بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

قبل از شروع کتاب ابتدا شناخت تعریف حدیث، غرض، موضوع، اهمیت و جایگاه، حجیت و تدوین و مراحل آن و مطالبی دیگر ضروری به نظر می‌آید.

تعریف علم حدیث

نزد علماء اصول فقه تعریف علم حدیث چنین است:

«الحدیثُ اقوالُ النبي صلّي الله علیه و سلّم و أفعالُهُ»

طبق این تعریف تقریر آنحضرت ﷺ در تحت افعال داخل هست بنابراین نیازی برای اضافه نمودن یک لفظ مستقل در تعریف علم حدیث نیست اما در مورد احوال آنحضرت ﷺ که آیا در تحت علم حدیث داخل هستند یا خیر تفصیلش نزد این عده از علماء به این کیفیت است.

احوال بر دو قسم است

۱) احوال اختیاری: مانند نماز، روزه و غیره

۲) احوال غیر اختیاری: مانند حِلیه شریف آنحضرت ﷺ (وصف خلقتی آنحضرت ﷺ)

نزد اصولیان احوال اختیاری در تحت حدیث داخل هستند و احوال غیر اختیاری حدیث نامیده نمی‌شود.

نزد علماء حدیث **«الحدیثُ اقوالُ النبي ﷺ و أحوالُهُ و أفعالُهُ »**

نزد محدثین احوال اختیاری و غیر اختیاری آنحضرت ﷺ در تحت حدیث داخل هستند از این جهت هست که در تعریف علم حدیث لفظ «احواله» اضافه شده است.

«منشأ اختلاف»

منشأ این اختلاف بر اختلافی دیگر است و آن اینست:

چون منظور اصلی از حدیث نزد علماء اصول همان استنباط احکام می‌باشد. لذا حدیث به آن چیزهایی اطلاق می‌شود که از آنها احکام استنباط می‌شوند. و حدیث عبارت است از اقوال، افعال و احوال اختیاری آنحضرت ﷺ نه احوال غیر اختیاری پیامبر اکرم ﷺ و وظیفه محدثین جمع کردن تمام آنچه که به پیامبر اکرم ﷺ منسوب است و انتقال آنها برای امّت است فرقی نمی‌کند که اقوال باشند یا احوال اختیاری و یا غیر اختیاری لذا نزد محدثین چنین تعریفی از حدیث بشود که تمام این موارد در تحت حدیث بیایند.

«وجه تسمیه»

چرا این علم را علم حدیث می‌نامند؟

در پاسخ به این سوال علماء (بر این باورند که حدیث) وجوه مختلفی را ارائه نموده‌اند:

۱- حدیث به معنای حادث و جدید که ضد قدیم است کلام الله چون صفت خداوند متعال است و ذات باری تعالی هم چون صفاتش قدیم می‌باشد اما رسول اکرم ﷺ حادث است بنابراین کلام او

نیز حادث است و حدیث که کلام پیامبر اکرم ﷺ است در برابر قرآن قدیم، حادث و جدید به حساب می‌آید و بدین جهت کلام پیامبر اکرم ﷺ به حدیث نامگذاری شده است.

۲- عده‌ای از این علماء بر این باورند که حدیث به معنای قول و گفتار است و احادیث رسول الله ﷺ چون اقول و گفتارهای پیامبر اکرم ﷺ می‌باشند حدیث نامیده شده‌اند اگر چه حدیث تنها اقوال رسول الله ﷺ نیستند بلکه افعال و تقریرات او نیز جزء حدیث هستند اما تغلیباً اینها را حدیث می‌نامند.

۳- شیخ الاسلام علامه شبّیر احمد عثمانی رحمه الله در مقدمهٔ فتح المُلهِم شرح صحیح مسلم توجیه خیلی جالبی ارائه نموده‌اند. او می‌فرماید: که نام حدیث در اصل از آیه ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ مأخوذ است در سوره «الضُّحی» خداوند متعال سه انعام را که به پیامبرش عنایت فرموده است ذکر می‌کند و برای اداء سپاس و تشکر هر سه انعام یک حکمی را بیان فرموده است چنانچه می‌فرماید:

۱) ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى﴾ برای شکر این نعمت دستور می‌دهد ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلاَ تَقْهَرْ﴾ و در ادامه می‌فرماید

۲) ﴿وَ وَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى﴾ و برای ادای شکر این نعمت دستور می‌دهد ﴿وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلاَ تَنْهَرْ﴾ و نعمت سومی را ذکر می‌کند

۳) ﴿وَ وَجَدَکَ ضَالاً فَهَدَی﴾ و برای ادای شکر این نعمت دستور می‌دهد ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾ یعنی چون تو از علوم و معارف نا آشنا بودی و ما به تو این علوم و معارف را عنایت فرمودیم پس شکر این نعمت این است که تو این علوم را برای دیگران بیان کنی و آنچه را که برای مردم بیان می کنی حدیث نامیده می‌شود.

« موضوع علم حدیث »

«ذاتُ النبي ﷺ من حيثِ الرّسالة»

غرض علم حدیث

«الاهتداء بِهَدْيِ النبي ﷺ » یعنی انسان ظاهر و باطنش را طبق سنت پیامبر اکرم ﷺ قرار داده و رضای الهی و سعادت ابدی را حاصل نماید.

اما غرض علم حدیث و تمام علوم دینی

«الفوز بسعادة الدارین» است.

شرافت و عظمت علم حدیث

علم حدیث بعد از قرآن کریم از تمام علوم اشرف و افضل است اگر چه در مورد افضل بودن علم حدیث بر علم تفسیر اختلاف وجود دارد اما شرافت یک چیز تا آن وقت معلوم می‌شود که به موضوع آن نگریسته شود و موضوع علم حدیث چون ذات رسول اکرم ﷺ از حیث رسالت است و پر واضح است که ذات اقدس رسول الله ﷺ از تمام کائنات اشرف و رسالت او از تمام حیثیات برتر است لذا برای افضل بودن این علم بر سایر علوم هیچ نوع تردیدی وجود ندارد.

عنوان بزرگتر: «حجیت حدیث»

عنوان کوچکتر: «تاریخ انکار حدیث»

برای اثبات مسائل شرعی بزرگترین دلیل و حجت قرآن کریم می‌باشد و حدیث پیامبر اکرم ﷺ پس از قرآن در درجهٔ دوم قرار دارد و این هر دو به ترتیب منبع و دلایل شریعت اسلامی می‌باشند یعنی همچنانکه مسائل دین از قرآن کریم ثابت و مقدر می‌شود به همان ترتیب از حدیث پیامبر اکرم ﷺ مسائل و احکام دین ثابت می‌شود تقریباً در اواخر قرن اول هجری تمام مسلمانان حدیث پیامبر اکرم ﷺ را مانند قرآن کریم حجت شرعی به حساب می‌آوردند حافظ بن حَزم رحمه‌الله می‌فرماید: در قرن اول هجری قمری تمام فرقه‌های اسلام اعم از اهل سنت و جماعت، خوارج، شیعه و قدریه حدیثی را که از راویان معتمد و ثقه روایت می‌شد به اتفاق آراء آن را حجت می‌پنداشتند تا اینکه معتزله بوجود آمده و این فرقه بر انکار حجیت خبر واحد مشروع کردند.

«منشأ انکار معتزله» سوال جزء امتحان

برخی اشتباهات علمی بود که بر اثر عقل پرستی از آنها صادر می‌شد معتزله هر حدیثی را که خلاف عقل می‌دیدند انکار می کردند اگر چه به درجهٔ خبر واحد می‌رسید و اگر در قرآن خبر و حدیث متواتر کدام مطلبی که مرام آنها موافق نبود وجود داشت آن را تأویل می کردند مثلاً دربارهٔ حشر و نشر رؤیت الله ﷻ میزان و صراط هر خبر واحدی وجود داشت انکار می کردند اما اهل سنت و جماعت با شدت هرچه تمام این گروه را تردید نموده و راه و روش ایشان را غلط تصوّر می کردند زیرا هیچ حرف و مطلبی از دین مخالف با عقل سلیم نیست گرچه وجه دلیل بعضی از مسائل را عقل نارسای آنها درک نمی‌کردند ولی این دلیل بر انکار نمی‌شود و برای تردید انکار حدیث معتزله ائمه و علماء این امت قیام نموده و کتابهای مستقلی را تألیف می‌نمودند حتی امام شافعی، احمد بن حنبل و غیره جزوه‌های مختلفی گردآوری می‌کردند و پس از گذشت این مرحله از زمان حجیت حدیث موضوع و بحث مستقلی برای علم اصول حدیث و فقه درآمد علماء متأخرین نیز به سهم خود در مورد حجیت حدیث و تردید منکرین آن مقاله‌هایی را تهیه نموده و جوابهای مدلّلی برای شبهات عقلی و نقلی منکرین ارائه نمودند و بعد از زمان معتزله نوبت به دور و زمان ما رسید.

در این زمان نیز بسیاری از مردم که خود را روشن فکر جلوه می‌دهند به انکار حدیث پرداخته‌اند و از منکرین حدیث می‌توان نام «غلام احمد پرویز و دکتر جیلانی» و در ایران شخصی به نام «صادق تقوی» که خود را از اهل قرآن مشهور کرده‌اند نام برد.

خلاصه بحث این شد در نهایت منکرین حدیث به دو دسته تقسیم می‌شدند:

۱- گروهی کلاً منکر حدیث هستند: یعنی حدیث را بطور کلی حجت و دلیل شرعی نمی‌پندارنـد و قرآن را برای خود کافی می‌دانند.

۲- گروهی دیگر اگرچه به صراحت منکر حدیث نیستند اما معتقدند کـه احادیـث پیامبر اکـرم ﷺ محفوظ نیستند

این دو گروه احادیثی را که فعلاً در اختیار ما قرار دارند را قبول ندارند.

دلیل منکرین حدیث:

آنها برای اثبات مدعای خود دلائلی مطرح می کنند

۱- دلیل اول اینکه زمان پیامبر اکرم ﷺ و صحابه چون حدیث نوشته نشده به وجوه مختلفی یاماننـد اینکه صحابه نوشتن بلد نبودند و اگر تعدادی که بلد بودند به کتابت قرآن کریم مشغول بودند.

۲- مزید بر اینکه صحابه نوشتن را بلد نبودند خود پیامبر اکرم ﷺ از کتابت حدیث منع فرمـوده بـود چنانچه در صحیح مسلم از حضرت ابوسعید خدری روایت شـده «**قال: قــال رســول الله ﷺ لا تكتبوا عنّي غيرالقرآن و مَن كتب عنّي غيرالقرآنِ فَليمحُهُ**» پس چون در زمـان پیـامبر اکـرم ﷺ حدیث فقط از راه سینه به سینه انتقال می‌شد و نوشتاری وجود نداشت که خـود پیـامبر اکـرم ﷺ از آن منع می‌فرمود و چنین چیزی که از طریق سینه منتقل می‌شود چگونه محفوظ می‌ماند این عقلاً نـه مشکل، بلکه محال است.

کتاب جزو سؤالات العقائد

دلایل حجیت حدیث

قبل از پرداختن به پاسخ دلائل منکرین به چند نمونه از آیات قرآن کریم که بر حجیت دلالت دارند اشاره می‌شود:

۱- ﴿وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

اگرچه آیهٔ کریمه اصل نزولش در مورد غنیمت است اما به اتفاق مفسرین اعتبار به عموم الفاظ است نه بخصوص مورد این آیه عام می‌باشد هر آنچه که پیامبر ﷺ آورده در بر می گیرد.

۲- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (سوره آل عمران آیه ۳۱)

در این آیه می‌فرماید اگر شما خواستار برقراری ارتباط و محبت با الله ﷻ هستید از پیامبر اکرم ﷺ پیروی نمایید و اتباع و پیروی از پیامبر اکرم ﷺ جز از قولی و فعلی پیامبر اکرم ﷺ ممکن نیست و این اتباع از قول و فعل پیامبر را حدیث می‌نامند.

۳-﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

در این آیه می‌فرماید هم چنانکه اطاعت الله ﷻ لازم است اطاعت پیامبر اکرم ﷺ هم لازم است. «حافظ ابن حجر عسقلانی» در ذیل این آیه می‌نویسد که این آیه أَطِيعُوا تکرار شده و از تکرار کلمه أَطِيعُوا بطرف این نکته اشاره است که اطاعت الله ﷻ و رسول الله ﷺ هر یک حکمی مستقل است پس اطاعت الله ﷻ همان اطاعت قرآن کریم و اطاعت از رسول ﷺ به پیروی از حدیث متحقق می‌شود.

۴- ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

در این آیه کریمه الله ﷻ وظیفه رسول اکرم ﷺ را بیان می‌کند و آن آشکار نمودن قرآن کریم است پس قرآن کریم مبین است و بیان پیامبر اکرم ﷺ مبین اوست و تبین پیامبر ﷺ جز از قول و فعل وی ممکن نیست و این را حدیث می‌نامند.

جواب به دلائل منکرین حدیث:

در پاسخ به این استدلال منکرین که صحابه کرام نوشتن بلد نبودند عرض می‌شود این دعوی به اعتبار واقعیت تاریخی بی اساس معلوم می‌شود و همچنین این مطلب که صحابه کرام حدیث ننوشتند و زمان رسالت از کتابت و نوشتار حدیث خالی بود، قطعاً اشتباه است. اگر بالفرض تصور کنیم که در زمان پیامبر ﷺ مدار حدیث فقط بر حفظ بوده نه بر کتابت باز هم می‌توان با دلیل ادعا نمودکه احادیث پیامبر ﷺ بدون هیچ کم و کاستی به نحوی که پیامبر ﷺ فرموده است نگهداری شده و هیچ نوع خیانتی در آن صورت نگرفته است و به دنبال این گمان رفتن که احادیث تا این قدر مدت طولانی چگونه در ذهن ماندگار شده‌اند، خیلی خنده آور است و این طرز تفکر در واقع از بیگانگان نشأت گرفته است اصحابی که در مورد آنها چنین گفته شده:

«أَبَرُّهُم قَلباً و أَعمَقُهم عِلماً»

صحابه‌ای که به هیچ عنوان حاضر نبودند موهای پیامبر ﷺ آب پس مانده وضو، خون و غیره آن حضرت ﷺ را ضایع کنند و از طرفی دیگر الله ﷻ برای حفاظت دین پیامبر ﷺ وعده داده است.

پس چگونه ممکن است که صحابه اینهمه احادیث را که تمام دین بر آن متکی است، حفظ نکنند.

و از بسیاری روایات بوضوح معلوم می‌شود که در دوران زرین خود پیامبر ﷺ حدیث کتابت شده است که در این مقدمه، گنجایش همه آنها نیست و به کتب بزرگتر مراجعه شود.

پاسخ نهی کتابت حدیث:

در مورد این حدیث علماء چندین جواب داده‌اند که از بین آنها چند جواب راجح تر معلوم می‌شود:

۱- عده‌ای از محدثین مانند علامه نووی رحمه الله، حافظ بن حجر عسقلانی رحمه الله و سیوطی رحمه الله قائلند. که این حدیث نهی موقوف است و احادیثی که در آنها اجازه کتابت حدیث وارد شده مرفوع می‌باشند، پس روایات مرفوع راجح تر از حدیث موقوفند.

۲- این نهی موقت و عارضی بوده است چون آن زمان زمان ابتدا نزول قرآن بود و اعجاز قرآن کریم به طور احسن در قلوب مردم جای نگرفته بود. آن حضرت ﷺ از کتابت حدیث نهی فرمود تا حدیث با قرآن کریم مخلوط نشود. اما بعداً که این عارض مرتفع شد این نهی نیز منسوخ گردید و برداشته شد.

۳-مراد از نهی کتابت حدیث **مع القرآن في الصَحيفة الواحدة** است نه مطلقاً.

«تدوین حدیث و مراحل آن:»

از ابتدای اسلام پیامبر اکرم ﷺ بنابر مصلحتهایی از نوشتن حدیث منع می‌فرمودند که تفصیلش در بحث قبلی گذشت اما بعداً رسول اکرم ﷺ این حکم را منسوخ نموده و اجازهٔ نوشتن حدیث را صادر فرمودند از آن هنگام به بعد بسیاری از صحابه کرام ﷺ در زمان خود آن حضرت ﷺ جهت یاد داشت احادیث زیادی را به صورت متفرقه نوشته و جمع آوری می‌کردند اما با این وجود این در زمان پیامبر اکرم ﷺ و صحابه کرام ﷺ مدار حدیث رسماً بر حفظ بوده و این روال به همین صورت ادامه داشت تا اینکه قرن اول تقریباً به پایان خودش نزدیک شده بود که اسلام از محدودهٔ جزیره عرب گسترش یافته و به ممالک عجم تا دور و دراز رفت و عجم قبلاً به خواندن و نوشتن عادی بودند علاوه بر این عربها دارای حافظه‌ای فوق العاده بودند اما مشکل اینجا بود که صحابه کرام ﷺ که به منزله نسخهٔ زنده‌ای برای حدیث بودند رفته رفته از دنیا رخصت شدند و اکثر تابعین نیز که از صحابه کرام ﷺ حدیث فراگرفته بودند، به همین صورت نیز دنیا را ترک کردند جز از تعداد کمی از تابعین که در اقصی و گوشه ممالک و مراکز نشر دین پراکنده بودند از جانبی دیگر اهل بدعت و اهل هواء رو به گسترش و تازه فرقه‌های باطل مانند روافض، خوارج، معتزله، قدریه، جبریه و غیره سر کشیده بودند. در این برهه حساس و بحرانی در دل بزرگان تابعین این موضوع آمد که اگر در این وقت احادیث جمع آوری نشود پس بعد از رفتن حافظان حدیث دنیا از علوم نبوت به طور کلی خارج می‌شود و علم حدیث که در سینه‌ها محفوظ است به همراهی آنها در

قبرستانها مدفون خواهد شد آنگاه جهان باری دیگر به سوی گمراهی کشیده می‌شود چنانچه در سال ۹۹ هـ ق خلیفه راشد اموی عمر بن عبدالعزیز رحمه الله که بر تخت خلافت حکمفرما بود این تهدید را احساس نموده و جدی گرفت بلافاصله وی برای علماء ممالک اسلامی رسماً فرمان صادر نموده و دستور داد هر چه سریعتر احادیث نبوی را به صورت کتاب جمع آوری کنید

در فتح الباري و عمدة القاري از طريق ابونعيم اصفهاني نقل شده:

«کتب عمر بن عبدالعزيز رحمه الله الي الآفاق: انظروا حديث النبي ﷺ فاجمعوه»

مخصوصاً برای ابوبکر بن حزم رحمه الله یا به طور ویژه نامه نوشت چنانچه در صحیح بخاری تألیقاً آمده «کتب عمر بن عبدالعزيز رحمه الله الي ابي بكر بن حزم رحمه الله : انظر كان من الحديث النبي ﷺ فاكتبه لي فاني خشيت دروس العلم و ذهاب العلماء»

طبق فرمایش حافظ بن عبدالبر رحمه الله اولین شخصی که حدیث نوشته و به دارالخلافة فرستاد محمد بن شهاب زهری رحمه الله بود. ابوبکر بن حزم رحمه الله تا آن موقع کتابهایش را کامل نکرده بود که عمر بن عبدالعزیز رحمه الله به لقاء حق پیوست.

بنابر اتفاق اکثر محدثین شرف اولویت تدوین حدیث برای علامه شهاب زهری رحمه الله حاصل شد و پس از این در اکثر ممالک اسلامی علماء با ذوق و شوق بکار تدوین حدیث پرداختند.

امام مالک رحمه الله در مدینه، ابن جریج رحمه الله در مکه، اوزاعی رحمه الله در شام، سفیان ثوری رحمه الله در کوفه، حمّاد بن سلمه رحمه الله در بصره، ابن مبارک رحمه الله در خراسان و غیره به تصنیف و تألیف حدیث

شروع کردند.این اولین مرحله تدوین حدیث بود که علماء صرفاً احادیث متفرقه را جمع نموده و در آنها هیچگونه ترتیب و تمیزی را لحاظ نمی‌کردند زیرا در آن وقت فقط جمع احادیث مناسب بود

از این تفصیل چنین معلوم می‌شود که حدیث در زمان خود پیامبر ﷺ کتابت و تدوین شده است اما کار تدوین حدیث رسماً در زمان عمر بن عبدالعزیز رحمه الله شروع شد نه اینکه فاصله‌ای که در میان عمر بن عبدالعزیز رحمه الله و پیامبر ﷺ بوده حدیث کاملاً مسقوط عنه بوده و کار تدوین آن فقط در زمان عمر بن عبدالعزیز رحمه الله صورت گرفته چنانچه بعضی از فرقه‌ها این نظریه را مطرح کرده‌اند ولی این نظریه منصفانه نیست و غیر قابل قبول و غیر معتبر می‌باشد.

مرحله دوم تدوین حدیث

در نیمه قرن دوم عده‌ای از علماء بلند شده و احادیث را به صورت تجربه‌های فقهی ترتیب دادند. سرپرست این گروه از علماء امام ابوحنیفه رحمه الله بود که برای اولین بار کتاب الآثار را نوشت و بعد از امام اعظم رحمه الله مؤطای امام مالک رحمه الله و پس از آن جامع سفیان ثوری رحمه الله نگاشته شد.

مرحله سوم تدوین حدیث

در تدوین مرحله دوم عمده‌ترین کاری که صورت گرفت کار ترتیب بود اما برای جدا نمودن خود احادیث که مرفوع از آثار صحابه کرام رضی الله عنهم و تابعین جدا کرده شود اقدامی صورت نگرفت تا

اینکه قرن سوم شروع شد و باب تدوین حدیث بیشتر ترقی یافت عده‌ای از علماء احادیث پیامبر ﷺ را از آثار صحابه کرام ﭫ و فتوای تابعین جدا کرده و احادیث مرفوع را کاملاً جمع کردنـد و در این مرحله بود که تألیف سلسلۀ مسانید (یک نوع از تعریف حدیث) شروع شد و قبل از همه عبیدالله بن موسی عبسی ﭬ اولین کسی بود مسند را تألیف نمود بعد از ایـن بقیـه علمـاء ماننـد احمـد بـن حنبل ﭬ، اسحاق بن راهویه ﭬ، مسدّد بن مسرحد ﭬ و غیره مسند تألیف نمودند.

مرحله چهارم تدوین حدیث

پس از گذشت این سه مرحله دور صحاح ستّه شروع شد کتابهـایی کـه قبـل از صـحاح سـتّه تـألیف شدند مقصود آنها فقط جمع احادیث پیامبر اکرم ﷺ بود و بـه طـرف انتقـاد و تـرجیح و یـا انتخـاب توجه نمی‌شد.

حدودی از قرن سوم به همین حالت گذشت بعد از این یک طبقه از علماء بلند شده از بین احـادیثی که قبلاً به سه مرحله جمع آوری شده بود شروع به کنجکاوی نموده و صحیح را از غیر صحیح جدا مـی کردنـد و در ایـن مرحلـه از تـدوین اولـین شخصـی کـه اقـدام نمـود امـام محمـد بـن اسـماعیل بخاری ﭬ بود که کتاب معروفش صحیح بخاری را تألیف نمود بعد از او که شاگرد رشیدش امـام مسلم بن حجاج نیشابوری ﭬ صحیح خودش را به میدان آورد و سپس بقیـه ائمـه، اصـحاب سـنن مانند امام ترمذی، نسائی و ابوداوود کتاب نوشتند و این مرحله بهترین و نهایی‌ترین مراحـل تـدوین

حدیث بود که صورت گرفت چنانچه حافظ بن حجر عسقلانی رحمه الله در مقدمه فتح الباری می‌نویسد:

«فَإِنَّ ذالکَ العصرَ خلاصةُ العصورِ في تحصيلِ هذا العلم»

در این مرحله از تدوین هر نوع عملی که متعلق به حدیث بود انجام گرفت تا جائیکه برای افراد بعدی چیزی باقی نماند بلکه از این به بعد علماء هر کتابی را که تألیف نمودند در واقع از همین کتب مأخوذ است:

«فکم من مُستدرِکٍ لها و کم من مُستخرِجٍ لها»

شرح حال مصنف کتاب مشکات

کتابی که پیش رو دارید یکی از جامع‌ترین کتب حدیث می‌باشد این کتاب نتیجۀ همت و تلاش مستمر دو شخصیت بزرگ علمی می‌باشد در حقیقت کتاب **مشکوة المصابیح** دو کتاب می‌باشد:

۱) المصابیح: که تصنیف امام بغوی رحمه الله می‌باشد

۲) **مشکوة المصابیح**: نوشته خطیب تبریزی می‌باشد که وی بر کتاب المصابیح مطالبی دیگر اضافه نموده و احیاناً که کمبودهایی که المصابیح داشته آن را جبران نموده است و کتاب را به نام **مشکوة المصابیح** نامگذاری نموده است.

«مختصری از شرح حال صاحب کتاب مصابیح»

نامش حسین، لقبش محي السنة، کنیه‌اش ابو محمد و نام پدر بزرگوارش مسعود می‌باشد.

سلسله نسبش به این صورت است محي السنة، رکن الدین ابو محمد حسین بن مسعود الفراء البغوی رحمه الله است. الفراء در اصل صفت پدر نویسنده می‌باشد و از الفروء مأخوذ است.

الفراء به معنای پوستین دوز یا پوستین فروش است. چون پدرش پوستین می‌فروخت یا می‌دوخت به فراء معروف شد و به لقب محي السنة از آنجا ملقب شد که علامه بغوی رحمه الله کتابی به نام شرح السنة تألیف نمود و چون از تألیف کتابش فارغ شد پیامبر ﷺ را در خواب دید فرمود:

«احیاک الله کما احیک سنتي»

بنابراین ارشاد پیامبر ﷺ در خواب علامه بغوی رحمه الله به لقب محي السنة مشهور شد.

البغوی به طرف روستای بغ یا بغشور در میان شهر هرات و مرو واقع است منسوب می‌باشد.

تاریخ ولادت و وفات علامه بغوی رحمه الله

علامه بغوی رحمه الله در سال ۴۳۶ متولد و طبق قول راجح در شوال ۵۱۶ هـ ق این خورشید عالم تاب برای همیشه غروب نموده و در کنار مرقد مطهر استاد بزرگوارش قاضی حسین رحمه الله در شهر طالقان دفن شدند، البته قولی دیگر نیز در مورد تاریخ وفاتش آمده در سال ۵۱۰ هـ ق وفات نموده است.

تألیفات علامه بغوی رحمه‌الله

این شخصیت بزرگ علمی پس از خود تألیفات و آثار فراوانی را به جای گذاشت که تقریباً به حدود ۱۰ تألیف می‌رسد که مشهورترین آنها ۱- المصابیح ۲- معالم التنزیل ۳- **شرح السنة**

ایشان از علامه بغوی فقه شافعی رحمه‌الله پیروی نمودند یعنی شافعی مذهب بود.

«شرح حال صاحب مشکات»

نامش محمد، کنیه‌اش ابوعبدالله و لقبش ولی الدین می‌باشد.

سلسله نسبش ولی الدین ابو عبدالله، محمد بن عبدالله الخطیب العمری التبریزی طبق قول مشهور نام پدرش عبدالله است. البته صاحب مشکوة در رساله‌ی خودش بنام «**الاکمال في اسماء الرجال**» نام پدرش را عبیدالله نوشته و چون علامه خطیب در شهر تبریز به ایراد خطبه پرداخت و او را به تبریزی یاد می‌کند و نسبتاً عمری است.

تاریخ وفات علامه تبریزی رحمه‌الله: علامه خطیب تبریزی رحمه‌الله در سال ۷۳۷ هـ ق از تألیف کتاب **مشکوة المصابیح** فارغ شد و پس از **مشکوة** رساله‌ی الاکمال فی اسماء الرجال را تألیف نمود و از این رساله تقریباً در سال ۷۴۰ هـ ق فارغ شد و غالباً همین تاریخ یعنی ۷۴۰ هـ ق تاریخ وفات ایشان است و دقیقاً تاریخ وفاتش معلوم نیست فقط این مقدار معلوم می‌شود که خود علامه خطیب تبریزی

رحمه الله در آخر رساله‌اش تاریخ فراغتش را ۲۰ رجب سال ۷۴۰ هـ ق ذکر می‌کند از اینجا تاریخ وفاتش معلوم می‌شود ولی تاریخ ولادتش معلوم نیست.

«تعداد احادیث المصابیح و مشکات»

تعداد کل روایات مصابیح ۴۴۳۴ حدیث می‌باشد و صاحب **مشکوة** علامه خطیب رحمه الله چیزی در حدود ۱۵۱۱ حدیث بر کتاب مصابیح اضافه نموده پس کل روایات **مشکوة المصابیح** ۵۹۴۵ حدیث است که صاحب کتاب **مشکوة** آن را در طی ۲۹ عنوان کتاب، ۳۲۷ باب و ۱۰۳۸ فصل آورده است.

خصوصیات مصابیح

۱) کتاب مصابیح علامه بغوی رحمه الله می‌باشد یکی از جامع ترین کتابهاست که احادیث بسیار مهمی را به ترتیب ابواب فقهی و اسلوبی جذاب جمع نموده است.

علامه بغوی رحمه الله در کتابش دو نوع عنوان بسته است: ۱- کتاب ۲- باب

و عنوانی به نام فصل ذکر نمی‌کند البته برای تشخیص احادیث ابتدا روایات بخاری و مسلم را می‌آورد که از آنها به صحاح تعبیر می‌کند و بعد از آن روایات سنن و غیره را ذکر می‌کند و به حسان (جمع حسن) تعبیر می‌کند.

۲) یکی دیگر از خصوصیات مصابیح این است که فقط بر ائمه حدیث اعتماد می‌کند و اساتید روایت را اصلاً ذکر نمی‌کند و بعد تخریج آنها حواله هم نمی‌دهد.

۳) یکی دیگر از خصوصیات مصابیح اینست که فقط روایات مرفوع را در کتاب می‌آورد و آثار صحابه کرام ﷺ و تابعین را ذکر نمی‌کند از این جهت عده‌ای از علما که بر صاحب مصابیح انتقاد نموده‌اند که چرا اساتید و حواله‌ی کتاب را ذکر نمی‌کند پس صاحب **مشکوة** به خاطر تلافی این کمبودها احساس نیاز نموده‌اند و بنابر دستور استادش علامه طیبی رحمه الله تألیف کتاب **مشکوة المصابیح** می‌پردازد پس روش علامه خطیب تبریزی رحمه الله در کتابش اینست که هر حدیث را بسوی راوی آن منسوب کرده است پس حواله آن را ذکر می‌کند و در هر باب سه فصل عنوان می‌بندد:

در فصل اول: احادیث صحیحین را ذکر می‌کند که از آنها به متفق علیه تعبیر می‌کند.

در فصل دوم: روایات بقیه کتب حدیثی را بیان می‌کند.

در فصل سوم: احادیثی را که با باب مناسبت دارند علامه بغوی رحمه الله آنها را ذکر نکرده است را می‌آورد و این نوع احادیث را از کتاب مخصوصی نمی‌آورد.

و یکی دیگر از عادت علامه خطیب رحمه الله این است که تنها به ذکر احادیث مرفوع اکتفا نمی‌کند بلکه در کنار آن گاه‌گاهی آثار صحابه کرام ﷺ و تابعین را ذکر می‌کند بر خلاف علامه بغوی رحمه الله تصرفاتی دیگر از این قبیل نیز در کتاب المصابیح به عمل آورده است که آن را در مقدمه کتاب ذکر نموده است.

وجه تسمیه کتاب مشکات المصابیح

در وجه تسمیه این کتاب بیان کرده‌اند که مشکوة به معنای طاقچه والمصابیح به معنای چراغ که نام کتاب علامه بغوی رحمه‌الله است پس همچنان که نور چراغ بدون طاقچه کم می‌شود و اگر در طاقچه نهاده شود بر نورش می‌افزاید به همین صورت کتاب مصابیح که در آن ذکر سند و حواله نبود روشنی و نورش کم بود صاحب مشکوة سند و تخریج المصابیح را نوشته گویا بر روشنی استفاده‌ی آن اضافه شد پس **مشکوة** بمنزله طاقچه برای کتاب المصابیح قرار گرفت و به این جهت علامه خطیب تبریزی رحمه‌الله کتابش را **مشکوة المصابیح** نامید.

وجه دیگری نیز بیان شده است و آن اینست که از چراغ ظلمت ظاهری یعنی تاریکی دور می‌شود و از حدیث ظلمت باطنی دور می‌شود اما چون این احادیث منتشر و بدون ذکر سند در کتاب المصابیح آمده است نور آنها مقداری کم بود پس صاحب مشکوة در کتاب علامه بغوی رحمه‌الله سند و حواله روایت را ذکر نمود و آنها را جمع کرد پس مشکوة مانند طاقچه‌ای برای المصابیح قرار گرفت.

شروع مشکات

مشکوة المصابیح مقبولیت فراوانی کسب نمود و از زمان تألیفش تاکنون در جهان اسلام به شیوه-های مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرد و علمای امت به خدمت این کتاب مشغول بوده‌اند که از

جمله خدمت این کتاب پرداختن به شرح و حاشیه نگاری آن است که ما در این مقاله از چند تا اشاره می‌کنیم:

۱) الکاشف عن حقائق السنن

این اولین شرح مشکوة المصابیح است که توسط استاد صاحب مشکوة علامه طیبی رحمه‌الله تألیف شده است.

۲) مرقاة المفاتیح

این شرح به زبان عربی توسط محدث مشهور و فقیه چیره دست حنفی علامه ملّا علی قاری رحمه‌الله نوشته شده است.

۳) المعاة التنقیح

این شرح به زبان عربی توسط یکی از عالم هندوستان شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه‌الله نوشته شده است.

٤) اشعة المعات

این شرح توسط شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه‌الله به زبان فارسی ترجمه شده که بیشتر تکیه بر ترجمه احادیث دارد، و در بعضی موارد آن به تشریح پرداخته است.

۵) التعلیق الصبیح علي مشکوة المصابیح

محدث مولانا محمد ادریس کاندهلوی رحمه الله به اشاره استاد بن حجر هند علامه محمد انور شاه کشمیری رحمه الله به زبان عربی نوشته و در هشت جلد به چاپ رسیده است.

حدیث نیت

❖ ۱- عَنْ عُمرَ بنِ الْخَطّابِ ﷺ، قال: قال رسُولُ الله ﷺ: «إنَّما الأعمالُ بالنِّيَّات، وإنَّمَا لِامرئٍ مَا نَوَى ، فمنْ كانتْ هجْرَتُهُ إلَى الله ورَسُولِهِ، فهجرتُه إلى الله ورسُولِه، ومنْ كانَت هجْرَتُه إلَي دُنْيَا يُصيبُها، أو امرَأةٍ يَتَزَوَّجُهَا فهِجْرَتُهُ إلى ما هَاجَر إليْهِ» این حدیث مشهور است به حدیث نیت.

معرفی راوی حدیث نیت: راوی این حدیث حضرت عمر بن الخطاب ﷺ خلیفه دوم مسلمین کنیه‌اش ابوحفص و لقبش فاروق است. احادیثی مرفوعی که از حضرت عمر بن الخطاب ﷺ روایت شده ۵۳۷ حدیث است که ۸۱ حدیث در صحیحین ۳۴ روایت در صحیح بخاری و ۲۱ روایت صحیح مسلم و بقیه در دیگر کتب حدیث وارد شده‌اند.

حدیثی منسوب به رسول خدا ص (قال رسول الله)

سنن اربعه (سنن ابی داود - ابن ماجه - ترمذی - نسائی)

شأن ورود حدیث نیت

علامه طبرانی واقعه شأن ورود این حدیث را در کتاب خود به این صورت تخریج نموده شخصی برای ازدواج از زنی خواستگاری کرد، زن در پاسخ این شرط را مطرح کرد که اگر تو هجرت بکنی آنگاه من به تو جواب مثبت خواهم داد. این زن به ام قَیس مشهور است ولی نامش در اصل قَیله بود این شخصی که از این زن خواستگاری کرده بود بعدها به مهاجر ام قیس معروف شد آنحضرت ﷺ در این مورد این حدیث را فرمودند.



اهمیت حدیث نیت

این به حدیث نیات مشهور است و نزد محدثین ویژه فراوانی برخوردار است. امام شافعی رحمه‌الله ، امام احمد حنبل رحمه‌الله و غیره این حدیث را ثلث(یک سوم) علم گفته‌اند به این صورت اعمالی که انسان انجام می‌دهد سه دسته هستند:

۱) اعمالی که با دل تعلق دارند مانند تواضح، محبت الهی و غیره.

۲) اعمالی که با زبان مرتبط هستند مانند تلاوت قرآن، ذکر خدا و غیره.

۳) نوع سوم اعمالی هستند که بوسیله اعضاء و جوارح بدن انجام داده می‌شوند این حدیث در مورد اصلاح اعمالی وارد شده که با دل تعلق دارند.

بعضی دیگر از علماء، حدیث نیت را نصف علم گفته‌اند:

۱) اعمالی که با بدن تعلق دارند.

۲) اعمالی که با قلب تعلق دارند.

بعضی دیگر از علماء حدیث نیت را ربع(یک چهارم) علم گفته‌اند.

در زمینه اهمیت این حدیث پایه و اساس خیر و خوبی قرار داده است. امام ابوداود

عمدةُ الخیرِ عندنا کلماتٌ ———— أربع قالهُنَّ خیرُ البریهِ

اساس خیر و نیکی نزد ما

اتقِ الشُبهات وَ ازْهَدودَعْ ———— مَا لیس یعْنیک وَ اعمالَ بنیهْ

«الدین النصیحه» پیامبر ص می فرماید اُوتیتُ بکلمات جامع (به من کلمات جامع داده شده)

شرح و توضیح حدیث نیت

این حدیث دارای سه جمله است:

۱) **إنَّما الأعمالُ بالنِّیّات**

۲) **وإنَّمَا لِامرئٍ مَا نَوَی**

۳) **فمنْ کانَتْ هجْرَتُهُ إلَی اللهِ ورَسُولِهِ فهجرتُه إلی اللهِ ورسُولِه**

توضیح جمله اول: کلمه إنَّما مفید حصر است و در مورد اینکه إنَّما از چه چیزی ترکیب شده و اصل آن چیز اختلافی وجود دارند.

بعضی از علماء می‌گویند إنَّما از إنَّ و ما زائده تشکیل شده است و بعضی دیگر از علما می‌گویند إنَّ و ما نافیه تشکیل شده است. و عده‌ای بر این باورند که إنَّ و ما کافه ترکیب شده است، طبق نظر بعضی انما بسیط است نه مرکب و نه در جمله بکار می‌رود صد در صد یقینی می‌باشد پس إنَّما را بکار می‌برند تا آن را اثبات کند و غیر از آن کار نفی کند.

الأعمال: اعمال جمع عمل است. فرق بین عمل و فعل این است که عمل بر کارهای اختیاری اطلاق می‌گردد اما فعل عام است و کارهای اختیاری و غیر اختیاری را در بر می‌گیرد و در شریعت چون مدار تکلیف انسان اختیاری است از این جهت کلمه و لفظ عمل به کار می‌رود نه فعل.

النِّیّات: النِّیّات جمع نیتٌ است مطلب جمله **إنَّما الأَعمالُ بالنِّیّات** این است که مدار قبول یا مردود شدن اعمال، نیت است اگر نیت خوب باشد عمل نیز نزد پروردگار مقبول و اگر عمل بد باشد عمل هم مردود می‌باشد.

- بحث متعلق فعل بالنِّيَّات: النِّيَّات جار و مجرور ظرف مستقر است حالا در مورد ظرف مستقر با کدام فعل محذوف متعلق است علماء اختلاف دارند، نزد شافعیه بالنِّيَّات فعل تصح مقدر است شافعیه بر این باورند نیت برای وضو شرط است و آنها از این حدیث استدلال می‌گیرند که وضو یک عمل است و حدیث وارد شده إنَّما الأعمالُ بالنِّيَّات، (یعنی) اي تَصِحُ بالنِّيَّات

قول دوم: حنفیه می‌گویند درست است که وضو یک عمل است اما برای هر عمل نیت شرط است چنانچه نزد شما شافعیه هم بسیاری از اعمال وجود دارند که نیت در آنها شرط نیست مانند رد کردن ودیعه و امانت، دور کردن شئی موذی از راه، شستن لباسها، شستن ظروف وغیره لذا نزد حنفیه در اینجا لفظ تثاب مقدر است پس تقدیر بر عبارت اینطور است إنَّما الأعمالُ بالنِّيَّات ، اي تُثابُ بالنِّيَّات.

علامه انور شاه کشمیری در اینجا نظر بسیار سنجیده و دقیقی را ارائه نموده ایشان می‌فرمایند اگر ما فعل تصح را مقدر قرار بدهیم حدیث فقط به امور دنیا اختصاص پیدا می‌کند و اگر لفظ تثاب را مقدر قرار بدهیم در این صورت حدیث به امور آخرت تعلق می‌گیرد لذا مناسب در اینجا این است که ما لفظی را مقدر بگیریم که عام بودن حدیث را نگه دارد که حدیث هم شامل امور دنیا و هم شامل امور آخرت باشد لذا کلمه مناسبتر در اینجا تعتبر است تقدیر عبارت به این صورت در می‌آید انما الاعمال بالنیات، ای تعتبر بالنیات.

توضیح دوم از جمله دوم حدیث: وإِنَّمَا لِامرئٍ مَا نَوَى

مطلب جمله دوم اینست که ثواب و پاداش اعمال انسان چه مقدار به کیفیت نیت او وابسته است یعنی چه مقدار نیت در عملش داشته باشد به همان نسبت ثواب بر عملش مرتب می‌شود.

ارتباط میان دو جمله حدیث

در مورد اینکه جمله وإِنَّمَا لِامرئٍ مَا نَوَى با إنَّما الأَعمالُ بالنِّيَّات چه ارتباطی دارد صاحب نظران و شارعین شارحین حدیث دو نظریه دارند:

نظریه اول: طبق نظر بعضی از شارعین از جمله علامه قرطوبی این جمله تأکید جمله اول است یعنی عین مطلب جمله اول را دوبار تأکید می کند.

نظریه دوم: جمله دوم تأکید جمله اول نیست بلکه خودش یک جمله مستقل و تأسیس است. نظریه دوم راجح تر است پس طبق این نظریه جمله دوم حدیث حاوی چه مطالب جدیدی است؟

علامه در این مورد چندین وجه را ذکر کردند که به چندتا از آنها اشاره می‌شود:

۱) جمله اول عرضی عرفی (عادی) و تجربی است یعنی به عرف و عادت عام مردم مبتنی است و جمله دوم تشریحی است. که آن حضرت ﷺ در این جمله ضابطه و قاعده شرعی را بیان می کند و برای این وجه چندین مثال و شاهد در کتب حدیث وارد شده که از جمله در حدیثی ذکر شده **لکل شيء زينة** (عادی) و **زينة القرآن آخر البقره** (قاعده شرعی)

یا در حدیثی دیگر وارد شده لکل امه امین (عادی) و امین هذه الامه ابوعبیده بن جراح شرعی قاعده است در این دو حدیث جمله اول عرضی و عادی و جمله دوم قاعده شرعی است.

۲) در جمله اول حدیث حال اعمال و در جمله دوم حال عاملین بیان شده است.

توضیح جمله سوم: فمنْ كانَتْ هجْرَتُهُ إلَى الله ورَسُولِهِ فهجرتُه إلى الله ورسُولِه

معنای هجرت و انواع آن:

هجرت در لغت «ترک الوطن والانتقال من مکان الي مکان»

در اصطلاح شریعت هجرت دو نوع است:

۱) هجرت ظاهری

هجرت ظاهری بر دو قسم است :

أ. **الانتقال من دارالکفر الي دار الاسلام**: مانند هجرت پیامبر اکرم ﷺ از مکه به مدینه منوره که هجرت قبل از فتح مکه فرض و واجب ولی بعد از آن منسوخ شد.

ب. **الانتقال من دار الفساد الي دار الامن**: مانند هجرت صحابه از مکه به حبشه

۲) هجرت باطنی: منظور از هجرت باطنی ترک معاصی و گناه و روی آوردن به طاعت و بندگی خداوند متعال است. هجرت به این معنا نیز در حدیث ذکر شده است. «**المهاجر من هجر ما نهي الله عنه**»

نکته‌ها و قواعد حدیث: از این حدیث نکات و فوائد بی‌شماری استنباط می گردد از جمله:

۱. از حدیث معلوم می‌شود که ثواب و پاداش اعمال به نیت وابسته است.

۲. این نکته نیز از حدیث به دست می‌آید به هر انسان به اندازه و کیفیت نیت و اخلاقش به ثواب تعلق می گیرد.

۳. در آغاز و ابتدای کتاب بویژه کتب حدیث لازم است که این حدیث ذکر شود تا نیت معلم و متعلم خالص گردد و غیره. مهم

«کتاب الایمان»

کتاب الایمان را بر سایر کتابها مقدم نمود به این خاطر چون مدار مقبول بودن تمام اعمال صـالحه از عبادات گرفته تا معاملات، معاشرات و اخلاق بر ایمان است و ایمان اولین و اشـرف تـرین واجبـات است.

در معنای لغتی ایمان: لفظ ایمان به اعتبار لغت مصدر باب افعال و ماده مجرد آن امن است و معنـای امن مامون بودن و در امان بودن است.

وقتی امن به باب افعال برده شود معنای متعدی را می‌دهد بنابراین ایمان به معنای مأمون کـردن و در امن و امان داخل کردن است.

تعریف شرعی ایمان چیست؟

«الایمان هو تصدیقُ النبي ﷺ في جميع ما علم مَجيئُهُ بِهِ ضرورةً»

یعنی ایمان عبارت است از تصدیق و باور نمودن تمام اموری که آن حضرت ﷺ به طور قطعی و بدیهی آورده است.

معنای کفر و انواع آن

کفر در لغت به معنی ستر و پوشیدن و در اصطلاح ضد ایمان است.

تعریف کفر

«هو تكذيبُ النبي ﷺ في شيءٍ مِن ضَروريات الدين».

یادآوری این نکته در اینجا ضروری می‌باشد که در ایمان شرط است که اصحاب ایمان تمام ضروریات دین را قبول کند و آنگاه مومن گفته می‌شود ولی برای کفر و اثبات کفر این شرط لازم نیست که تمام ضروریات دین را انکار کند بلکه به مجرد انکار یک امر ضروری از دین کفر ثابت می‌شود.

انواع کفر

۱) کفر انکار: کفر انکار اینست که شخص در دل رسالت آن حضرت ﷺ را باور ندارد همچنین با زبان اقرار نمی‌کند.

۲) کفر جحود: کفر جحود اینست که در دل حق را درست می‌فهمد و به حقانیت آن باور دارد ولی به زبان صداقت آن را قرار نمی‌کند مانند کفر یهود و ابلیس

۳) کفر عناد: کفر عناد اینست که دین حق را در دل خود خوب می‌پندارد و با زبان نیز اقرار می‌کند البته از ادیان دیگری بیزاری نمی‌کند اطاعت و پیروی دین حق را بر خود لازم نمی‌گیرد مانند کفر ابوطالب

۴) کفر نفاق: کفر نفاق اینست که در دل تکذیب می‌کند و اصلاً باور ندارد ولی بنابر کدام مصلحتی با زبان اقرار می‌کند مانند کفر منافقین

۵) کفر زَنْدَقه یا اِلحَاد: کفر زندقیه یا الحاد اینست که به ظاهر تمام ضروریات دین را باور مـی کنـد و هیچ وقت دین ضرورت حق را انکار نمی کند اما در مورد امری از ضروریات دین توجیهی را ارائه می کند که آن را بر خلاف صحابه کرام ﷺ و تابعین و اجماع امت است این شخص را زندیق ملحِد می‌نامند مثلاً شخصی می گوید بهشت و دوزخ را قبول دارم ولی منظور از بهشت خوشی و سرور و منظور از دوزخ ناراحتی و پشیمانی است.

شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله در کتاب مُسَوّی شرح مُوَطّا امام مالک رحمه الله زندیق را چنین تعریف می کند:

«انْ اعتراف بِهِ ظاهراً و لکِنَّ یفَسِّرُ بعضَ ما ثَبتُ من الدین ضرورة بخلافِ مـا فَسّـرهٌ الصحابة و التابعون و اجمعت الامة علیه فهوا الزنْدِیق» .

مذاهب در مورد ایمان

ایمان دو جهت دارد:

۱. جهت ایمان به اعتبار احکام دنیوی

۲. جهت مقبولیت ایمان نزد الله جل جلاله در آخرت

به اعتبار احکام دنیا تمام مذاهب اتفاق نظر دارند که انسان به محض اقرار به زبان ظاهراً مـؤمن گفتـه می‌شود و احکام دنیوی مسلمین بر وی اجرا می‌شود مانند دفن نمودن در قبرستان مسـلمانان و غیـره.

اما در مورد حقیقت ایمان که نزد الله ﷻ معتبر باشد اختلاف وجود دارد تقریباً در این مورد ۷ مذهب وجود دارد که ۲ مذاهب برای اهل حق و ۵ مذهب اهل اهواء هستند.

مذاهب اهل حق عبارتند از:

۱. جمهور فقها و محدثین، ائمه ثلاثه و امام بخاری رحمه‌الله معتقدند ایمان از سه چیز مرکب است:

أ. تصدیق بالجنان

ب. اقرار باللسان

ج. عمل با لارکان

۲. جمهور متکلمین و امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باورند که ایمان بسیط است نه مرکب یعنی فقط تصدیق قلبی است. اقرار بالسان و عمل به ارکان در حقیقت ایمان داخل نیستند البته برای اجرای احکام دنیوی اقرار بالسان و کمال ایمان عمل بالارکان شرط است.

مذاهب اهل اهواء عبارتند از:

۱. معتزله: این گروه به ترکیب ایمان قائلند یعنی ایمان از سه چیز تشکیل شده استود حقیقت ایمان داخلند که عبارتند از:

أ. تصدیق بالجنان

ب. اقرار بالسان

ج. عمل بالارکان

پس اگر شخصی یکی از سه چیز را ترک نماید از ایمان خارج و به کفر داخل نشود بلکه
یعنی نه کافر است و نه مومن در وسط معلق است
منزله بین منزلتین قائلند.

۲. خوارج: این گروه نیز عقیده‌شان مثل معتزله است. البته با اندکی تفاوت و آن این است نزد خوارج اگر شخصی یک جزء از ایمان را ترک کند بطور کلی از ایمان خارج شد و به کفر داخل می‌شود.

۳. مرجئه: این گروه به بسیط بودن ایمان قائل است یعنی ایمان فقط نام تصدیق قلبی است. (مرجئه تا اینجا با امام ابوحنیفه رحمه‌الله موافق است) اقرار عمل نه در حقیقت ایمان داخلند و نه برای اجرای احکام و کمال ایمان شرط و ضروری هستند.

۴. جُهمیه: این گروه معتقدند که ایمان فقط علم و شناخت را می گویند.

۵. کرامیه: معتقدند که ایمان فقط اقرار بالسان است و نیازی به تصدیق قلبی و عمل نیست.

پاسخ به یک اعتراض مهم:

بعضی از مردم به امام اعظم رحمه الله نسبت ارجاء داده‌اند(او را مرجئه شمردند) حقیقت این امر چیست؟ و این موضوع از کجا سرچشمه گرفته است؟ چرا به امام اعظم رحمه الله چنین افترائی را نسبت داده‌اند؟ برای پاسخ به این اعتراض چندین جوابهای متعددی ارائه داده‌اند از جمله:

۱) بعضی از افراد حسود از تشابهی که لفظاً و ظاهراً بین قول امام اعظم رحمه الله و مرجئه وجود داشته به خاطر بدنام نمودن و جریحه دار کردن آن امام بزرگ بهره برداری نموده و به او این اتهام ناروا را بسته‌اند و به واقعیت مطلب توجه ننموده‌اند.

۲) مرجئه به خاطر مشهور کردن خودشان اقدام به چنین کاری نموده‌اند که امام ابوحنیفه رحمه الله در مسئله ایمان با ما موافق و هم عقیده است.

۳) این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مردم به خاطرتشابه لفظی دچار سوء تفاهم و اشتباه شده‌اند و از این جهت امام ابوحنیفه رحمه الله را از مرجئه شمار کرده‌اند.

۴) این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مردم به اعتبار اصول و اعتقاد از مرجئه پیروی نموده اما در مسائل فروعی و فقهی مقلد امام اعظم رحمه الله بودند از نحوه‌ی عملکرد این عده برخی دیگر دچار سوء تفاهم شده‌اند که شاید حنفیه مرجئه هستند در حالی که واقعیت امر چنین نیست.

۵) ارجاء دو نوع است:

۱. ارجآء سنت

۲. ارجاء بدعت

منظور از نسبت دادن ارجاء که به امام اعظم رحمه الله نسبت داده شده ارجاء سنت است نه بدعت. در ارجاء سنت هیچ اشکالی ندارد معنی ارجاء سنت این است که ایمان طبق حدیث و سنت فقط تصدیق و باور قلبی است و اعمال در تعریف ایمان داخل نیستند چنانچه در حدیث جبرئیل علیه السلام آمده و در احادیث دیگر وارد شده که شخص بدعمل و موصی را موفق تلقی نموده‌اند و قرآن کریم نیز جایگاه ایمان را قلب انسان قرار داده است چنانچه در قرآن آمده:

﴿وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾

معنی ارجاء بدعت این است که در ایمان ضرورت اعمال نیست و اعمال جدا از ایمان هستند امام اعظم رحمه الله با این نظریه مخالف است.

بحث در مورد ازدیاد و نقصان ایمان ابومنصور ماتریدی علمای بزرگ ما وراء النهر است

درباره اینکه آیا ایمان زیاد یا کم می‌شود علما دو قول دارند:

پیروان ابوموسی اشعری هستند

قول اول: جمهور محدثین، اشاعره، معتزله و امام شافعی رحمه الله می‌گویند ایمان ازدیاد و نقصان را می‌پذیرد.

قول دوم: قول مشهور امام ابوحنیفه رحمه الله و امام الحرمین عبدالملک جوئنی رحمه الله و بسیاری از محققین دیگر این است که «**الایمان لایزیدُ و لاینقُصُ**» اگر با دقت نگاه شود این نکته روشن می-

ایمان خ افنا فهم شود مشکل می شود

شود که این اختلاف بین ائمه حقیقی نیست بلکه لفظی و اعتباری است یعنی نزد آن عده از علماء که اعمال جزء ایمان هستند و چون اعمال کم و بیش می‌شوند پس نزد این گروه هم ایمان کم و بیش می‌شود و نزد حضراتی که ایمان فقط نام تصدیق قلبی است ایمان زیادت و نقصان را نزد این گروه نمی‌پذیرد.

دلیل گروه اول: این عده از آیات و حدیثی استدلال می‌کنند که در آنها زیادی ایمان وارد شده است. از جانب امام اعظم رحمه‌الله و موافقانش سه جواب برای استدلال گروه اول ارائه داده‌اند:

۱) نفس و ذات ایمان نقصان و زیادی را قبول نمی‌کند اما در آیاتی که لفظ ازدیاد ذکر شده این به اعتبار نور ایمان است زیرا هر عمل یک نوری دارد و نور عمل به اعتبار کم و زیاد بودن خود عمل کم و بیش می‌شود.

۲) این زیادتی که در آیات و روایات وارد شده به اعتبار مؤمن است و ایمان از جهت و اعتبار اضافه و کم می‌شود به طور مثال حکمی از طرف الله جل جلاله نازل شده شخص مؤمن به آن ایمان می‌آورد و بعد حکم دیگری نازل می‌شود و به آن ایمان می‌آورد. و علی هذاا القیاس: پس نتیجه این شد اگر تعداد مؤمن زیاد شوند ایمان هم زیاد می‌شود و اگر تعداد مؤمن کم شود ایمان هم کم می‌شود.

۳) ایمان به اعتبار کمیت زیادت و نقصان را نمی‌پذیرد البته به اعتبار کیفیت زیادت و نقصان را قبول می‌کند پس منظور آیات و احادیثی که در آنها از ازدیاد ایمان صحبت شده ازدیاد ایمان به اعتبار کیفیت است نه به اعتبار کمیت.

❖ ٢- عَنْ عُمرَ بنِ الخطابِ -رضيَ اللّهُ عنه- قال: «بَيْنما نَحْنُ عِنْد رسولِ اللّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنا رَجُلٌ شَديدُ بَيَاضِ الثِّيابِ، شَديدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لا يُرَى عليْهِ أثَر السَّفَرِ، ولا يَعْرِفُهُ منَّا أحدٌ، حتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كفَّيْهِ عَلَى فَخِذَيْهِ وَقَالَ: يا مُحمَّدُ! أخبِرْنِي عن الإسلامِ، قالَ: الإسلامُ أنْ تَشْهَدَ أنْ لا إِلَهَ إلاّ اللّهُ وأنَّ مُحَمَّداً رسولُ اللّهِ، وتُقِيمَ الصَّلاَةَ، وتُؤتِيَ الزَّكاةَ، وتصُومَ رَمضَانَ، وتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنِ استَطَعتَ إِلَيْهِ سَبيلاً.

قال: صدَقْتَ. فَعجِبْنا لَهُ يَسْأَلُهُ ويصدِّقُهُ، قَالَ: فَأَخبِرْنِي عَنِ الإيمانِ. قَالَ: أنْ تُؤمِنَ باللّهِ وملائِكَتِهِ، وكُتُبِهِ ورُسُلِهِ، والْيومِ الآخِرِ، وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّهِ. قال: صَدَقْتَ قَالَ: فأَخْبِرْنِي عن الإِحْسانِ. قال: أنْ تَعْبُدَ اللّه كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فإنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فإِنَّهُ يَرَاكَ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عن السَّاعةِ. قَالَ: مَا الْمَسْؤُولُ عَنْهَا بأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَاراتِهَا. قَالَ أَنْ تَلِدَ الأَمَةُ ربَّتَها، وَأَنْ تَرَى الحُفَاةَ الْعُراةَ الْعالَةَ رِعاءَ الشَّاءِ يَتطَاوَلُون فِي الْبُنيانِ. قَالَ: ثُمَّ انْطلَقَ، فلبِثْتُ مليًّا، ثُمَّ قَالَ لِي: يا عُمرُ! أتَدرِيْ مَن السَّائِلُ؟ قلتُ: اللّهُ ورسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعلِّمُكُمْ دِينَكُمْ» رواه مسلمٌ.

این حدیث به حدیث جبرئیل ؑ و حدیث ایمان مشهور است.

آیه‌های قرآن کریم ۶ هزار و خورده‌ای است

شأن ورود حدیث

در صحیح مسلم وارد شده است روزی پیامبر اکرم ﷺ خطاب به صحابه کرام رضی الله عنهم فرمود:

«قال سلوني فهابوا أن يسأله فجاءه جبرئيل عليه السلام (الخ)»

پس حضرت جبرئیل عليه السلام به خدمت آن حضرت ﷺ رسید و از ایشان سوالاتی پرسید. آنحضرت ﷺ در پاسخ به جبرئیل عليه السلام این حدیث را فرمودند.

رَكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخِذَيْهِ

ضمیر اول رکبتیه: به سائل و ضمیر دوم به آن حضرت ﷺ راجع است.

در مورد مرجع ضمیر فخذیه دو احتمال وجود دارد ضمیر به سوی سائل (جبرئیل عليه السلام) راجع است این ضمیر بطرف پیامبر ﷺ عابد است این توجیه راجح تر است.

أخبِرْني عن الإسلامِ

اسلام مصدر است در لغت به معنی استسلام یعنی با میل و رغبت تسلیم شدن، منقاد بودن و اطاعت نمودن و در اصطلاح شرع اسلام عبارتست از:

«الانقياد الظاهر به شرط الانقياد الباطني المعبَّرُ عنه بالايمان» (یعنی فرمان بردن ظاهراً به شرط اینکه در باطن و قلب هم انقیاد داشته باشد)

خلاصه اینکه اسلام بیشتر بر اعمال صالحه ظاهری اطلاق می‌شود چنانچه حدیث در پاسخ به سوال اسلام ارکان خمسه را معرفی نمود.

توضیح فَأَخْبِرْنِي عن الإِحْسانِ:

کلمه احسان و مشتقات آن در قرآن ذکر گردیده است که منظور آن چیزی است که شامل ایمان، اسلام، اعمال، اخلاق و حالات است (یعنی در قرآن) و منظور از احسان در این حدیث معنی خاص یعنی احسان و نیکویی در عمل که منظورش محکم کردن آن است (عمل) پس احسان به این معنا شامل اخلاص، حضور قلب مع الله و نفی ما سواهُ است.

فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَاراتِهَا

امارات : جمع امارت است به معنی علامت و نشانی است.

أَنْ تَلِدَ الأَمَةُ رِبَّتَها

در بعضی روایات بجای ربتها ربها وارد شده توجیح این جمله حدیث این است حقوق و نافرمانی در اولاد و فرزندان زیاد می‌شود بطوریکه پسر با مادرش مانند سید و آقا که با کنیزش چه رفتاری دارد رفتار می‌کند یعنی او را سب و شتم می‌کند و مانند برده و کنیز از او کار می‌گیرد.

وَأَنْ تَرَى الحُفَاةَ الْعُراةَ الْعالَةَ رِعاءَ الشَّاءِ

حفاة جمع حافی است و معنای آن پا برهنه می‌باشد. **عراة** جمع عاری است و معنای آن برهنه می‌باشد و برهنه کسی است که لباس بر تن نداشته باشد. الشاء جمع شاه است و شاه به معنی گوسفند می‌باشد. **عالة** جمع عائل است و عائل یعنی فقیر و نادار نیازمند محتاج.

يتطاوُلون في الْبُنيانِ

یتطاولون به معنی یتفاخرون و یتفاضلون به معنای افتخار و زیاده خواهی می‌باشد. این جمله حدیث به یتطاولون اشاره می‌کند. افراد کمینه و بی‌مایه تسلط حاصل می‌کنند و غالب می‌شوند اشراف و سرشناسان ذلیل و خوار می‌شوند و سرپرستی و مدیریت امور را کسی بر عهده می‌گیرد که صلاحیت آن را ندارد و سیاست و حکومت بدست افرادی می‌افتد که نمی‌تواند آن را بخوبی انجام دهند و از عهده آن برآیند.

ملیاً به معنای لحظه‌ای یا زمانی طولانی.

❖ ٤- وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «بُنِيَ الإِسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَإِقَامِ الصَّلاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَصَوْمِ رَمَضَانَ»

معرفی راوی حدیث:

حضرت عبدالله بن عمر ﷺ همراه پدر بزرگوارش در شهر مکه مکرمه به اسلام مشرف شده و اولین غزوه‌ای که بن عمر ﷺ در آن شرکت نمود غزوه خندق(احزاب) که در مدینه منوره است بود.

ابن عمر ﷺ از اهل ورع علم زهد و تقوا بود بلکه در مورد بن عمر ﷺ معروف است و «أَتْبَعُ الصحابةِ به سُنته» بود نافع ﷺ (شاگرد بن عمر ﷺ) می‌گوید بن عمر ﷺ یک هزار برده بلکه بیشتر از آن در راه خدا آزاد کرد. بن عمر ﷺ یک سال قبل از بعثت پیامبر ﷺ بدنیا آمد و در سال ۷۳ هـ ق درست سه ماه بعد از شهادت حضرت عبدالله بن زبیر ﷺ جهان فانی را درود گفت.

❖ ٥- و عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً، فَأَفْضَلُهَا: قَوْلُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ، وَأَدْنَاهَا: إِمَاطَةُ الأَذَى عنِ الطَّرِيقِ، وَالحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ» متفقٌ عليه.

معرفی راوی: راوی این حدیث حضرت ابوهریره ﷺ که در زمان جهالیت اسمش عبدالشمس یا عبد عمرو بوده در مورد نام ابوهریره ﷺ در دوران اسلام دو قول وجود دارد طبق قولی عبدالله ﷺ و طبق قولی دیگر عبدالرحمن بن صَخر ﷺ بوده است قول دوم راجح تر است.

ابوهریره ﷺ از قبیله دَوس بود یکی از محدود صحابه‌ای است که تعداد راویات آن زیاد است.

هریره تصغیر هرةٌ به معنای گربه است. علت شهرت ابوهریره به این کنیه اینست روزی حضرت ابوهریره ﷺ در محضر رسول الله ﷺ وارد شد در حالتی که گربه‌ای در آستینش وجود داشت آن حضرت ﷺ او را به ابوهریره صدا زد از اینجا بود که این صحابی بزرگوار به ابوهریره معروف شد.

تعداد روایات ابوهریره ﷺ ۵۳۶۴ حدیث است. ابوهریره ﷺ در سال ۵۹ هـ در سن ۷۸ سالگی در مدینه وفات نمود و در قبرستان معروف بقیع مدفون شد.

الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسبْعُونَ

لفظ بضع در لغت به معنای تکه، پاره و قطعه که آن بر اعداد بین ۳ تا ۹ اطلاق می‌گردد یعنی عدد مبهمی است.

إِمَاطَةُ الأَذَى عنِ الطَّرِيقِ

الاذی مصدر به معنی اسم فاعل یعنی موذی است. اماطه به معنی ازاله (دور کردن، برطرف کردن) است.

وَالحَیاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِیمانِ

حیا دو دسته است:

1. حیاء ایمانی و تعریف آن اینست: «هو خُلُقٌ یمنَعُ الشخصَ مِن الفعلِ القبیحِ بسبب الایمان» حیای ایمانی خصلتی است که شخص را از انجام کار زشت به سبب ایمان باز می‌دارد مانند حیا کردن از کشف عورت

2. حیاء طبعی و نفسانی و تعریف آن اینست: «هو تغیرٌ و انکسارٌ یعترِي المرءُ من خوفِ ما یلامُ و یعابُ علیه» یعنی تغییر شدن و شکستن طبیعت که برای شخصی از ترس ملامت و عیب جویی بوجود می‌آید.

منظور از حیاء در این حدیث نوع اول است یعنی حیای ایمان.

حل تعارض در حدیث

در این حدیث تعارضی وجود دارد. به اینصورت در این حدیث متفق علیه شعبه‌های ایمانی هفتاد و خورده‌ای ذکر شده و در روایتی دیگر در صحیح بخاری شصت و خورده‌ای ذکر شده‌اند و در روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که اعداد و ارقام متفاوتی را نشان می‌دهد. علماء درباره حل این تعارض چندین جواب و راه حل ارائه نموده‌اند.

جواب اول: به آن حضرت ﷺ ابتدائاً علم شصت و خوردهای داده شده به این خاطر آن حضرت ﷺ فرمودند ایمان شصت و خوردهای شعبه دارد روایت بخاری رحمه الله به همین زمان اولیه مربوط است اما بعدها علم بیشتری به آن حضرت ﷺ ارائه شد که ایمان شعبه‌هایش هفتاد و خوردهای است لذا فرمود ایمان هفتاد و خوردهای شعبه دارد پس این حدیث متفق علیه به این زمان آخر تعلق دارد.

جواب دوم: منظور از این اعداد و ارقام که در روایات ذکر گردیده تحدید، حد بندی، بیان حد و محدودیت نیست. بلکه مفهوم همه این روایات تکثیر و کثرت است یعنی منظور اینست که شعبه-های ایمان خیلی زیادند.

جواب سوم: ذکر عدد اقل و اکثر را نفی نمی‌کند اگر در صحیح بخاری شصت و خوردهای ذکر شده معنی این نیست که این روایت نافی اکثر است یعنی در روایت بخاری شصت و خوردهای ذکر گردیده دیگر شعبه‌های ایمان بیشتر از این هم است.

❖ ٦- وَ عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ». هَذَا لَفْظُ الْبُخَارِيِّ. وَ لِمُسْلِمٍ قَالَ: إِنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْمُسْلِمِينَ خَيْرٌ؟ قَالَ: « مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِن لِسَانِهِ وَيَدِهِ ».

معرفی راوی حدیث : حضرت عبدالله بن عمرو ١١ یا ١٢ یا ١٣ سال از پدرش کوچکتر است و مجموعه روایاتی که از حضرت عبدالله بن عمرو روایت شده هفتصد حدیث است.

حضرت عبدالله بن عمرو ﷺ قبل از پدر بزرگوارش مشرف به اسلام شد ایشان ١٣ یا ١٢ یا ١١ سال از پدرش کوچکتر هستند و مجموعه‌ی روایاتی که از عبدالله بن عمرو ﷺ روایت شده هفتصد حدیث است در مورد تاریخ وفات و محل وفات این بزرگوار اختلاف وجود دارد طبق قولی در سال ۶۳ یا ۷۳ هـ ق در شهر مکه یا شهر دیگری وفات نمود بعضی‌ها گفته‌اند در سال ۶۷ در مکه مکرمه بوده و بعضی‌ها گفته‌اند سال ۵۵ در طائف وفات کردند و بعضی‌ها گفته‌اند در سال ۶۵ در بسطاط مصر وفات شد و در خانه‌اش مدفون گردید.

حل یک تعارض

چرا آنحضرت ﷺ در پاسخ به یک سوال به شیوه‌های مختلفی جواب می‌دهند مثلاً شخصی می-پرسد **اي الاسلام خيرٌ** ؟ در جواب می‌گوید **أن تُطعِمَ الطعام** شخصی دیگر تقریباً عین همین

سوال را تکرار می‌کند اي المسلمین خیرٌ ؟ در جواب می‌فرمایند من سلَمَ المسلمون من لسانهِ ویدهِ یا در حدیثی دیگر وارد شده در جواب همین سوال الصلاةُ لوَقتها را می‌فرمایند پس حل تعارض چیست؟

جواب: این اختلاف و تعارض در پاسخگویی آن حضرت ﷺ بر تفاوت احوال سائلین (سوال کننده‌گان) مبتنی است یعنی اگر چه سوال به ظاهر یکی است ولی آنحضرت ﷺ با در نظر گرفتن حال و مصلحت هر سائلی به او جواب می‌دهد پس این تفاوت در جواب نه اینکه تناقض گویی نیست بلکه بر سبیل و اسلوب حکیم است.

مثال: ۳ یا ۴ نفر در نزد دکتر می‌روند فقط یک نفر حرف می‌زند و دکتر بعد از آزمایش چیزهای دیگر می‌گوید شاید یکی بر اثر تب یا فشار خون دکتر برای هر بیماری یک داروی جداگانه تجویز می‌کند.

❖ ۷- عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :«لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِـــنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» متفقٌ عليه.

چونکه با سبزی زیبا اهمیت داشت نام گیاه و سبزی است

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث حضرت انس بن مالک ﷺ کنیه‌اش ابوحمزه می‌باشد به مدت ۱۰ سال خدمتگذار خاص پیامبر ﷺ بود وقتی که آن حضرت ﷺ به مدینه منوره هجرت نمودند حضرت انس ﷺ ۱۰ ساله بودند مادرش اُم سُلیم او را نزد پیامبر ﷺ آورد و برایش درخواست دعا کرد و گفت: «خُوَیدِمُکَ ادع الله له» این خدمتکار کوچکی است برای شما در حق او و در این وقت آنحضرت ﷺ برای حضرت انس ﷺ چنین دعا کرد: «اللّهمَّ بارِک في مالِهِ وَ وَلدِهِ و اَطِلْ عُمرَهُ و اغفِر ذَنبَهُ»

برکت بده در مالش و فرزندانش و طولانی کن عمرش را ببخش گناهانش

حضرت انس ﷺ می‌فرمایند من اثر دعای آن حضرت ﷺ را عیناً حس کردم تا جایی که من در زندگی خود ۹۸ نفر از اولاد و نسل خودم را دفن کردم و درختان من سالی ۲ بار میوه دادند و من اندازه‌ای عمر کردم که از عمرم خسته شدم. حضرت انس ﷺ در دوران خلافت خلیفه دوم به بصره منتقل شد و آخرین صحابی است که در بصره فوت شد. حضرت ﷺ در سال ۹۱ هـ ق فوت شد عمرش ۱۰۳ سال یا ۹۹ سال بود طبق یک قول ۱۰۰ فرزند و طبق قول دیگری ۸۰ فرزند داشته و ۸۷ پسر و ۲ دختر داشتند.

لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ ....

علامه خطابی رحمه الله محبت را چنین تعریف می‌کند «المَحَبَّةُ ارادَهُ ما یراهُ و یظُنُّهُ خیراً» یعنی چیزی را می‌بینید یا تصور آن را در گمان می‌آورید و نسبت به آن اراده خیر می‌کنید.

محبت بر دو نوع است که عبارتند از:

۱) محبت طبعی: اینست که انسان را بر اثر مقتضای طبع با یکی دوستی می‌کند و از خودش اختیاری ندارد. مانند محبت پدر و مادر بر فرزندشان

۲) محبت ایمانی: اینست که انسان بر اثر مقتضای ایمانش با یکی محبت و دوستی می‌کند چون در آن شخص کمالاتی وجود دارد.

در این حدیث منظور از محبت، محبت ایمانی است

منظور از محبت در این حدیث نوع دوم یعنی ایمانی و عقلی است چرا که در این محبت انسان از خودش اختیار دارد.

حب رسول

❖ ۸- وَعَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلاَوَةَ الإِيمَانِ مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِواهُما، ومَنْ أَحَبَّ عَبْداً لا يُحِبُّهُ إلاَّ لِلَّهِ، وَمَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُلْقَي فِي النَّارِ» متفقٌ عليه.

منظور از حلاوة الایمان احساس لذت در طاعت و بندگی خدا تحمل مشقت در امر دین و ترجیح دین بر دنیا هست.

مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ :

راه بدست آوردن محبت الله ﷻ و رسول بزرگوارش ﷺ دو راه هست:

۱. با انجام دستورات، طاعت و بندگی و اتباع رسول ﷺ محبت بدست می‌آید.
۲. ترک مخالفت با الله ﷻ و رسول ﷺ و دوری از بدعت موجب حصول محبت الله ﷻ و رسول ﷺ می‌شود.

❖ ٩– وَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمطَّلِبِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: « ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبّاً، وَ بِالْإِسْلَامِ دِيناً، وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولاً» رواه مسلم.

معرفی راوی حدیث: حضرت عباس رضی الله عنه عموی بزرگوار آن حضرت ﷺ است و دو سال از آنحضرت ﷺ بزرگتر است در سال ۳۲ هـ ق در سن ۸۸ سالگی وفات نمود و در قبرستان بقیع مدفون گردید.

مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبّاً

منظور از رضی چیست؟ منظور از رضی انقیاد ظاهری و باطنی است و رضای کامل اینست که انسان بر بلا و رنجی که از سوی الله جل جلاله می‌آید صابر و سپاسگذار نعمتهایش باشد و بر قضا و قدر الله جل جلاله خشنود و در تمام احکام اسلام عامل و پایبند باشد.

سید الشهدای یوم القیامة حمزة

آن رسول الله که خیر الناس بود عم پاکش حمزه و عباس بود

❖ ۱۰- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَ الَّذِي نَفْسُ مُحمَّدٍ بِيَدِهِ! لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ، يَهُودِيٌّ وَ لَا نَصْرَانِيٌّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَ لَم يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ: إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» رواه مسلم.

وَ الَّذِي نَفْسُ مُحمَّدٍ بِيَدِهِ

این جمله حدیث از متشابهات است. در مورد مشابهات دو مذهب وجود دارد:

۱) مذهب علماء سلف (متقدمین) و به این گروه مفوضه و اهل تسلیم نیز می‌گویند سلف در این خصوص بر این باور است هر چه در آیات قرآن و در روایات صحیح از متشابهات وارد شده مانند ید و وجه و غیره باید همه‌ی آنها را قبول داشت و معنای واقعی آن را به الله ﷻ سپرد مثلاً در این حدیث که برای الله ﷻ ید وارد شده باید معتقد باشیم که الله ﷻ ید دارد ولی معنای واقعی و کیف و کم آن را نمی‌دانیم و با هیچ چیزی تشبیه نمی‌دهیم و به الله ﷻ واگذار می‌کنیم.

۲) خلف و متأخرین (اهل تأویل) این گروه از علماء در مورد متشابهات نظریه‌ی تأویل را اختیار کرده‌اند یعنی آنچه که از متشابهات در قرآن و حدیث وارد شده باید آنها را تأویل کرد. به طور مثال نزد این مذهب منظور از ید قدرت و وجه را به رضای الهی تأویل و تعبیر کرده‌اند.

صحیح ترین مذهب علمای سلف هستند.

مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ

امت دو نوع است که عبارتند از:

۱. امت اجابت: امت اجابت مسلمانان هستند.

۲. امت دعوت: مراد از امت دعوت تمام انسانها و خلایق است و در این حدیث مراد از امت امت دعوت است.

يَهُودِيٌّ وَ لَا نَصْرَانِيٌّ

ذکر کردن یهودی و نصرانی که از اهل کتاب هستند بیانگر این نکته است که بت پرستان و کسانی که دین ندارند به طریق اولی به خاطر عدم پذیرش رسالت آنحضرت ﷺ وارد جهنم می‌شوند.

❖ ۱۱- عَنْ أَبِي موسى الأشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ ﷺ: «ثَلاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ يَطَؤُهَا، فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا، فَلَهُ أَجْرَانِ» متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: نام حضرت ابوموسی أشعری ﷺ عبدالله بن قیس ﷺ است أشعری مشهور به أشعر قبیله‌ای از یمن است.

موالی جمع مولا است مولا چند معنا دارد:

۱) غلام آزاد کرده شده

۲) کسی که غلامش را آزاد بکند.

رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

مراد از کتاب تورات و انجیل است و مراد از اهل کتاب یهود صاحبان تورات و نصاری صاحبان انجیل هستند.

❖ ۱۲- وَعَنْ ابْنِ عُمرَ ﷺ، قال: قال رسُولُ الله ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». متفق علیه. إِلاَّ أَنَّ مُسْلِماً لَمْ يَذْكُرْ: « إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ».

إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ

مطلب این جمله اینست که انسان بعد از مسلمان شدن خون و مال او محفوظ می‌ماند برای هیچ کسی تعرض بر خون و مال آنها جایز نیست مگر بر حق اسلام که مرتکب جنایتی باشد مانند اینکه آدمی را بکشند و عضو کسی را قطع کنند یا مال کسی را غصب کنند و یا مرتکب زنا یا سرقتی بشوند در این صورت اسلام حدود خود را اجرا می‌کند.

وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ

معنی این جمله اینست که با مسلمان شدن انسان ظاهراً او را مسلمان می‌فهمیم و حقوق اسلام را بر آو اجرا می‌کنیم اگر شخصی هم در باطن کفر در دل خودش دارد و یا مرتکب معاصی است حساب و کتاب او با الله ﷻ است.

وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ

ذکر نماز و زکات در این حدیث بسوی عبادات و طاعات بدنی و مالی اشاره دارد یا به خاطر اهمیت این دو عبادات چونکه در قرآن همیشه کنار هم ذکر می‌شوند آنحضرت ﷺ آنها را در این حدیث ذکر کرد و این نیز محتمل است که این حدیث قبل از فرضیت عبادات دیگر بوده است.

❖ ١٣- وَعَنْ أَنَسٍ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا؛ فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلا تُخْفِرُوا اللهَ فِي ذِمَّتِهِ».

رواه البخاري.

مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا

مطلب و منظور این حدیث اینست که شخصی که مانند ما نماز می‌گذارد کسی هست که به توحید و نبوت اقرار کند زیرا کسی که به نبوت آنحضرت ﷺ ایمان داشته باشد پس او به تمام امور و احکامی که از جانب الله ﷻ آمده است اقرار دارد برای چنین شخصی نماز، علامت و نشانه مسلمان بودن و اقرار داده شده است.

چرا در این حدیث ذکر شهادتین نیست؟ چونکه شهادتین در نماز داخل نیست.

وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا

چرا در این جا قبله را به طور جداگانه ذکر کرده در حالیکه نماز خودش شامل قبله هم هست؟

مسلّم است که نماز شامل قبله است ولی چون قبله مسلمانان را بهتر معرفی می‌کند برای این خاطر قبله را مستقلاً ذکر نمود.

وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا

در این حدیث بعد از ذکر عبادتی که مسلمان را از غیر مسلمان تشخیص می‌دهد آن نماز است در آخر چیزی را ذکر نمود که مسلمان را به لحاظ عبادت و عادت از دیگران تشخیص می‌دهد و آن ذبیحه است. اگر زن می‌خواهد حیوانی را ذبح کند برای زن طهارت شرط نیست

❖ ۱۴- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: أَتَى أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا شَيْئاً وَ لَا أَنْقُصُ مِنْهُ. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا». متفق عليه.

در این حدیث حج ذکر نشده است و در بعضی روایات صوم و زکات نیز ذکر نشده‌اند یا در برخی روایات دیگر صله رحم یا ادای خمس وارد شده است این تفاوت به خاطر چیست؟

شارحین حدیث جواب داده‌اند که این تفاوت در روایات به خاطر تفاوت در حفظ راویان است و علت این روایت کتاب که حج را ذکر نکرده است یا به خاطر راویان است و این احتمال نیز وجود دارد آنحضرت ﷺ این حدیث را زمانی ایراد فرموده که حج فرض نبوده است حج در سال نهم هجری فرض شده است حج پیامبر ﷺ یکبار بوده و عمره پیامبر ﷺ چهار تا بوده‌اند.

لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا شَيْئاً وَ لَا أَنْقُصُ مِنْهُ

مطلب این جمله اینست که من چیزی از جانب خودم به رأی و فکرم در این حدیث اضافه و کم نمی‌کنم بلکه آنچه که تو مرا دستور دادی بدون تغییر از آن پیروی می کنم.

❖ ۱۵– وَعَنْ سُفْيانَ بنِ عبد اللّه الثَّقَفِيِّ، قال: قُلْت: يا رسول اللّهِ! قُلْ لِي في الإِسلامِ قَولاً لا أَسْأَلُ عنه أَحداً بَعْدَكَ – وَ فِي رِوَايةٍ: غَيْرك – قال: « قُل: آمَنْت باللّهِ، ثُمَّ اسْـتَقِمْ » رواه مسلم.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت سفیان بن عبدالله ثقفی ﷺ است ثقفی منسوب است به ثقیف که معروفترین قبیله طائف است که طائف خوش آب و هوا ترین جا است که هـوای آن جالب است. روایات این صحابی بزرگوار تقریباً پنج حدیث است.

قُل: آمَنْت باللّهِ، ثُمَّ استَقِمْ

معنی استقامت چیست؟ طبق نظر بعضی لازم گرفتن روش و مَنهَج اسلام را استقامت می گویند علامه طیبی ﷺ (شارح مشکوة) می‌فرماید: استقامت لفظ جامعی است که آنجا تمام دستورات دین و باز آمدن از تمام منهیات را در بر می گیرد این حدیث در واقع از آیه سوره مبارکه حم سجده ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ گرفته شده است پس بنا براین این حدیث شامل تمام اصول اسلام نظیر توحید و غیره است.

آمَنْت باللّهِ مشتمل بر توحید است. ثُمَّ استَقِمْ در بر گیرنده انواع طاعتها و عبادتها است علما می-گویند در سوره هود یک آیه است که فاستقم این آیه پیامبر اکرم ﷺ را پیر کرد یعنی سوره هـود و نظایر آن.

❖ ١٦- وعن طَلْحَةَ بنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، قال: جَاءَ رجُلٌ إلى رسُولِ اللَّهِ ﷺ ، مِنْ أَهْلِ نَجْد، ثَائِرُ الرَّأْسِ، نَسمَعُ دَوِيَّ صَوْتِه ولا نَفْقَهُ ما يقُول، حَتى دَنَا مِنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فإذا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الإسْلام. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَمْسُ صَلَواتٍ في اليوْمِ واللَّيْلَةِ » فقال: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُن؟ فقَال: « لا، إلاَّ أَنْ تَطَّوَّعَ. قَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ : وصِيَامُ شَهْرِ رَمضَانَ». فقَال: هَلْ عَلَيَّ غيْرُه؟ قَال: « لا، إلاَّ أَنْ تطَّوَّعَ » قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ، فَقَال: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ فقَال: « لا! إلاَّ أَنْ تَطَّوَّعَ ». قَال: فَأَدْبَر الرَّجُلُ وهُوَ يَقُول: واللَّهِ! لا أَزِيدُ عَلى هذا وَلا أَنْقُصُ مِنْه. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَفْلَحَ الرَّجُلُ إنْ صَدَقَ » مُتفقٌ عليه

معرفی راوی حدیث: حضرت طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه کنیه‌اش ابومحمد یکی از عشره مبشره بالجنه است ایشان در تمام غزوه‌ها به جز غزوه بدر حضور داشت و در روز احد با دفاع جانانه اؤ آنحضرت ﷺ کارنامه‌ی درخشانی برای خود ثبت کرد حتی که انگشتان یک دستش شل شد آنحضرت ﷺ او را به طلحة الخير و طلحة الجود (طلحة الفیاض) ملقب کرد. ایشان در سال ۳۶ هـ ق در عمر ۶۴ سالگی در جمل وفات یافت و در بصره مدفون گشت. جنگ جمل در بصره پیش آمد

خَمْسُ صَلَواتٍ في اليوْمِ واللَّيْلَةِ

چرا ذکر نماز وتر در حدیث نیامده است در حالیکه وتر یکی از واجبات است؟ در اینجا چند جواب وجود دارد:

۱) این حدیث در زمانی ایراد شده که وتر واجب نبوده است.

۲) مسلّم است که وتر یکی از واجبات است ولی در این حدیث ذکر نشده است و ذکر نکردن یک چیز دال بر عدم آن نیست.

۳) وتر اگر چه واجب است ولی تابع نماز عشاء است و نمازی مستقل نیست.

چرا در این حدیث حج ذکر نشد؟ به این خاطر که حدیث حال مردی را حکایت می‌کند که می‌گوید **هَلْ عَلَيَّ غَيْرُه** و آنحضرت ﷺ حالت او را شناخت که این مرد از کسانی است که حج بر او واجب نیست چون استطاعت آن را ندارد به همین خاطر حج را برایش ذکر نکرد.

أَفْلَحَ الرَّجُلُ إِنْ صَدَقَ

در این مورد بحث شده که این واقعه روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه را که قبلاً گذشت بیان می‌کند اگر این دو واقعه در مورد یک شخص نباشند در اینصورت هیچ اشکالی وارد نمی‌شود که در روایت ابوهریره رضی الله عنه در مورد آن شخص که پیامبر ﷺ بدون تردید بشارت بهشت داد. **مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا** و درباره شخص دومی که در این حدیث ذکر شده چون حال او بطور قطعی و یقینی معلوم نبود آنحضرت ﷺ با شک و تردید درباره‌ی او اظهار نظر فرمود **أَفْلَحَ الرَّجُلُ إِنْ صَدَقَ** و اگر منظور دو روایت یک شخص باشد در این صورت هر دو روایت با هم تعارض دارند که در روایت اول آنحضرت ﷺ با و قطع و یقین می‌فرماید این شخص از اهل بهشت است. ولی در این روایت بصورت تعلیق با لشرط می‌فرمایند **أَفْلَحَ الرَّجُلُ إِنْ صَدَقَ**

حل این تعارض چیست؟

جواب: آنحضرت ﷺ ابتدا قبل از اینکه الله ﷻ او را از صداقت شخصی مطلع کند از برداشت خود فرمود که اگر راست می‌گوید رستگار است اما بعد از اطلاع یافتن آنحضرت ﷺ در مورد این شخص که در سخنانش صادق است او را به طور قطع و یقین از اهل جنت معرفی کرد **مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا**

بر این حدیث اعتراضی دیگر وارد می‌شود که در بعضی از طرق این حدیث وارد شده که آنحضرت ﷺ درباره این شخص فرمود **افلح و ابیهِ** یعنی این شخص رستگار است قسم به پدر او چنانچه در بخاری و مسلم وارد شده است این یمین و حلف به غیر الله ﷻ و در روایات وارد است «**من حلَفَ بغیرِالله فقد اشرکَ**» اینجا ظاهراً خود آنحضرت ﷺ به غیر الله ﷻ سوگند یاد می‌کند

این اعتراض چند جواب دارد:

۱. روایت **افلح و ابیهِ** در زمان قبل از نهی مجهول است یعنی در زمانی بوده که سوگند به غیرالله اشکالی نداشته است.

۲. در اینجا مضافی محذوف است و آن کلمه ربّ است پس معنی این حدیث چنین است **افلح و ابیهِ** یعنی **افلح و ربّ ابیهِ**

۳. علامه خطابی رحمه الله گوید: عادت عمومی عرب چنین بود برای تأکید خبری الفاظ قسم را ذکر می‌کردند که منظورشان در واقع سوگند نبود در اینجا هم آنحضرت ﷺ مانند عادت عام عرب چنین فرمود.

۴. بعضی می‌گویند که در اینجا در اصل کلمه واللهِ بوده است که راویان به اشتباه کلمه و ابیهِ را آوردند.

❖ ۱۷- وَعن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنهُمَا، قَالَ: إنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ ؛ قَالَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ : «مَنِ الْقَوْمُ؟ - أَوْ: مَنِ الْوَفْدُ؟ -» قَالُوا: رَبِيعَةُ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ - أَوْ: بِالْوَفْدِ - غَيْرَ خَزَايَا وَلا نَدَامَى». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا لا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ؛ فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نُخْبِرْ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا وَنَدْخُلْ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الأَشْرِبَةِ. فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: أَمَرَهُمْ بالإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ، قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ». وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالدُّبَّاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْمُزَفَّتِ، وَقَالَ: «احْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ». متفق عليه. و لفظه للبخاري.

معرفی راوی حدیث

راوی این حدیث حضرت عبدالله بن عباس ﷺ عموزاده‌ی پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد مادرش لبابه خواهر حضرت میمونه ﷺ می‌باشد حضرت ابن عباس سه سال قبل از هجرت به دنیا آمد. هنگام وفات آنحضرت ﷺ ابن عباس ﷺ ۱۳ ساله بود و طبق روایتی ۱۵ ساله بود ابن عباس ﷺ در آخر عمرش نابینا شد ایشان در سال ۶۸ هجری و در سن ۷۱ سالگی در زمان حضرت عبدالله بن زبیر ﷺ در شهر طائف وفات نمود.

وفد جمع وافد است به معنی نماینده، شخصی که از قومی نمایندگی می‌کند عبدالقیس پدربزرگ قبیله‌ای است که به ربیعه وصل می‌شود ربیعه و مضر دو قبیله بزرگ هستند در مورد اینکه تعداد این نمایندگان چند نفر بوده‌اند روایات و اقوال مختلفی وجود دارد در بعضی روایات ۱۴ نفر وارد شده و در روایتی ۴۰ نفر وارد شده است جمع روایات اینست که نمایندگان عبدالقیس دو بار محضر پیامبر ﷺ آمدند. بار اول در سال ششم هجری که در این مرحله ۱۴ نفر بودند و مرحله دوم هشتم هجری که در این مرحله ۴۰ نفر بودند که خدمت آنحضرت ﷺ رسیدند و بعضی می‌گویند ۱۴ نفر سردار و سربراهان آن قبیله بودند و بقیه تابع و پیرو بودند.

غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامَى

لفظ غیر دو معنا دارد:

۱) مجرور است در اینصورت صفت ما قبل است

۲) منصوب است و در اینصورت حال واقع می‌شود که این قول راجحتر است

خَزَايَا: جمع خزیان است و خزیان شخصی است که خواری و رسوایی به او رسیده است.

نَدَامَى: جمع ندمان است و به معنی پشیمانی یا بر خلاف قائده جمع نادم است.

الشَّهْرِ الْحَرَامِ: در اینجا منظور یک ماه حرام نیست بلکه مراد جنس است که شامل هر چهار ماه حراماست که ماههای حرام عبارتند از: ذوالحجه، ذوالقعده، محرم و رجب.

بِأَمْرٍ فَصْلٍ

فصل: دو معنا دارد:

۱. فصل مصدر است به معنی اسم فاعل یعنی فاصِل بین جدا کننده بین حق و باطل است.

۲. فصل مصدر است به معنای اسم مفعول یعنی مُفصَّل یعنی واضح و روشن و آشکار است.

وَإِقَامُ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، .....

وَإِقَامُ الصَّلاةِ دو اعراب دارد:

۱) جر إِقَامُ الصَّلاةِ در صورت اعراب جر إِقَامُ الصَّلاةِ بر ایمان عطف است.

۲) رفع: در صورت رفع یعنی إِقَامُ الصَّلاةِ بر لفظ شهادةُ عطف است

در اینجا دو اشکال وارد می‌شود:

اشکال اول: مربوط به اعراب رفع است که در این حدیث مأمور به در حقیقت یک چیز است و آن ایمان بالله است و بقیه ارکان تفصیل و توضیح آن هست پس چرا یک چیز را به چهار چیز تعبیر فرمود؟ مأمور به اگر چه یکی است ولی به اعتبار اجزای تفصیلی آن به چهار چیز تعبیر فرمود.

اشکال دوم: اینست که در اجمال این حدیث می‌فرماید فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ و در تفصیل حدیث پنج چیز را بیان می‌کند پس تفصیل حدیث با اجمالش موافق نیست.

تفصیل با اجمال حدیث موافق است یعنی آن چهار چیزی که در اجمال حدیث اشاره می کنـد در تفصیل نیز به آن چهار مورد می‌پردازد ولی حکم پنجم وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ بر سبیل و اسلوب حکیم اضافه شده است یعنی آنحضرت ﷺ علاوه بر آن چهار موردی که اجمالاً اشاره فرمود آنها را برای این وفد توضیح داد و چون برای این قوم ضرورت دیدند و احساس نیاز فرمودند که حکم پنجم نیز بیان شود بنابراین پس از تکمیل آن چهار مورد، مورد پنجم را بر سبیل اسلوب حکیم بیان نمود.

چرا در این حدیث ذکری از حج نیامده است؟

۱. به این خاطر که حج در سال نهم هجری فرض شده و این وفد برای آخرین بار در سال هشتم هجری در خدمت پیامبر ﷺ حاضر شدند.

۲. به این خاطر حج را ذکر نکرد که حج واجب علی التراخی است و آنحضرت ﷺ امری را ذکر فرمودند که واجب علی الفور است.

۳. یا به این خاطر که موضوع حج نزد آنها معروف بود و نیازی به ذکر آن نبود.

وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالدُّبَّاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْمُزَفَّتِ

الدُّبَّاءِ کدوی خشک کرده شده است که وسط آن را در می‌آورند و به عنوان ظرف استفاده می‌کنند.

النَّقِيرِ ظرف چوبی است که از تنه درخت درست می‌شود معمولاً از آن نبیذ درست می کنند.

الْمُزَفَّتِ نیز ظرف چوبی را می‌گویند که البته با قیر مالیده می‌شود.

حَنْتَمِ به معنی کوزه است.

چرا آنحضرت ﷺ از این چهار ظروف منع فرمودند؟ علماء در این مورد چند وجوه را ارائه نموده-اند:

۱) آنحضرت ﷺ به خاطر مشابهت با شاربان خمر که آنها در شراب خوری از این نوع ظروف استفاده می‌کردند از استفاده این ظروف منع فرمودند.

۲) به خاطر مبالغه و سختگیری در مورد حرمت آنحضرت ﷺ از این چهار نوع ظروف منع فرمود یعنی شما نه تنها از شراب بلکه از آن ظروفی که در آن شراب درست می‌شود دوری کنید.

❖ ۱۸– وَعَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: قَالَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلا تَسْرِقُوا، وَلا تَزْنُوا، وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ، وَلا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ. فَمَنْ وَفَّى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ: إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ، وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ» فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِك. متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث حضرت عباده بن صامت رضی الله عنه کنیه‌اش ابو ولید است. حضرت عباده رضی الله عنه از معدود صحابه‌ای است که در ابتدای عمرش مشرف به اسلام شد. او در بیعت عقبه اولی، دوم و سوم و همچنین در تمام غزوه‌ها شرکت داشتند در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه قاضی و معلم شام بود او در شهر حمص اقامت نمود سپس به فلسطین رفت و در شهر رمله و طبق قولی در بیت المقدس سال ۳۴ هجری در سن ۷۲ سالگی وفات نمود.

عِصَابَةٌ لفظی است که بر اعداد چهار ۴۰ تا ده اطلاق می‌شود.

بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا

بیعت چهار دسته است:

۱. بیعت اسلام: شخصی برای مسلمان شدن به دست یک مسلمانی بیعت می کند.

۲. بیعت جهاد: برای انجام دادن فریضه جهاد بیعت می‌کند.

۳. بیعت خلافت: برای انتخاب و اطاعت از خلیفه با او بیعت می‌کند.

۴. بیعت طریقت: شخصی به دست یک مرشد کامل و پیرو سنت جهت ادای اوامر و دوری از منهیات بیعت می‌کند.

و این بیعت که در حدیث ذکر شده به بیعت النساء معروف است و نامگذاری شده این بیعت به بیعت چهارم.

وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيَا؛ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ

در اینجا مسئله‌ای وجود دارد که آیا حدود حیثیت ستر کننده را دارند یا صرفاً زواجر را (زجر کننده) هستند ائمه اربعه در مورد این مسئله با هم اختلاف نظر دارند.:

۱) نزد ائمه ثلاثه: حدود ستر کننده هستند یعنی جرم و گناه انسان را کفاره می‌کنند. و دلیل ائمه ثلاثه حدیث عباده بن صامت رضی الله عنه در باب است.

۲) نزد امام ابوحنیفه رحمه الله حدود حیثیت زواجر هستند و ستر کننده نیستند. و دلیل امام اعظم رحمه الله آیه قرآن کریم ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ هست. امام اعظم رحمه الله از این آیه کریمه

استدلال می‌کند که در این آیه برای مجرمین علاوه از مجازات دنیایی عذاب در آخرت نیز ذکر گردیده است.

علامه محمد یوسف بنوری رحمه‌الله : نظریه بسیار جالبی در این خصوص ارائه داده است او می‌فرماید حدود نه مطلقاً زواجر هستند و نه مطلقاً ستر کننده برای شخصی که مرتکب جرمی شد خودش را معرفی نمود و حاکم اسلامی بر او حدود را اجرا نمود برای این شخص حدود ستر کننده هستند ولی مجرمی را که مأموران اسلامی او را دستگیر کردند و حدود را بر او اجرا کردند نسبت به این شخص حدود حیثیت زواجر را دارند.

شرح ترمذی معارف السنن ← علامه محمد یوسف بنوری رح

❖ ۱۹- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ! تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ» فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ». قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ؟». قُلْنَ: بَلَى قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا. قَالَ: أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ؟». قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا». متفق علیه

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث حضرت ابوسعید خدری ﷺ است. خُدری به خُدر که به قبیله‌ای از انصار است نام گرامی این صحابی بزرگوار سعد بن مالک ﷺ است ولی بیشتر به کنیه‌اش معروف است. حضرت ابو سعید خدری ﷺ در سال ۶۴ هـ ق در سن ۸۴ سالگی از این دنیای فانی رحلت نمودند و در قبرستان بقیع مدفون است.

فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ

آنحضرت ﷺ چگونه و کجا دیدند که بیشترین زنان از اهل جهنم هستند؟

چند احتمال وجود دارد:

۱. از طریق کشف برای آنحضرت ﷺ این رویت حاصل شده بود.

۲. بوسیله وحی در شب معراج که آنحضرت ﷺ جنت و دوزخ را در آنجا سیر کرده‌اند و در آنجا دیدند.

مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ

چرا در اینجا عقل را بر دین مقدم کرد؟

۱) به این خاطر که دین بوسیله عقل کامل می‌شود عقل را مقدم کرد

۲) یا به این جهت است که عقل از کودکی همراه انسان است یعنی عقـل فطرتـاً و جِبِلّتاً بـا وجـود انسان آمیخته است و دین در یک دوره زمانی خاص با انسان ارتباط پیدا می‌کند. لذا عقل چون فطرتاً از دین مقدم است از این جهت در این حدیث عقل را از دین مقدم کرده است.

در این حدیث که ذکر گروه زنان وارد شده آیا منظورش کل زنان هستند که به نار می‌روند یا خیر؟

ذکر زنان در این حدیث به اعتبار جنس و نوعیت آنهاست نه به اعتبار افراد چون بعضی از افراد زنان وجود دارند که به لحاظ عقل و دین خیلی از مردان برتر هستند مانند بی بی آسیه و غیره.

در این حدیث سوالی پیش می‌آید که چگونه در این حدیث حالت حیض را از نقصان دین برشمرده است؟

چون در این حالت چون عبادتهایی نظیر روزه و نماز از حائض سـاقط مـی‌شـود بنـابراین حـیض از نقصان دین او شمار می‌شود و این در صورتی است کـه در بعضـی روایـات وارد شـده وقتـی انسـان

قدرت انجام عبادت را نداشته باشد به او ثواب آن عبادت می‌رسد معنی این حدیث این است که شخص قدرت نداشته باشد به او ثواب می‌رسد این در صورتی است که صلاحیت آن را دارد ولی قدرت انجام آن را ندارد اما حائض فرق می‌کند زیرا حائض قدرت انجام عبادت را دارد ولی صلاحیت انجام آن را ندارد.

الْعَشِيرَ به معنای زوج است، لُبٌّ به معنای عقل است و الْحَازِمِ به معنای باهوش است.

❖ ٢٠- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ؛ فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ: لَنْ يُعِيدَنِي كَمَا بَدَأَنِي، وَ لَيْسَ أَوَّلُ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إِعَادَتِهِ. و أَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ: فَقَوْلُهُ: اتخذ الله وَلَداً، وَ أَنَا الأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَم أَلِدْ وَ لَم أُولَدْ، وَ لَم يَكنْ لِي كُفُواً أَحَدٌ».

این حدیث، حدیث قدسی است.

فرق بین قرآن و حدیث قدسی: اینست که حدیث قدسی به صورت الهام یا القاء یا خواب یا بوسیلهٔ فرشته‌ای در دل پیامبر ﷺ القاء می‌شود پیامبر گرامی ﷺ آن را با الفاظ خودش تعبیر نموده و به ربُّ العالمین منسوب می‌کند قرآن کریم با الفاظ و معنایش از طرف خدا به وسیله حضرت جبرئیل عليه السلام نازل می‌شود و قرآن کریم به صورت تواتر است اما در حدیث قدسی شرط تواتر ضروری نیست.

❖ ۲۲- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». متفق عليه.

يُؤْذِينِي: منظور از ایذاء خداوند متعال اینست که انسان کاری بر خلاف رضای خداوند انجام دهد.

أَنَا الدَّهْرُ: این جمله حدیث چند توجیه دارد:

۱. منظور این قسمت حدیث اینست که آنچه از خیر و شر به دهر منسوب می‌شود در واقع انجام دهنده و خالق آن من هستم و شما که به دهر دشنام می‌دهید گویا به من سَبّ و دشنام می‌دهید.
۲. در اینجا معنا فی محذوف است که لفظ مقلّب یا متصرّف است در اینصورت معنی جملهٔ أَنَـا الدَّهْرُ چنین در می‌آید یعنی أَنَا متقلب الدَّهْرُ و متصرف فیه.

بِيَدِي الأَمْرُ: منظور اینست که تمام امور از تلخ و شیرین، خیر و شر تمام در اختیار من است. یعنی الامور کلّها بیدي.

❖ ۲۳- وَعَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرُ عَلَى أَذًى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ، يَدَّعُونَ لَهُ الْوَلَدَ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». متفق عليه.

مَا أَحَدٌ أَصْبَرُ عَلَى أَذًى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ

صبر عبارتست از: حبس و بند کردن نفس بر طاعت و بندگی یا حبس و کنترل نفس از شهوت و گناه.

منظور از اطلاق صبر برای خداوند: به معنی حلم و بردباری یعنی حبس و تأخیر عقوبت و سزا از کسی که مستحق آن باشد است.

❖ ۲۴- وعن مُعَاذٍ رضي الله عنه، قال: كُنتُ رِدْفَ النبيِّ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلّم: على حِمارٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ إِلّا مُؤْخِرَةُ الرَّحْلِ، فقال: « يَا مُعَاذُ! هَل تَدري مَا حَقُّ اللّه على عِبَادِهِ ؟ ومَا حَقُّ الْعِبادِ عَلى اللّه؟» قلت: اللّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَم. قال: « فَإِنَّ حَقَّ اللّهِ عَلَى العِبَادِ أن يَعْبُدُوه وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئا، وَحقَّ العِبادِ عَلى اللّهِ أَنْ لا يُعَذِّبَ مَنْ لا يُشِركُ بِهِ شَيْئا» فقلت: يا رسولُ اللّهِ! أَفَلا أُبَشِّرُ بِهِ النَّاس؟ قال: « لا تُبَشِّرْهُم فَيَتَّكِلُوا ». متفقٌ عليه.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت معاذ بن جبل ﷛ می‌باشد کنیه حضرت معاذ ﷛ ابو عبدالله و از انصار مدینه و یکی از جمله هفتاد نفری بود که در بیعت عقبه به دست مبارک آنحضرت ﷺ بیعت نمود. حضرت معاذ ﷛ در غزوه بدر و غزوه‌های بعد از آن شریک بود آنحضرت ﷺ او را به عنوان معلّم و قاضی به یمن فرستاد. حضرت معاذ ﷛ در جوانی در سن ۳۸ سالگی از این دنیای فانی رحلت فرمودند.

لا يُعَذِّبَ مَنْ لا يُشِركُ بِهِ شَيْئا

از این جمله حدیث به ظاهر چنین بر می‌آید که گناهکاران مؤمن به جهنم نمی‌روند چون به توحید اعتقاد دارند اگر چه در اعمال سستی می‌کنند ولی توجیه حدیث اینست که در اینجا مراد دخول همیشگی و ابدی در نار است یعنی کسی که معتقد به توحید باشد بصورت همیشگی و ابدی در آتش و عذاب نمی‌ماند.

❖ ۲۵– وعَنْ أَنسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَمُعاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ! » قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. قَالَ: «يَا مُعَاذُ!» قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. قَالَ: «يَا مُعَاذُ!» قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ.– ثَلاثًا – قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَفَلا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذًا يَتَّكِلُوا». فَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا. متفق عليه.

إِلاَّ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ

این جمله حدیث دو توجیه دارد:

ناری که برای کافران درست شده این شخص را بر آن نار حرام می‌کند.

۱) منظور از حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ خلود و همیشه ماندن در نار است پس معنی حدیث طبق این توجیه چنین می‌شود حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أي حرّمَ الخلود فيها.

حل یک تعارض در حدیث

برای این حدیث یک اشکال وارد می‌شود و آن اینست: آیا شخصی صرفاً با گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت آنحضرت ﷺ از صدق و ته دل وارد بهشت می‌شود اگر چه هیچ عملی نداشته باشد منظور این حدیث چیست؟

۱. سعید بن مصیب رحمه الله می گوید این حدیث قبل از نزول فرائض امر و نهی نازل شده.

۲. حسن بصری رحمه الله می گوید معنی این حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَـهَ إِلاَّ اللَّـهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» اینست «مَن قال الكلمة و أَدَّ حقَّها و فريضتيها فيكون الانتقال و الانتهاءُ مندرجين تحت الشهادتين» معنی این حدیث اینست که کسی که این کلمه را می-خواند و حق و فرایضش را ادا نماید بنابراین پیروی و اطاعت از اوامر الهی و باز آمدن از منهیات تحت شهادتین داخل هستند.

۳. امام بخاری رحمه الله می گوید این حدیث در مورد شخصی است که در وقت ندامت و توبه شهادتین را بر زبان می‌آورد و بعد در همین حالت از دنیا می‌رود.

اشکال دوم: حضرت معاذ رضی الله عنه چگونه از حدیثی که در مورد کتمان علم وارد شده احساس گناهکاری می کند و از این جهت حدیث را بیان می کند پس چطور از نهی پیامبر که فرمود **لا تُبَشِّرهُم** احساس گناهکاری نمی کند و بر خلاف نهی آنحضرت ﷺ اقدام به بیان حدیث می کند؟

۱) علامه طیبی رحمه الله می گوید این نهی مقید به قید اتّکال و اعتماد است یعنی نهی تا زمانی وجود دارد که برای مردم خوف اتکال و اعتماد پیدا شود و اگر قید اتکال و اعتماد نباشد پس معنی **لا تُبَشِّرهُم** نیز مرتفع است.

۲) نزد حضرت معاذ رضی الله عنه نصوصی وجود داشت که در مورد تبلیغ علم نشر و اشاعت علم حدیث تأکید داشتند و از جانبی دیگر در مورد کتمان علم وعید و مذمت وارد شده بود بنابراین حضرت معاذ رضی الله عنه فهمید حدیث نهی منسوخ است چنانچه جمله **فَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا** به این نکته اشاره دارد.

❖ ۲۶- وعَنْ أبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، - وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ وَهُوَ نَائِمٌ - ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ» قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ» قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟! قَالَ: « وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا، قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ. متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث ابوذر غفاری ﷺ می‌باشد اسم مبارک ایشان جُندُب بن جُناده ﷺ است. حضرت ابوذر ﷺ از بزرگان صحابه و زُهّاد بوده است حضرت ابوذر ﷺ در مکه مسلمان شد حتی در بعضی روایات ذکر شده که حضرت ابوذر ﷺ از پنجمین نفری بود که به اسلام گرویدند پس از ایمان آوردن به سوی قومش رفت و دقیقاً بعد از غزوه خندق به مدینه آمد و در زمان خلافت حضرت عثمان ﷺ به اختیار، میل و طبع خودش ربَذِه را برای سکونت برگزیدند نه اینکه حضرت عثمان ﷺ او را به زور تبعید کردند. حضرت ابوذر ﷺ در دوره خلافت عثمان ﷺ سال ۳۲ هجری وفات کردند.

دَخَلَ الْجَنَّةَ: منظور حدیث اینست که عاقبت و انجام این شخص دخول جنت است اگر چه مرتکب گناه شود یا در مورد ارکان دین کوتاهی نموده است بحث این بر الله ﷻ است یا او را به اندازه گناه مجازات نموده بعد او را وارد بهشت می‌کند یا الله ﷻ از فضل خود بدون مجازات او را وارد بهشت می‌کند.

عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ: رغام و رغم به معنای خاک. اگر به اصل و معنای کلمه نگاه کنیم که معنی‌اش بینی ابوذر ﷺ با خاک آلوده شود این جمله دعای بد است که از خاک آلودگی منظور ذلت و خواری است اما آنحضرت ﷺ آن را به خاطر تکیه کلام و اظهار تعجب قطع نظر از معنای اصلی‌اش استفاده کرد.

این حدیث نظر معتزله و خوارج را تردید می‌کند که نظر معتزله اینست که شخصی گناه کبیره انجام دهد منزلة بين منزلتين می‌شود و البته ظاهراً این حدیث نظر مُرجئه را تائید می‌کند که اعتقاد دارند «لا تضرُّ المعصيةُ مع الايمان».

جواب: منظور از دخول در این حدیث دخول اولی نیست که مذهب مرجئه را تائید کند البته علامه انور شاه کشمیری رحمه الله نکته بسیار جالبی در این باره دارد ایشان می‌فرمایند: منظور از زنا و سرقت که در این حدیث ذکر شده حالت ایمان داری نیست یعنی هدف این نیست که مؤمن در حالیکه ایمان دارد مرتکب زنا و سرقت شود بلکه منظور از سرقت و زنا گناهانی است که قبل از اسلام مرتکب آنها شده و بعد مسلمان شده پس گناهان قبل از اسلام مانع دخول جنت نمی‌شود.

❖ ۲۷- وعَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَ ابْنُ أَمَتِهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». متفق عليه.

در اسلام شخص مؤمن گفته می‌شود که به تمام انبیاء ایمان داشته باشد.

❖ ۲۸- وَعَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ:أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّم، فَقُلْتُ: ابْسُطْ يَمِينَكَ فَلأُبَايِعَكَ، فَبَسَطَ يَمِينَهُ، فَقَبَضْتُ يَدِي، فَقَالَ: « مَالَكَ يَا عَمْرُو؟ » قُلْتُ: أَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِطَ. قال: تَشْتَرِطُ مَاذَا؟ قُلْتُ: أَنْ يُغْفَرَ لِي. قَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ يَا عَمْرُو! أَنَّ الإِسْلامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبلَهُ، وَ أَنَّ الهِجرَةَ تَهدِمُ مَا كَانَ قَبلَهَا، وأَنَّ الحَجَّ يَهدِمُ مَا كَانَ قَبلَهُ! ». رواه مسلم

وَ الْحَدِيثَانِ الْمَرْوِيَّانِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: « قَالَ اللهُ تَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ » وَ الآخَرُ: «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي» سَنَذْكُرُهُمَا فِي بَابَي الرِّيَاءِ وَ الْكِبْرِ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

أَنَّ الإِسْلامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبلَهُ

علّامه تور پشتی رحمه الله می‌گوید اسلام تمام گناهان که قبل از آن بوده خواه مربوط به حق بنده است یا به حق الله جل جلاله، صغیره باشد یا کبیره مطلقاً آنها را نابود می‌کند ولی هجرت و حج گناهانی را که مربوط به حق بنده است را نابود نمی‌کند و هم چنین کبائری که بین بنده و الله جل جلاله است به طور قطعی نیست که آنها را نابود کند پس هجرت و حج فقط گناهان صغیره و کوچک را نابود می‌کند و این نیز احتمال دارد که حج و هجرت گناهان کبیره را که مربوط به حق بنده است به شرط توبه آنها را نابود می‌کند.

❖ ۳۰- وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ لِلّٰهِ، وَ أَبْغَضَ لِلّٰهِ، وَ أَعْطَى لِلّٰهِ، وَ مَنَعَ لِلّٰهِ؛ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ ». رواه أبو داود.

معرفی راوی حدیث: نام حضرت ابو امامه ﷺ صدی بن عجلان است. حضرت ابو امامه ﷺ آخرین صحابی است که در شام وفات کرد. در سال ۸۶ هجری در حالیکه ۷۱ سال عمر داشت وفات کرد.

حضرت ابو امامه ﷺ از جمله صحابی است که روایاتش زیاد است.

❖ ۳۷- وَعَنْ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّـهُ لا إِلَهَ إِلا اللّٰه دَخَلَ الْجَنَّةَ». رواه مسلم.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت عثمان بن عفان ﷺ است حضرت عثمان ﷺ اولین نفری است که به دست حضرت ابوبکر ﷺ بیعت کرد. کنیه‌اش ابو عبدالله است حضرت عثمان ﷺ دوبار به حبشه هجرت کرد و در غزوه‌ی بدر به علت بیماری همسرش رقیه رضی الله عنها حضور نداشت اما بیعت الرضوان به خاطر حضرت عثمان ﷺ گرفته شد لقب ایشان ذوالنورین است به این علت که دو دختر پیامبر ﷺ به ترتیب رقیه رضی الله عنها و ام کلثوم رضی الله عنها در نکاح او بودند حضرت عثمان ﷺ در سال ۲۴ هـ ق به عنوان خلیفه انتخاب شد و در ۱۸ ذی‌الحجه سال ۳۵ هـ ق سن ۸۲ سالگی توسط شخصی بنام أسود شهید شدند مدت خلافت حضرت عثمان ﷺ ۱۲ سال بود و در قبرستان بقیع مدفون است.

مَنْ مَاتَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا اللّٰه دَخَلَ الْجَنَّةَ

این جمله حدیث سه توجیه دارد:

۱. منظور از دخول جنت دخول اولی است یعنی از این شخص گناهی صادر نشد یا اینکه گناه کرد اما توبه کرد یا خداوند از او گذشت نمود اولاً وارد بهشت می‌شود.

۲. منظور از دخول جنت، دخول اولی نیست بلکه بعد از مؤاخذه به اندازه گناهانش آخرالامر وارد بهشت می‌شود.

۳. کسی که لا إِلَهَ إِلا اللّٰه را بخواند مستحق و سزاوار دخول جنت می‌شود.

❖ ۳۸- وعن جابر، رضي اللّهُ عنهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: « ثِنْتَانِ مُوجِبَتان». قَالَ رَجُلٌ: يا رَسُولَ اللّه! ما المُوجِبَتان؟ قال: « مَنْ ماتَ يُشْرِكُ بِاللّه شَيْئا دَخلَ النَّارَ، وَ مَنْ مَــاتَ لاَ يُشرِكُ بِاللّه شَيْئاً دخَلَ الجَنَّةَ ». رواه مُسلم.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت جابر ﷛ است. نام پدر ایشان عبدالله است کنیه‌اش ابو عبدالله است حضرت جابر ﷛ از مشاهیر صحابه است که روایاتش خیلی زیاد است در غزوه بدر و بعد از آن در هیجده غزوه با آنحضرت ﷺ شریک بود آخر عمرش نابینا شد. سال ۷۴ هـ ق در سن ۹۴ سالگی در مدینه منوره رحلت فرمودند.

❖ ٣٩- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، قَالَ: كُنَّا قُعوداً حَولَ رسولِ اللّهِ ﷺ وَ مَعَنَا أَبُو بكْرٍ وَعُمَرُ رضي الله عنهما في نَفَرٍ، فَقَامَ رسول الله ﷺ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِنَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْنَا، وَ خَشِينا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنَا، وَ فَزِعْنا فَقُمْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَزِعَ، فَخَرجتُ أَبْتَغِي رسول الله ﷺ، حَتَّى أَتيتُ حَائِطاً لِلأَنْصارِ لِبَنِي النَّجَّارِ، فَدُرْتُ بِهِ، هَلْ أَجِدُ لَهُ بَاباً؟ فَلَمْ أَجِدْ، فَإِذَا رَبِيعٌ يَدْخُلُ فِي جَوْفِ حَائِطٍ مِنْ بِئْرٍ خَارِجَةٍ - وَالرَّبِيعُ الْجَدْوَلُ - قَالَ: فَاحْتَفَزْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَقَالَ: «أَبو هُرَيْرَةَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ! قَالَ: «مَا شَأْنُكَ؟» قُلْتُ: كُنْتَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَقُمْتَ فَأَبْطَأْتَ عَلَيْنَا، فَخَشِينَا أَنْ تُقْتَطَعَ دُونَنَا، فَفَزِعْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَزِعَ، فَأَتَيْتُ هَذَا الْحَائِطَ، فَاحْتَفَزْتُ كَمَا يَحتَفِزُ الثَّعْلَبُ، وَهَؤُلاَءِ النَّاسُ وَرَائِي. فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ!» وَأَعْطَانِي نَعْلَيْهِ، فَقَالَ: «اذْهَبْ بِنَعْلَيَّ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيكَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لا إِله إلاَّ اللّه، مُسْتَيقِناً بِهَا قَلْبُهُ؛ فَبَشِّرْهُ بِالجَنَّةِ» فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ لَقِيتُ عُمَرُ فَقَالَ: مَا هَاتَانِ النَّعْلاَنِ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ فَقُلْتُ: هَاتَانِ نَعْلاَ رَسُولِ اللهِ ﷺ بَعَثَنِي بِهِمَا، مَنْ لَقِيتُ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ مُسْتَيْقِناً بِهَا قَلْبُهُ، بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ، فَضَرَبَ عُمَرُ بَيْنَ ثَدْيَيَّ فَخَرَرْتُ لأِسْتِي. فَقَالَ: ارْجِعْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ فَأَجْهَشْتُ بِالْبُكَاءِ، وَرَكِبَنِي عُمَرُ، وَ إِذَا هُوَ عَلَى أَثَرِي، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «مَا لَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قُلْتُ: لَقِيتُ عُمَرَ فَأَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي بَعَثْتَنِي بِهِ، فَضَرَبَ بَيْنَ ثَدْيَيَّ ضَرْبَةً خَرَرْتُ لأِسْتِي. فَقَالَ: ارْجِعْ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «يَا عُمَرُ! مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ؟» فَقَالَ يَا رَسُولُ اللهِ! بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَبَعَثْتَ أَبَا هُرَيْرَةَ بِنَعْلَيْكَ، مَنْ لَقِيَ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ مُسْتَيْقِناً بِهَا قَلْبُهُ

بَشِّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ ؟ قَالَ: « نَعَمْ» قَالَ: فَلاَ تَفْعَلْ، فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَيْهَا، فَخَلِّهِـــمْ يَعْمَلُونَ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: « فَخَلِّهِمْ ». رواه مسلم.

فَضَرَبَ بَيْنَ ثَدْيَيَّ ضَرْبَةً خَرَرْتُ لِأَسْتِي

در این حدیث دو اعتراض وارد می‌شود:

اعتراض اول: حضرت عمر ﷺ چرا حضرت ابوهریره ﷺ را زد در حالیکه او پیک رسول الله ﷺ بود و طبق حدیث « المسلم من سلم المسلمون الی آخره» ایذاء مردم حرام است در پرتو این حدیث از ادنی ترین مسلمان این کار صادر نمی‌شود چگونه شخصیتی جلیل القدر مانند حضرت عمر ﷺ چنین کاری را انجام داد؟

۱) حضرت عمر ﷺ از قرائنی که وجود داشت درک کرد که حکم بشارت دادن از طرف رسول الله ﷺ واجب نبود بلکه این امر برای طیب خاطر و تسلای دل مسلمانان بود آنگاه این واهمه برای حضرت عمر ﷺ پیش آمد اگر این بشارت به مسلمانان برسد اکثر مسلمانان ضعیف و سست اعمال را ترک می‌کنند و به سوی گمراهی می‌روند از این جهت حضرت عمر ﷺ برای حفاظت ایمان مسلمانان تدبیر و چاره‌ای اندیشید که من چگونه حضرت ابوهریره ﷺ را برگردانم او به این نتیجه رسید که حضرت ابوهریره ﷺ در برابر دستور آنحضرت ﷺ فقط با گفتار و سخن من بر نمی‌گردد لهذا او را زد تا حداقل فریاد کشیده و برگردد آنگاه منظور من

هم بدست می‌آید پس به خاطر حمیت و غیرت و دفع ضرر از عموم مردم تکلیف و ایذاء رسانی یک فرد شرعاً نه تنها جایز نیست بلکه مستحسن و خوب است با این توضیح فهمیدیم که در این عمل هیچگونه اشکالی بر حضرت عمر ؓ وارد نیست.

۲) حافظ بن حجر عسقلانی ؒ می‌گوید حضرت عمر ؓ به منزله‌ی شیخ و معلم حضرت ابوهریره ؓ است و معلم شرعاً این حق را دارد که اگر از متعلم یک حرکت خلاف ادب ببیند او را تنبیه کند در اینجا خلاف ادب در ظاهر این بود که چرا حضرت ابوهریره ؓ به محض شنیدن این خبر شروع به تبلیغ آن می‌کند که مراد و منظور پیامبر ﷺ را بفهمد.

۳) اعتراض دوم: اینست که به حضرت ابوهریره ؓ آنحضرت ﷺ دستور داد که تو برو و به مردم بشارت بده و حضرت عمر ؓ علناً فرمود فلا تفعل ظاهراً حضرت عمر ؓ با حکم آنحضرت ﷺ مقابله و عدول می‌کند و این در شأن مسلمان نیست چه جایی به حضرت عمر ؓ برسد. چرا حضرت عمر ؓ چنین کاری را انجام داد؟

جواب اعتراض: شأن و حالت آنحضرت ﷺ مختلف بود گاهی مظهر صفت جلال الله ﷻ بود در این حالت بر گناه معمولی نیز تهدید به دوزخ نمود چنانچه می فرماید: « **من کان قلبه مثقال ذرة من کبر دخل النار**» و گاهی مظهر صفت جمالی الله ﷻ بود در این وقت بر عمل نیک معمولی و جزئی بشارت بهشت می‌دادند و چون آنحضرت ﷺ از مردم جدا می‌شد بر دریای رحم و کرم الله ﷻ مستغرق می‌شد در این حالت بر ضعف و ناتوانی مردم توجه نمی‌کرد بلکه فقط با داشتن ایمان

بشارت بهشت می‌داد در اینجا هم آنحضرت ﷺ این حالت را داشت بنابراین ابوهریره ؓ را دستور داد تا مردم را بشارت دهد و حضرت عمر ؓ در این مقام نبود بلکه در دیدگاه او ضعف و ناتوانی مردم جلوه گر بود لهذا او مصلحت دید که جلوی حضرت ابوهریره ؓ را بگیرد زیرا اگر مردم از این بشارت با خبر شوند اکثریت آنها واقعیت مطلب را نمی‌فهمند دست از عمل می کشند و به این علت به سوی گمراهی می‌روند آن وقت هدف بعثت پیامبر ﷺ از بین می‌رود به این خاطر در محضر آنحضرت ﷺ فرمود **فلا تفعل** پس ضعف و ناتوانی مردم را پیش کشید در نتیجه آنحضرت ﷺ با پیشنهاد حضرت عمر ؓ موافقت فرمودند.

علامه طیبی رحمه‌الله می گویند این اقدام حضرت عمر ؓ بخاطر اعتراض از دستور پیامبر نبود بلکه حضرت عمر ؓ پی برد که کتمان این امر با مصلحت و برای مردم مناسب تر است تا مردم بر این بشارت اعتقاد نکنند و دست از عمل بر ندارند.

❖ ۴۱- وعن عثمان، رضي الله عنه، قال: أن رجالا من أصحاب النبي ﷺ حين توفي حزنوا عليه، حتى كاد بعضهم يوسوس قال عثمان: وكنت منهم، فبينا أنا جالس مر علي عمـــر، و سلم فلم أشعر به، فاشتكى عمر إلى أبي بكر رضي الله عنهما، ثم أقبلا حتى سلما علي جميعا، فقال أبو بكر: ما حملک على أن لا ترد على أخيک عمر سلامه؟ قلت: ما فعلت. فقال عمر: بلى، والله لقد فعلت. قال: قلت: والله ما شعرت أنك مررت ولا سلمت. قال أبو بكر: صدق عثمان، قد شغلك عن ذلك أمر. فقلت: أجل. قال: ما هو؟ قلت: تـــوفى الله تعالى نبيه ﷺ قبل أن نسأله عن نجاة هذا الأمر. قال أبو بكر: قد سألته عـــن ذلـــك. فقمت إليه و قلت له: بأبي أنت وأمي، أنت أحق بها. قال أبو بكر: قلت يا رسول الله! ما نجاة هذا الأمر؟ فقال رسول الله ﷺ : «من قبل مني الكلمة التي عرضـــت علـــى عمـــي فردها؛ فهي له نجاة».رواه احمد.

ما نجاة هذا الأمر

علامه طیبی می‌گوید مراد از امر دین اسلام است مطلب جمله اینست که در اسلام چگونـه از دوزخ نجات پیدا می‌کند یا مراد از این امر وسوسه شیطان اسـت چـون اکثر مـردم بـر اثـر وسوسـه شـیطان مبتلای معاصی می‌شوند پس راه نجات این امر یعنی نجات از وسوسه شیطان چیست؟

❖ ۴۲- و عن المقداد، أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: « لا يبقى على ظهر الأرض بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله كلمة الإسلام، بعز عزيز و ذل ذليل، إما يعزهم الله فيجعلهم من أهلها، أو يذلهم فيدينون لها». قلت: فيكون الدين كله لله. رواه أحمد.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت مقداد بن أسود ﷺ است حضرت مقداد ﷺ بیشتر به بن أسود معروف است. در اصل نام پدرش عمرو ﷺ است ولی علت اینکه به أسود منسوب است اینست که أسود هم پیمان و حلیف حضرت مقداد ﷺ بود و حضرت مقداد ﷺ را بیشتر أسود تربیت کرده بود از این جهت این صحابی به أسود منسوب است. حضرت مقداد ﷺ ششمین نفری بود که اسلام را قبول کرد او در سال ۷۳ هـ ق در سن ۹۰ سالگی از این دنیا رحلت فرمودند و در قبرستان بقیع مدفون است.

بیت مدر ولا وبر

مدر جمع مدرة به معنی خشت و گل است در اینجا منظور از مدر شهر است وبر از وبرة است به معنی پشم و مو است و مراد از وبره ده و روستا است.

❖ ۴۳- و عن وهب بن منبه، قيل له: أليس لا إله إلا الله مفتاح الجنة؟ قال: بلى، ولكن ليس مفتاح إلا وله أسنان، فإن جئت بمفتاح له أسنان فتح لك، وإلا لم يفتح لك. رواه البخاري في ترجمة باب.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت وهب بن مُنَبِّه ﷺ تابعی و در اصل ایرانی است وهب بن منبه ﷺ بیشتر از عبدالله بن عباس ﷺ و جابر بن عبدالله ﷺ حدیث روایت می‌کند او در سال ۱۱۴ هـ ق وفات کرد.

لیس مفتاح إلا وله أسنان

منظور از اسنان اعمال صالحه و ارکان اسلام است.

❖ ۴۶- و عن عمرو بن عبسة رضي الله عنه، قال: أتيت رسول الله ﷺ فقلت: يا رسول الله! من معك على هذا الأمر؟ قال: « حر وعبد». قلت: ما الإسلام؟ قال: « طيب الكلام، وإطعام الطعام». قلت: ما الإيمان؟ قال: « الصبر والسماحة». قال: قلت: أي الإسلام أفضل؟ قال: « من سلم المسلمون من لسانه ويده». قال: قلت: أي الإيمان أفضل؟ قال: « خلق حسن». قال: قلت: أي الصلاة أفضل؟ قال: « طول القنوت». قال: قلت: أي الهجرة أفضل؟ قال: « أن تهجر ما كره ربك». قال: فقلت: فأي الجهاد أفضل؟ قال: « من عقر جواده وأهريق دمه». قال: قلت: أي الساعات أفضل؟ قال: «جوف الليل الآخر». رواه أحمد

معرفی راوی حدیث: عمرو بن عسبه ﷺ یکی از صحابه قدیم الاسلام است این صحابی بزرگوار بعد از اسلام آوردن به سوی قومش بنی سُلیم رفت و آنها را به اسلام دعوت کرد در زمان جنگ خیبر برگشت و تا آخر عمر در محضر پیامبر ﷺ ماند.

من معك على هذا الأمر؟ قال: « حر وعبد»

منظور از حر وعبد چیست؟

این جمله سه توجیه دارد:

۱. در اینجا منظور از حر وعبد افراد خاصی مد نظر نیست بلکه دو کلمه عام و در برگیرنده هر دو

۲. مراد از حر ابوبکر صدیق ﷺ و منظور از عبد زید بن حارثه ﷺ است.

۳. مراد از حر ابوبکر صدیق ﷺ و منظور از عبد حضرت بلال ﷺ است.

جواب: ذکر حضرت علی ﷺ نیامده چون او کوچک بود و ذکر خدیجه رضی الله عنها نیامده چون او از خانواده زنان است و زن در هر جا ذکر نمی‌شود و نمی‌تواند خودش را هر جا ظاهر کند.

الصبر والسماحة

کلمه صبر بر ترک منهیات کلمه السماحة بر انجام مامورات اشاره دارد گویی این دو لفظ کل دین را در بر گرفته‌اند بعضی می‌گویند در اینجا مراد از صبر تمام انواع آن است:

۱) صبر علی الطاعة

۲) صبر علی المعصیة

۳) صبر علی المصیبة

منظور از السماحة جود و بخشش است پس لفظ سمح بر تمام حقوق الله چه مامورات صبر صبر بالمفقود و منظور از السماحة السخارة بالموجود است.

طول القنوت

قنوت معنای زیادی از جمله نماز، سکوت و غیره دارد ولی در اینجا منظور قیام است.

«باب الكبائر و علامات النفاق»

کبائر جمع کبیرة است به معنای سئیةٌ عظیمةٌ است و کبیره اصطلاحاً « السئیة العظیمة التی خطیئتُها فی نفسها کبیرةٌ و عُقوبةُ فاعلها عظیمةٌ بالسنة الی معصیة لیست بکبیرةٍ »

در باب کبائر چند مسئله قابل بحث و پیگیری است:

مسئله اول: آیا گناهان به دو دسته صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند یا نه هرچه گناه است کبیره است و گناه صغیره‌ای وجود ندارد.

قاضی عیاض رحمه الله: نظر بعضی از محققین از جمله ابو اسحاق اسفراینی رحمه الله نقل می کند گناه به دو دسته تقسیم نمی‌شود بلکه هر معصیت و نافرمانی نسبت به الله جل جلاله کبیره است.

دلیل این عمده از علما قول‌ابن عباس رضی الله عنهما در این مورد است و عقل و قیاس این نظر را تائید می کند که به اعتبار جلالت و بزرگی الله جل جلاله هر نافرمانی کبیره است و سوال صغیره بودن اصلاً پیدا نمی-شود.

نزد جمهور سلف و خلف تقسیم گناه به صغیره و کبیره جاری است و بر این مدّعا نصوص قرآنی، احادیث، اجماع و قیاس همگی دلیل هستند.

دلیل اول: آیه قرآن کریم است ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً﴾ در این آیه کریمه به صراحت بیان شده بعضی از گناهان بدون توبه

بخشیده نمی‌شوند ولی برخی دیگر از گناهان وجود دارد که در ضمن اعمال صالحه بدون توبه بخشیده می‌شوند نوع اول گناهان به کبائر و نوع دوم گناهان صغیره هستند.

دلیل دوم: این آیه قرآنی است که الله ﷻ میفرماید ﴿وَ الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ﴾ (گناه صغیره) در این آیه هم گناه به دو دسته کبیره و صغیره تقسیم شده است و در احادیث باب نیز تقسیم گناهان به کبائر و صغائر مذکور است و اجماع امت نیز قائل به تقسیم است چنانچه امام غزالی رحمه الله در کتاب البسیط می‌نویسد « انکار الفرق بین الکبائر و الصغائر لا یلیقُ بالفقهِ» و قیاس نیز مؤید تقسیم است که بین شرک و کذب فرق وجود دارد همچنین زنا با مقدمات آن برابر نیست و قتل با دشنام دادن یکسان نیست بنابراین انکار تقسیم گناه خلاف قیاس و عقل است.

جواب دلیل گروه اول: از بن عباس رضی الله عنه دو قول نقل شده است:

۱) عدم تقسیم

۲) تقسیم

و در پاسخ به این قیاس به اعتبار ذات و جلال الله ﷻ هر گناه عرض می گردد.

گناه دو حیثیت دارد:

۱. به یک حیثیت گناه به اعتبار جلال ذات خداوندی نسبت و ارزیابی می‌شود و از این رهگذر هر گناه کبیره است حرف شما (گروه اول) مسلم است.

۲. حیثیت گناهان به نسبت یکدیگر است و این مسلم است که تمام گناهان در یک درجه قرار ندارند بلکه بعضی از گناهان از یکدیگر بزرگتر هستند چنانچه ذکر شده است.

لذا ما که به تقسیم گناهان قائل هستیم از حیثیت دوم است نه اول.

مسئله دوم: تعریف کبیره و صغیره، علماء با روشهای متعددی کبیره و صغیره را تعریف کرده‌اند حتی از بعضی شارعین حدود ده تعریف را نقل کرده‌اند ما در اینجا با دو تعریف که از همه معروفترند اشاره می‌کنیم:

۱) شیخ الاسلام بازری رحمه‌الله کبیره را چنین تعریف می‌کند « **کل ذنبٍ قُرِنَ بهِ وعیدٌ أو حَدٌّ أو لَعنٌ بنصٍّ کتابٍ او سنّةٍ الی آخره**» یعنی گناهانی که برای آن در شریعت وعید یا حد و لعن وارد شده یا برای خود آن گناه حد و لعن نیامده اما مفسده و خرابی آن مانند گناهانی است که در مورد آنها حد و لعن ذکر شده یا گناهانی که موجب تهاون و استخفاف یعنی سبک شمردن در امر دین باشد کبیره است و اگر گناه دارای این اوصاف نباشد صغیره است.

حضرت حکیم الامت تهانوی رحمه‌الله در تفسیر بیان القرآن این تعریف را پسندیده است.

۲) حافظ بن قیم ﷫ کبیره را چنین تعریف می‌کند گناهی که مفسده و خرابی آن ذاتی باشد کبیره است و هر گناهی که وسیله کبیره باشد صغیره است مثلاً زنا که به ذات خود حاوی مفسده و خرابی است کبیره است با نظر و گناه بد که مقدمه و وسیله آن نسبت به زنا صغیره است.

حضرت ناتوتوی ﷫ و شیخ الهند ﷫ این تعریف را اختیار کرده‌اند.

از برخی علمای امت این حکمت نقل شده است. «**لاصغیرةَ مع الاصرار و لا کبیرة مع الاستغفار**»

سوال: آیا تعداد گناهان کبیره مشخص هستند؟ در این مورد مسلم است که تعداد دقیق گناهان کبیره مشخص نیست اگر چه در بعضی روایات آمار و ارقامی ذکر شده اما منظور آنها مفهوم عدد نیست.

از حضرت ابن عباس ﷺ و سعید بن جُبیر ﷺ روایت شده که گناهان کبیره نزدیک به هفتاد گناه هستند در این روایت سه گناه ذکر شده و در بعضی روایات هفت عدد وارد شده.

مسئله سوم: گناه به اعتبار اینکه چگونه بخشیده می‌شود چهار دسته هستند:

۱. برخی از گناهان بدون توبه بخشیده نمی‌شوند مانند کفر، شرک و غیره.
۲. بعضی دیگر از گناهان گناهانی هستند که انتظار می‌رود که با استغفار و در ضمن حسنات بخشیده شوند مانند گناهان صغیره.

۳. بعضی دیگر از گناهان با توبه و بدون توبه هم اگر الله ﷻ بخواهد بخشیده می‌شوند مانند گناهان کبیره‌ای که مربوط به حق الله ﷻ هستند.

۴. گناهانی هستند که نیاز به رد و برگرداندن دارند مانند حق انسان که روش بخشودگی این گناه اینست که خود آن حق یا عوضش را به صاحب آن برگرداند یا از او حلالی بطلبد در دنیا یا اینکه تداوی و برگرداندن در آخرت صورت می‌گیرد به این ترتیب که ثواب و پاداش ظالم برداشته و به مظلوم داده می‌شود و اگر ظالم ثوابی ندارد گناه مظلوم را برگردن او می‌گذارند و یا اینکه مظلوم را الله ﷻ با فضل و لطف خودش راضی و خشنود می‌کند و در نتیجه آن خود مظلوم از حقش در می‌گذرد.

«علامات نفاق»

نفاق دو دسته است:

۱) نفاق اعتقادی: اینست که شخصی ظاهراً بنابر مصلحتی خود را مؤمن ظاهر می‌کند و در حقیقت امر و در باطن اعتقادش به توحید و رسالت و بقیه اصول دین خوب نیست. تشخیص این نوع نفاق جزء از پیامبر ﷺ برای دیگران میسر نیست لذا این نوع نفاق به زمان پیامبر ﷺ خاص بوده است.

۲) نفاق عملی: اینست که ایمان و اعتقاد شخص مستقیم و برابر باشد ولی برخی از اعمال او منافقانه است چنانچه در حدیث وارد شده « آیة المنافق ثلاثةٌ اذا حدّثَ کذِبَ و اذا وعَدَ أخلفَ و اذا اؤتُمنَ خانَ»

منظور از نفاقی که در روایات باب ذکر می‌شود نفاق عملی است.

❖ ۴۹- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ! أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَدْعُوَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ». قَالَ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: « أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قَالَ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ». فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى تَصْدِيقَهَا: ﴿ وَ الَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ لاَ يَزْنُونَ ﴾- الآيَةَ. متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ است یکی از بزرگان و مشاهیر صحابه است کنیه‌اش ابو عبدالرحمن است. در اوایل اسلام به اسلام گرویدند.

علّامه بغوی ﷺ می‌گوید از ششمین نفری است که اسلام آورد و در سفرهای آنحضرت ﷺ نگهدارنده مسواک و نعلین و طهور پیامبر ﷺ بوده است. ابن مسعود ﷺ نیز به سوی حبشه هجرت کرد آنحضرت ﷺ برای ابن مسعود ﷺ در دنیا گواهی و شهادت بهشت داده ایشان سال ۳۲ هـ ق در حالیکه شصت و خورده‌ای سال داشت در مدینه منوره وفات کرد و در قبرستان بقیع مدفون است ابن مسعود ﷺ نزد ما احناف بعد از خلفای اربعه افقه الصحابه است.

❖ ۵۲- وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّهِ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ». متفق علیه.

الشِّرْكُ بِاللّهِ

شرک بر دو نوع است:

۱. شرک اکبر: اینست که با ذات، صفات و عبادات الله ﷻ کسی را شریک می‌کنند این نوع شرک بدون توبه بخشوده نمی‌شود بلکه به تجدید ایمان نیاز دارد.

۲. شرک اصغر: که به تعبیری شرک خفی گفته می‌شود اینست که عبادت را با ریا انجام می‌دهد یا مانند شرک فی التسمیه است این نوع شرک بدون توبه و در ضمن اعمال نیک بخشوده خواهد شد. منظور از شرک در این حدیث کفر بالله است یا مطلقاً شرک است هر دو قول وجود دارند ولی قول اول راجحتر است.

وَالسِّحْرُ

در مورد سحر که آیا یک چیز واقعی است یا نه سحر تخیلی بیش نیست اختلاف وجود دارد:

۱) نزد ابن حَزم رحمه‌الله معتزله، ابو جعفر إستر آبادی رحمه‌الله شافعی و ابوبکر رازی رحمه‌الله حنفی سحر حقیقی نیست بلکه یک چیز خیالی و توهمی است این عده از این آیه قرآن کریم استدلال می-کنند. ﴿فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾

۲) علامه نووی رحمه‌الله می‌گوید سحر حقیقت دارد و این نظر جمهور اهل سنت و جماعت است. جمهور اهل سنت از قرآن و حدیث دلیل دارند از جمله داستان هاروت و ماروت در قرآن و نزول معوذتین.

در حدیث صحیح وارد شده که آنحضرت ﷺ توسط ساحران سحر کرده شد که این دو سوره معوذتین نازل شدند.

حضرت عبدالله بن سلام رضی‌الله‌عنه فرمودند اگر من چند آیه قرآن نمی‌خواندم یهود مرا سحر می‌کردند و به الاغ تبدیل می‌کردند و در بعضی روایات صحیح وارد شده « إنَّ السِّحر حقٌ» یعنی اثر سحر حقیقت و ثابت است.

حکم سحر

سحر انواع مختلفی دارد:

۱. نوعی از سحر اینست که توسط ارواح شیاطین یا روح انسان پهلوانانی را مسخّر می‌کند بوسیله‌ی آن اموری را در اختیار خود قرار می‌دهد که برای دیگران مشکل است حالا اگر این ساحر این ارواح را به اندازه عظمت خداوند تعظیم کند این سحر بالاتفاق کفر است.

۲. نوع دیگر اینست که ساحر قوه‌ی واهمه و تخیله خود را یکسو و جمع می‌کند یعنی به یک طرف معطوف می‌دارد و تمام قوا را متمرکز می‌کند شرط مهم این نوع سحر قلت کلام و قلت سام (خواب) است اگر منظور از این نوع سحر تائید .کفر بر خلاف اسلام است این نوع سحر هم حرام و نادرست است و اگر منظور آن تائید اسلام باشد نه تنها جایز بلکه امید ثواب دارد و اگر هیچ قصدی ندارد فقط برای حفاظت خود آنرا استفاده می‌کند مباح است و اگر هدف از سحر ایجاد اختلاف، جدایی، درگیری و ضرر رساندن به دیگران باشد پس این نوع سحر نادرست و حرام است.

❖ ۵۳- وَ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ فِيهَا حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَ لا يَغُلُّ أَحَدُكُمْ حِينَ يَغُلُّ وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ فَإِيَّاكُمْ إِيَّاكُمْ». متفق علیه.

این حدیث به ظاهر مذهب خوارج و معتزله را تائید می‌کند که مرتکب کبائر شده از ایمان خارج می‌شوند و با اعتقاد اهل سنت و جماعت مخالف است اهل سنت با توجه به احادیث دیگری که در این مورد وجود دارد توجیهات و جوابهای متعددی برای این حدیث ارائه نموده‌اند که از بین آنه بهترین جواب و توجیه جوابی است که امام بخاری در کتابش ذکر نموده و صاحب مشکوة هم آنرا نقل نموده است:

۱) منظور از مؤمن در این حدیث مؤمن تام و کامل است طبق این توجیه معنی حدیث اینست مرتکب گناهان کبیره مؤمن کامل نیست. نه اینکه کلاً مؤمن نیست و به مؤاخذه الله ﷻ در امن نیست نه اینکه مؤمن نیست.

۲) در این حدیث مؤمن به معنی أمن است یعنی شخصی که کبائر را انجام می‌دهد از مؤاخذه الله ﷻ در امن نیست نه اینکه مؤمن نیست.

۳) این حدیث بر حقیقت معمول است یعنی شخصی که مرتکب گناهان کبیره می‌شود در لحظه انجام گناه ایمان حقیقتاً از او فاصله گرفته و خارج می‌شود ولی دوباره که شخص از این اعمال

دست می‌کشد ایمان مجدداً به سوی او باز می‌گردد این توجیه را عکرمه رحمه‌الله از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما نقل کرده که صاحب مشکوة نیز آنرا آورده است.

۴) منظور حدیث زجر، تهدید و وعید است. یعنی برای مرتکب کبائر اندیشه‌ی عاقبت بد وجود دارد چرا که مرتکب کبائر از وقوع در کفر در امن نیست.

❖ ۵۵- وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ». زَادَ مُسْلِمٌ: «وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ »، ثُمَّ اتَّفَقَا: « إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ ».

آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ

این حدیث با حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه تعارض دارد در این حدیث نشانه منافق سه چیز بیان شده و در حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه چهار چیز، حل تعارض چیست؟

۱. برای یک چیز چندین علامت وجود دارد که گاهی همه آنها بیان می‌شوند و گاهی بعضی از آنها ذکر می‌شوند بنابراین ذکر کردن بعضی از علامات، علامات دیگر را نفی نمی‌کند چرا که مفهوم مخالف عدد بالاتفاق اعتبار ندارد.

۲. به آنحضرت ﷺ اولاً سه علامت وحی شد لذا نشانه منافق را سه چیز بیان نمود بعداً یک علامت دیگر به آنحضرت ﷺ وحی شد آنحضرت ﷺ آنرا اضافه کرد و نشانه منافق را چهار چیز بیان نمودند.

اعتراض دوم: اعتراض دیگری که بر این حدیث وارد می‌شود اینست که در این حدیث سه چیز نشانه منافق ذکر شده ما در بسیاری از مؤمنان نیز این علامات را می‌بینیم آیا درست است تا آنها منافق گفته شوند؟ این سوال دو جواب دارد که عبارتند از:

۱) منظور حدیث از نفاق، نفاق عملی است و نفاق عملی در مؤمن نیز وجود دارد.

۲) منظور این حدیث آیَةُ المُنَافِقِ ثَلاثٌ منافقی است که این اعمال را به طور دوام و همیشگی انجام می‌دهد یا این اعمال را حلال فهمیده و انجام می‌دهد در این صورت این شخص منافق کامل و خالص است از این جهت این سه چیز علامت منافق قرار داده شده‌اند و مؤمن گاهگاهی این کارها را انجام می‌دهد لذا نمی‌توان او را منافق تلقی کرد.

«باب الوسوسه»

«فصل الاول»

وسوسه مصدر باب فَعلَلَ به معنای صدای نرم و خفی است و در اصطلاح شرع وسوسه عبارتست از حدیث و سخن نفس و شیطان که از افکار فاسد و خاطرات بی ارزش سرچشمه می‌گیرد و انسان را به معصیت و گناه فرا می‌خواند. وسواس در قرآن کریم نامی برای شیطان بکار رفته است.

انواع خیال و خاطرات

خیالاتی که در دل انسان داخل می‌شوند علما آنها را به پنج دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. هاجِس: خیالی را گویند که از خرد و دل پیدا می‌شود اما همین که پیدا شد بلافاصله از دل مرتفع می‌شود و قرار ندارد.

۲. خاطر: خیالی را می‌گویند که در دل وارد می‌شود و اندکی مکث می‌کند البته درباره انجام دادن کار یا ندادن کاری تعلقی ندارد.

۳. حدیث و نفس: خیالی را گویند که در دل خطور می‌کند و مکث هم دارد و در مورد انجام دادن و ندادن کاری صحبت می‌کند البته هیچ جانبی را ترجیح نمی‌دهند.

۴. هَمّ: خیالی را گویند که در دل مکث می‌کند و جانب انجام فعل یا عدم انجام آنرا نیز ترجیح می‌دهد ولی ترجیح دادن آن ضعیف است.

۵. عزم: خیالی را گوین که جانب انجام فعل یا عدم انجام آنرا با قوت هرچه تمام ترجیح می‌دهد.

بعضی از علما این پنج قسم خیال را به صورت شعر در آورده‌اند:

مراتب القصدِ خَمسٌ هاجسٌ ذكره
فخاطرٌ فحديث النفسِ فالاستماع

يليهِ همٌّ فعزمٌ كلها رُفِعَتْ
سوى الأخيرُ و فيهِ الاخذ قد وقَعَ

حکم انواع خیالات

سه قسم اول نه ثوابی دارد و نه عذاب و مؤاخذه‌ای به آن مربوط می‌شود. همّ اگر در مورد خیر باشد ثواب دارد و اگر همّ بد باشد گناهی به آن مربوط نمی‌شود. عزم اگر خیر باشد ثواب دارد اما در مورد اینکه عزم شر و بد مؤاخذه دارد یا نه علماء دو نظر دارند:

۱) بعضی از علماء قائلند که محض عزم شر مؤاخذه ندارد

۲) نظر محققین اینست که عزم بر شر مؤاخذه دارد

البته مؤاخذه عزم دارد نه مؤخذه انجام کار بد.

❖ ۶۷- و عن ابن مسعود، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « ما منكم من أحد إلا وقد وكل به قرينه من الجن و قرينه من الملائكة». قالوا: وإياك يا رسول الله؟ قال: « وإياي، ولكن الله أعانني عليه فأسلم، فلا يأمرني إلا بخير». رواه مسلم.

فأسلم، فلا يأمرني إلا بخير

أسلَمَ دو احتمال وجود دارد:

۱. أسلَمَ: صیغه مفرد مذکر غایب فعل ماضی از باب افعال است و فاعل آن ضمیری است که به قرین جنی عائد است طبق این مطلب اینست که او تابع دار و تسلیم من می‌شود یا اسلام را قبول می‌کند.

۲. أسلَمُ: در این صورت أسلَمُ از سلامت گرفته شده است و متکلم وحده از مضارع است در این صورت مطلب جمله اینست که من محفوظ و سالم می‌مانم.

بعضی از محدثین احتمال دوم را ترجیح داده‌اند به این دلیل که اسلام قبول کردن شیطان تقریباً امری ناممکن است چون شیطان بر کفر پیدا شده است ولی جمهور می‌گویند کسی که خداوند متعال او را بر کفر پیدا کرده است خداوند متعال قادر است که در وجود او صلاحیت قبول اسلام را نیز پیدا کند.

❖ ۶۸- و عن أنس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: « إن الشيطان يجري من الإنسان مجرى الدم». متفق عليه.

لفظ مجرى دو احتمال دارد:

۱) مصدر میمی است یعنی شیطان مانند خون که در وجود انسان جریان دارد سرایت می‌کند این لفظ به این نکته اشاره دارد که شیطان بر انسان قدرت نامه و تصرف کامل دارد.

۲) مجری اسم ظرف است. یعنی جای جاری شدن خون مطلب این لفظ اینست که شیطان در محل جریان خون یعنی در رگهای انسان جاری است.

در مورد اینکه شیطان چگونه در بدن انسان سرایت می‌کند دو توجیه دارد:

۱. این حدیث بر حقیقت معمول است یعنی شیطان حقیقتاً در بدن انسان وارد می‌شود این بعید نیست چون شیطان دارای جسم لطیف و بسیار باریک است.

۲. اینجا حقیقت مراد نیست بلکه این حدیث کنایه از وسوسه است معنی جاری شدن شیطان در بدن انسان همان وسوسه‌های شیطان است.

❖ ٧٢- وعَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: « إنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أيسَ مِنْ يَعْبُدهُ المُصلُّون فِي جَزيرةِ العربِ، ولكِن فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ ». رواه مسلم.

منظور از عبادت شیطان شرک و بت پرستی است.

و مراد از المُصلُّون، مؤمنین هستند.

در اینجا یک اشکال وارد می‌شود به این شرح که این حدیث می‌گوید شیطان از اینکه مسلمانان به سوی شرک برگردند نا امید شده است این در صورتی هست که بعد از وفات آنحضرت ﷺ برخی از مردم پیروی مسیلمه کذّاب و أسود عَنَسی شده و مرتد شدند پس چطور در این حدیث وارد شده که شیطان از بت پرستی مؤمنان نا امید شده است؟

این اشکال چندین جواب دارد که عبارتند از:

١) مراد این حدیث از عبادت شیطان شرک و بت پرستی است و پیروان مسیلمه و أسود اگر چه مرتد شدند ولی عبادت اصنام را انجام ندادند.

٢) مطلب این حدیث اینست که مردم مانند زمان قبل از آنحضرت ﷺ که تمام دنیا مبتلا به گمراهی بود به سوی گمراهی نمی‌روند یعنی تا قیام قیامت تمام دنیا از سر نو مبتلا به گمراهی نمی‌شوند.

❖ ٧٤- و عن ابن مسعود، قال: قالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: « إن للشيطان لمة بابن آدم، وللملك لمة: فأما لمة الشيطان فإيعاد بالشر، وتكذيب بالحق. وأما لمة الملك فإيعاد بالخير وتصديق بالحق. فمن وجد ذلك فليعلم أنه من الله، فليحمد الله، ومن وجد الأخرى فليتعوذ بالله من الشيطان الرجيم». ثم قرأ: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ﴾. رواه الترمذي ، و قال: هذا حديث غريب.

إن للشيطان لمة .... الخ

لفظ لمة از المام گرفته شده به معنی نزدیکی و دست زدن و فرود آمدن است. منظور از لمة چیز و خاطری است که به وسیله فرشته و شیطان در دل انسان وارد می‌شود اگر از طرف شیطان است وسوسه و اگر از سوی فرشته می‌آید الهام است.

❖ ٧٨- وَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ فَقَالَ: إِنِّي أَهِمُ فِي صَلاَتِي فَيَكْثُرُ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقَالَ لَهُ: امْضِ فِي صَلاَتِكَ، فَإِنَّهُ لَنْ يَذْهَبَ ذَلِكَ عَنْكَ حَتَّى تَنْصَرِفَ وَأَنْتَ تَقُولُ: مَا أَتْمَمْتُ صَلاَتِي. رواه مالک.

قاسم بن محمد ﷺ یکی از فقهای هفتگانه مدینه بود.

« باب الایمان بالقَدَر»

مسئله‌ی تقدیر « مَزِلَّةُ الأقدام و یسرٌ من اسرار الله تعالی» است که اطلاع حقیقی آن را بـه هیچ احدی حتی مَلک مقرّب و نبی مُرسَل نداده است بنابراین بحث و گفتگو نمودن در مورد تقدیر جایز نیست بلکه به هر میزانی که در قرآن و حدیث به طور اجمالی ذکر شده بر همان اندازه باید اکتفا نمود و ایمان آورد. در کتاب شرح السُّنة آمده اعتقاد داشتن و ایمان آوردن به تقدیر فرض است.

معنای لغوی و شرعی قدَر: لفظ قدر که به فتح دال و سکون آن خوانده می‌شود به معنای اندازه کردن است. و در شرع عبارتست از اینکه خداوند هزاران سال پیش از پیدایش مخلوقات این علم و دانش را داشته است که فلان انسان این کار را با اختیار خودش انجام می‌دهد، این مطلب را در تقدیر نوشته است و خالق افعال خیر و شر، الله سبحانه و تعالی است و اعمال بندگان در لوح محفوظ نوشته و فصل شده هستند. کوتاه سخن « الکُلُّ بقضائهِ و قدرهِ و ارادتِهِ و مَشیّتِهِ» .

البته نباید این نکته را از خاطر دور داشت که خداوند متعال از ایمان و اطاعت بندگان راضی و خشنود می‌شود و روی آن ثواب و پاداش به بنده عنایت می‌کند و کفر و معصیت را نمی‌پسندد و به خاطر آن شخص را مؤاخذه و بازخواست می‌کند.

حکم بحث و گفتگو نمودن در مورد تقدیر از راه عقل

بحث و گفتگو نمودن از راه عقل درست نیست بلکه بر انسان لازم است که به تقدیر معتقد شود و آن را تسلیم کند. شخصی از حضرت علی ﷛ پرسید « أخبِرنی عَنِ القدَر فقال: طریقٌ مُظلِمٌ فلا

تَسئَلْکَهُ و أعادَ السؤالَ فقال: بحرٌ عميقٌ فلا تَلِجْهُ فأعادَ السؤالَ فقال: سِرُّ اللهِ قد خَفِيَ عليک فلا تُفَتِّشْهُ».

تاریخ آغاز انکار تقدیر

تقریباً در اواخر دوران صحابه کرام رضی الله عنهم شخصی به نام مَعبَد جُهَنِی در بصره پیدا شد که به انکار تقدیر پرداخت و این نظریه را بین مردم مطرح کرد که علم خداوند متعال به تمام اشیایی که در جهان پیدا می‌شوند قبل از پیدایش آنها هیچ اطلاعی ندارد برای اولین بار انکار تقدیر از اینجا شروع شد تا اینکه زمان معتزله فرا رسید و مسئله انکار تقدیر با روش و مسئله‌ای نو به نام افعال عِباد ادامه پیدا کرد یعنی معتزله اعتقاد داشت که خالق افعال عباد خود بندگان هستند نه خداوند تعالی.

مذاهب درباره‌ی تقدیر

در مورد مسئله‌ی تقدیر سه مذهب وجود دارد:

۱. قَدَریه (منکرین تقدیر) بر این باور است که بندگان خودشان خالق افعال هستند فرق نمی‌کند که افعال خیر باشند یا شر خداوند متعال هیچگونه دخالتی در خلق افعال ندارد.

۲. جبریه: اعتقادشان اینست که انسان مجبور محض است از خود هیچ اختیاری ندارد تمام امور را خداوند متعال در تقدیر و لوح محفوظ به طور اجباری و حتمی مقدر فرموده است.

۳. جمهور اهل سنت و الجماعت معتقد است انسان نه مطلقاً مختار است به این معنا که خالق افعال خودش است و نه مطلقاً مجبور که از خودش اختیاری ندارد بلکه انسان در کسب اعمال مختار است نه در خلق افعال.

دلائل اهل سنت:

۱) آیه‌ی کریمه ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ است. لفظ شیء در این آیه عام است اعیان و افعال را در برمی‌گیرد.

۲) دلیل دوم اهل سنت این آیه کریمه است. ﴿وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ﴾

نکته:

علماء تقدیر و سرنوشت را به منزله‌ی یک آئینه برای علم خداوند قرار داده‌اند یعنی تمام اموری که انسانها در آینده انجام می‌دهند در تقدیر فقط منعکس و نوشته شده است و هیچ الزام و اجباری در کار نیست.

پاسخ به اعتراضات منکرین تقدیر

اعتراض اول: چگونه درست است که ما خداوند متعال را خالق کفر، شرک، معصیت و گناه قرار دهیم این اسائه ادب است پس بهتر است ما افعال بندگان را به خود آنها منسوب کنیم نه به خداوند.

این اعتراض دو جواب دارد.

۱. بنده‌ای که مرتکب گناه می‌شود به یک سری اسباب و آلات دست می‌زند و خالق این اسباب و آلات خداوند است اگر چه به تنهایی نسبت دادن گناه و بدی به سوی خداوند متعال سوء ادب است ولی خیر و شر هر دو را خداوند متعال آفریده است و خلق خیر و شر نه فقط سوء ادب و بد نیست بلکه یک کمال محسوب می‌شود. به طور مثال ابلیس که منبع شر و فساد است او را خداوند متعال پیدا کرده و خود شما منکرین هیچ انکاری از خلق ابلیس ندارید پس جواب شما در نسبت دادن پیدایش ابلیس به سوی خداوند متعال چیست « **فما هو جوابکم فهو جوابنا**».

۲. در اینجا دو لفظ وجود دارد:

۱) خلق: یعنی ایجاد و احداث فعل بدون وسیله

۲) کسب: یعنی به کار گرفتن استطاعت و فعل ایجاد شده به وسیله‌ی آلات

پس چیزی که مذموم است کسب شر است نه خلق آن بلکه خلق خیر و شر هر دو یک کمال محسوب می‌شود.

اعتراض دوم: منکرین تقدیر همواره این اعتراض را وارد می‌کنند طبق عقیده‌ی شما اهل سنت، هر چیز در تقدیر الهی نوشته و ثبت شده است پس چرا خداوند متعال انسان را مؤاخذه می‌کند در صورتیکه انسان از خودش اختیار ندارد.

جواب: مسلّم است داوری هر چیز در تقدیر انجام شده است و علم خداوند به آن تعلق دارد اما مؤاخذه مرتب بر اختیار است یعنی اینکه ما معتقدیم هر چیز در تقدیر انجام می‌شود معنایش این نیست که انسان مجبور است و حتماً باید این کار را انجام دهد بلکه منظور این است که خداوند متعال با علم خودش فیصله نمود که فلان انسان مرتکب گناه می‌شود یا به خداوند متعال شرک می‌ورزد ولی با اختیار خودش و خداوند متعال بنده را بر اساس اختیاری که دارد مؤاخذه می‌کند به طور مثال خداوند فیصله نموده با علم خودش فرعون در مقابل حضرت موسی عليه السلام سرکشی نموده و راه طغیان را اختیار می‌کند حتی ادعای خدایی هم می‌کند ولی به طور حتمی ننوشته که فرعون باید با اجبار این کارها را انجام دهد بلکه فرعون کاملاً از خودش اختیار داشته است.

فرق بین قضا و قدر

نظر اکثر علماء این است که این دو لفظ مترادف هستند و فرقی ندارند ولی نزد بعضی با هم فرق دارند.

قضا احکام اجمالی و کلی ازلی را می‌گویند و قدر جزئیات و تفاصیل آن را که با اجمال موافقت دارند را گویند.

❖ ۷۹– عن عبدالله بن عمرو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «کتب الله مقادیر الخلائق قبل أن یخلق السموات والأرض بخمسین ألف سنة» قال: « و کان عرشــه علــی المــاء». رواه مسلم.

لفظ مقادیر

مقادیر جمع مقدار است. و مقدار عبارتست از وسیله‌ی اندازه‌گیری که توسط آن تعداد یا کمیت چیزی اندازه می‌شود مانند ترازو و پیمانه. یا مقدار به معنای خود اندازه کردن که شامل کمیت و کیفیت است.

بخمسین ألف سنة

هدف در اینجا تحدید و مفهوم عدد نیست بلکه مراد از این عدد مدت طولانی و دراز است.

و کان عرشه علی الماء

اولین مخلوقی که خداوند متعال پیدا نمود کدام است؟

حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله گوید از خلاصه‌ی تمام روایاتی که در این باب وارد شده چنین بر می‌آید اولین مخلوق خداوند نور پیامبر است و بعد از آن آب و سپس عرش البته حافظ بن حجر رحمه الله می‌گوید منظور از آب، آب دریا نیست بلکه مراد از آن آبی است که زیر عرش قرار دارد.

۸۰

❖ ٨١- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «احتج آدم و موسى عند ربهما، فحج آدم موسى؛ قال موسى: أنت آدم الذي خلقك الله بيده، ونفخ فيك من روحه، وأسجد لك ملائكته، وأسكنك في جنته، ثم أهبطت الناس بخطيئتك إلى الأرض؟ قال آدم: أنت موسى الذي اصطفاك الله برسالته وبكلامه، وأعطاك الألواح فيها تبيان كل شيء، وقربك نجيا، فبكم وجدت الله كتب التوراة قبل أن أخلق؟ قال موسى: بأربعين عاما. قال آدم: فهل وجدت فيها ﴿وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾؟ قال: نعم. قال: أفتلومني على أن عملت عملا كتبه الله علي أن أعمله قبل أن يخلقني بأربعين سنة؟» قال رسول الله ﷺ: «فحج آدم و موسى». رواه مسلم.

احتج آدم و موسى عند ربهما

در این حدیث دو اشکال وارد می‌شود:

اشکال اول: بین حضرت آدم عليه السلام و موسی عليه السلام حدود هزار سال فاصله وجود دارد این دو بزرگوار چگونه با هم جمع شدند و این مناظره در کجا بین آنها رخ داد. این اشکال سه جواب دارد:

۱. خداوند متعال در زمان حضرت موسی عليه السلام، حضرت آدم عليه السلام را زنده نمود خداوند متعال قادر مطلق است و بر هر چیزی قدرت دارد.

۲. این ملاقات روحانی بوده روح هر دو پیامبر گرامی در عالم ارواح با هم ملاقات و مناظره کردند.

۳. بهترین توجیه در این مورد اینست در شب معراج پیامبر گرامی اسلام ﷺ و تمام انبیاء جمع شدند و در آن شب آن مناظره پیش آمد.

اشکال دوم: در اینجا یک اعتراض مهم دیگری وارد می‌شود و آن اینست که حضرت آدم علیه السلام چگونه تقدیر را بهانه قرار داد در صورتیکه در تقدیر هیچ امری به طور اجبار نوشته نشده است و اعتذار بالقدر جایز نیست. این اعتراض دو جواب دارد:

۱) مثال و حکم عالم دنیا با بقیه عالم‌ها فرق می‌کند و اعتذار بالقدر در عالم دنیا جایز نیست نه در عالم‌های دیگر و حضرت آدم علیه السلام این اعتذار را در عالم دنیا انجام نمی‌دهد که بر او سوال وارد شود بلکه در دنیا می‌فرماید « رَبَّنا ظَلَمنا أنْفُسَنا ...... الخ» و اعتذار بالقدر اگر در دنیا نباشد جایز است.

۲) اعتذار بالقدر قبل از توبه جایز نیست اما بعد از توبه جهت تسلای خاطر و قلب جایز است چه بسا برای انسان بعد از توبه هم اطمینان قلب حاصل نمی‌شود و در چنین مواردی اعتذار بالقدر جایز است حضرت آدم علیه السلام بعد از توبه و قبول شدن آن از سوی ربّ العالمین اعتذار بالقدر می‌کند لذا اعتذار بالقدر هیچ اشکالی ندارد.

❖ ۸۳– و عن سهل بن سعد، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: « إن العبد ليعمل عمل أهل النار وإنه من أهل الجنة، ويعمل عمل أهل الجنة وإنه من أهل النار، وإنما الأعمال بالخواتيم».

متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت سهل بن سعد ﷺ کنیه‌اش ابو العبّاس، نام این صحابی بزرگوار حَزَن بود آنحضرت ﷺ نامش را از حَزَن به سهل ﷺ تبدیل کرد موقع وفات آنحضرت ﷺ ۱۵ ساله بود حضرت سهل ﷺ در سال ۹۱ هـ ق در مدینه منوره وفات نمود. آخرین صحابی است که در مدینه وفات شد.

❖ ۸۴- وعن عائشة رضي الله عنها، قالت: دعي رسول الله ﷺ إلى جنازة صبي من الأنصار، فقلتُ: يا رسول الله! طوبى لهذا، عصفور من عصافير الجنة، لم يعمل السوء ولم يدركه. فقال: « أو غير ذلك يا عائشة! إن الله خلق للجنة أهلا، خلقهم لها وهم في أصلاب آبائهم، وخلق للنار أهلا، خلقهم لها وهم في أصلاب أبائهم». رواه مسلم.

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها دختر حضرت ابوبکر رضی الله عنه است. اسم مادرش ام رومان بنت عامر است. آنحضرت ﷺ در شهر مکه سال دهم بعثت دقیقاً سه سال قبل از هجرت از حضرت عائشه رضی الله عنها خواستگاری نمود و مراسم ازدواج آنحضرت ﷺ با عائشه رضی الله عنها در شهر مدینه ماه شوال سال دوم هجری برگزار شد. بی‌بی عائشه رضی الله عنها هنگام ازدواج ۹ سال سن داشت و ۹ سال دیگر با پیامبر ﷺ زندگی کرد. در وقت وفات آنحضرت بی‌بی عائشه رضی الله عنها ۱۸ ساله بود.

بی‌بی عائشه رضی الله عنها در علم حدیث و فقه فوق العاده مهارت داشت او در سال ۵۷ هـ ق که ۱۷ روز از ماه مبارک رمضان گذشته بود شب شنبه که شب هجدهم رمضان بود این دار فانی را وداع گفت و طبق سفارش وصیتش در قبرستان بقیع به وقت شب به خاک سپرده شد و نماز جنازه ایشان توسط حضرت ابوهریره رضی الله عنه خوانده شد. تعداد روایات ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها ۱۲۱۰ حدیث است.

إن الله خلق للجنة أهلا خلقهم لها وهم في أصلاب آبائهم

علامه نووی رحمه‌الله می‌گوید به اجماع علماء مسلمین اطفال مسلمانان اهل بهشت هستند البته عده‌ای از علماء با استدلال از این حدیث در مورد اطفال مسلمین راه توقف اختیار نموده‌اند علماء از این حدیث دو جواب داده‌اند:

١. آنحضرت ﷺ، عائشه رضی الله عنهـا را منع فرمـود « **نهى عن المسارِعَةِ إلى القطع من غير أن يكون عندها دليلٌ قاطعٌ**» چون عائشه صدیقه رضی الله عنها بدون اینکـه دلیـل قـاطعی داشـته باشد شتاب زده به طور قطعی برای طفل و کودک حکم نمود که او بهشتی است از این جهـت آنحضرت ﷺ، بی‌بی رضی الله عنها را منع فرمود که نباید به طور شتاب زده عمل نمود معنا ایـن نیست که اطفال مسلمین بهشتی نیستند.

٢. آنحضرت ﷺ این مطلب را زمانی ایراد فرمود که در آن زمان علم بهشتی بودن اطفال مسـلمین به آنحضرت ﷺ نرسیده بود از این دو جواب، جواب اول راجح تر است.

❖ ۸۹- وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بنِ عمرو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: « إن قلوب بني آدم كلها بين إصبعين من أصابع الرحمن كقلب واحد، يصرفه حيث يشاء» ثم قال رسول الله ﷺ: «اللّٰهُمَّ مُصَرِّفَ القُلُوبِ صرِّفْ قُلوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ ». رَوَاهُ مُسْلِم.

إن قلوب بني آدم كلها بين إصبعين من أصابع الرحمن

در این حدیث برای خداوند متعال کلمه‌ی أصابع و در قرآن کریم و احادیث دیگر صفاتی مانند ید، قدم و وجه به کار رفته است. تمام این موارد لازمه‌ی جسم هستند و خداوند متعال از جسم پاک و منزه است. در مورد توجیه متشابهات امت به سه دسته تقسیم شده است:

۱) گروه مجسّمه و مشبّهه می گویند خداوند متعال مانند مخلوقات ید، قدم، وجه و غیره را دارد .

۲) اهل سنت و الجماعت می‌گوید خداوند تعالی از صفات مخلوقات و ممکنات پاک است.

۳) بعضی اهل سنت دو گروه هستند:

۱. نزد متقدمین اهل سنت هر چه در قرآن و حدیث صحیح از ید و غیره برای خداوند متعال به کار رفته است خداوند متعال دارای آنها است ولی نه مانند مخلوقات و کائنات یعنی کیفیت آنها معلوم نیست این مذهب جمهور سلف و امام ابوحنیفه رحمه الله است که اینها را مفوّضه هم می گویند.

۲. مؤوّله یا متأخرین معتقدند برای این الفاظ باید تاویلی ارائه شود کـه بـا شـأن خداونـد تعـالی موافق باشد و مخالف نصوص قطعی نباشد مثلاً منظور از ید، قدرت و منظور از وجه، ذات و رضا و غیره و این تاویل هم به این خاطر است تا ایمان عموم مردم حفظ شود چرا که اگر ما راه تاویل را انتخاب نکنیم مردم به دلیل نفهمیدن ایـن الفـاظ بـه انکـار صـفات مـی‌پردازنـد. بنابراین نظریه کلمه‌ی اصبع به قدرت و قوت اشاره دارد. بعضی می گویند منظور از اصـبعین دو صفت جلال و جمال خداوند متعال هستند از منشأ صفات جلال است که انسان به طـرف عمل بد می‌رود و از منشأ صفات جمال انسان به طرف اعمال نیک کشیده مـی‌شـود. بعضـی دیگر می گویند منظور در اینجا این است قلب انسان بین آثار رحمت و قهـر خداونـد متعـال قرار دارد.

❖ ۹۰- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ؟ ثُمَّ يَقُولُ: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾». متفق علیه

مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ

منظور از فطرت چیست؟ علماء در این مورد آراء مختلفی دارند ولی راجح ترین قول این است که منظور از فطرت، اسلام است. علامه طیبی رحمه الله و قرطبی رحمه الله می‌گویند منظور از فطرت استعداد قبول اسلام است. طبق توجیه اول در این حدیث سه اشکال وارد می‌شود:

۱) اگر منظور از فطرت، اسلام باشد در این صورت بین قرآن کریم و حدیث تعارض پیش می‌آید به این شرح که از قرآن معلوم می‌شود که فطرت تبدیل نمی‌شود و از حدیث معلوم می‌شود بر اثر محیط والدین فطرت نیز عوض می‌شود.

۲) از حدیث صحیح مسلم معلوم می‌شود در مورد بچه‌ای که حضرت خضر علیه السلام آن راکُشت وارد شده «طُبِعَ کافراً» اما این حدیث می‌گوید «کل مولود یولد علی الفطرة».

۳) قبول کردن اسلام ماموربه است و انجام ماموربه به اختیار وابسته است اما اگر منظور از فطرت، اسلام باشد که هر مولود بر آن متولد می‌شود در نتیجه این امر غیر اختیاری می‌شود اگر توجیه

دوم را مراد بگیریم هیچ اشکالی وارد نمی‌شود لذا در اینجا توجیه دوم اولی و مناسبتر به نظر می‌رسد.

❖ ۹۱- و عن أبي موسى، قال: قام فينا رسول الله ﷺ بخمس كلمات فقال: «إن الله لا ينام، ولا ينبغي له أن ينام، يخفض القسط ويرفعه، يرفع إليه عمل الليل قبل عمل النهار، وعمل النهار قبل عمل الليل، حجابه النور، لو كشفه لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه بصره من خلقه». رواه مسلم.

يخفض القسط ويرفعه

قسط دو معنی دارد:

۱. به معنی ترازو و عدالت زیرا عدالت به وسیله‌ی ترازو واقع می‌شود.

۲. قسط به معنی رزق

حجابه النور

حجاب خداوند متعال نور است. منظور در اینجا از حجاب و نور، مانع است یعنی مانع رؤیت خداوند متعال، نوری است.

سبحات وجهه

سبحات جمع سُبحَة است به معنی نور، جلوه و جلال.

مراد از وجه ذات خداوند تعالی است.

ما انتهی إلیه بصره: تمام مخلوقات مراد است.

❖ ۹۳- و عنه، قال: سئل رسول الله ﷺ عن ذراري المشركين، قال: « الله أعلم بما كانوا عاملين». متفق عليه.

در باره‌ی حکم ذراری مشرکین که اهل بهشت هستند یا به جهنم می‌روند علماء با هم اختلاف دارند:

۱) بعضی از علماء معتقدند که کودکان مشرکین بر اساس اصل فطرت بهشتی هستند « **کل مولود یولد علی الفطرة**»

۲) اولاد مشرکین به تبع و پیروی والدینشان دوزخی هستند.

۳) کودکان مشرکین جزء خدمتگذاران اهل بهشت می‌شوند.

۴) در اعراف می‌مانند نه به آنها عذابی می‌رسد و نه خوشی و راحتی

۵) اولاد مشرکین به علم خداوند موکول هستند. صاحبان این قول راه توقف را اختیار نمودند چون در هیچ حدیث صحیحی حکم ذراری مشرکین به ثبوت نرسیده است و این حدیث باب به سوی این قول اشاره دارد و نظر امام اعظم رحمه الله نیز همین است.

۶) از اطفال خردسال در قیامت که به بلوغ می‌رسند امتحان گرفته می‌شود.

۷) حافظ بن حجر عسقلانی رحمه الله ، شارح صحیح بخاری بر این باور است که کودکان مشرکان بر اساس فطرت پاک و توحیدی وارد بهشت می‌شوند و جواب این حدیث را چنین داده است که

این حدیث در ابتدای امر و قبل از نزول حکم جنتی بودن کودکان است. صحیح ترین و راجح ترین اقوال همین است.

❖ ۹۶- وعن عبد الله بن عمرو، قال: خرج رسول الله ﷺ، وفي يديه كتابان، فقال: «أتدرون ما هذان الكتابان؟» قلنا: لا، يا رسول الله! إلا أن تخبرنا. فقال للذي في يده اليمنى: « هذا كتاب من رب العالمين، فيه أسماء أهل الجنة، وأسماء آباءهم وقبائلهم، ثم أجمل على آخرهم؛ فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم أبدا». ثم قال للذي في شماله هذا كتاب من رب العالمين فيه أسماء أهل النار وأسماء آبائهم وقبائلهم ثم أجمل على آخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم أبدا فقال أصحابه: ففيم العمل يا رسول الله إن كان أمر قد فرغ منه فقال: « سددوا وقاربوا؛ فإن صاحب الجنة يختم له بعمل أهل الجنة وإن عمل أي عمل وإن صاحب النار يختم له بعمل أهل النار وإن عمل أي عمل». ثم قال رسول الله ﷺ بيديه فنبذهما، ثم قال: « فرغ ربكم من العباد ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾». متفق عليه.

وفي يديه كتابان

در این حدیث بحث شده که این دو نامه حقیقتاً نامه بودند یا این تمثیلی است که آنحضرت ﷺ بیان فرمود:

۱. بعضی از اهل تاویل می‌گویند این حدیث یک تمثیل است گاهی برای فهماندن یک مسئله مخفی و مشکل چنین مثال‌هایی می‌زنند آنحضرت ﷺ نیز طبق این قاعده چون در این مسئله

یقین داشتند و هیچ گونه شک و شبهه‌ای وجود نداشت آن را مانند یک امر محسوس مثال داد و بیان کرد.

۲. ولی نزد محققین این حدیث بر حقیقت معمول است یعنی دو کتاب و نامه‌ی واقعی از عالم غیب در دست آنحضرت ﷺ بود.

❖ ۱۰۵- وعن ابن عباس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « صنفان من أمتي ليس لهما في الإسلام نصيب: المرجئة والقدرية». رواه الترمذي وقال: هذا حديث [حسن صحيح] غريب.

صنفان من أمتي ....

المرجئة از ارجاء به معنی تأخیر گرفته شده است. مرجئه گروهی است اعتقاد دارد که افعال بندگان به تقدیر خداوند متعال وابسته هستند و خود بندگان هیچ اختیاری ندارند و یکی دیگر از اعتقادات مرجئه این است که معصیت به همراه ایمان مضر نیست همانطور که طاعت با کفر سودی ندارد.

علامه طیبی رحمه الله گوید اعتقاد مرجئه این است « **الایمان قول بلا عمل**» نزد گروهی مرجئه همان جبریه است.

القدرية (منکرین تقدیر) گروهی است که تقدیر الهی را انکار می‌کنند و معتقدند که افعال عباد با قدرت خود بندگان خلق می‌شوند اراده و قدرت الهی هیچ گونه دخالتی ندارد. این گروه به این خاطر به قدر منسوب شدند که در مورد تقدیر خیلی بحث و کنجکاوی نمودند.

حکم مرجئه قدریه:

بعضی از علماء از امثال این روایت استدلال می‌کنند که این دو گروه از اهل کفر هستند ولی نزد محققین از جمله علامه توریشتی رحمه الله مساله این است که در مورد تکفیر اهل هواء و بدعت نباید شتاب زده عمل شود زیرا اهل بدعت به منزله‌ی جاهل یا مجتهد خاطی یا اهل تاویل هستند بنابراین

فاسق یا بدعتی گفتن آنها صحیح است نه کافر این عده از علماء از این حدیث جواب می‌دهند که این حدیث بر سود حظ و قلت نصیب معمول است در این صورت این حدیث از قبیل مقوله عرب است که می‌گویند « **لیس للبخیل من ماله نصیبٌ**» یا منظور این حدیث و امثال آن وعید و تهدید است.

❖ ۱۰۶- وعن بن عمر قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: « یکون في أمتي خسف ومسخ، وذلك في المكذبين بالقدر». رواه ابو داود، و روی الترمذي نحوه.

این حدیث و حدیث دیگری تعارض دارند که در حدیثی وارد شده که در امت من مانند امتهای دیگر خسف و مسخ رخ نمی‌دهد ولی این حدیث وجود خسف و مسخ را در مکذبین تقدیر ثابت می‌کند. علماء این تعارض را به چند صورت حل کرده‌اند:

۱) حدیث نفی اصل است و این حدیث بر تغلیظ و تهدید معمول است.

۲) این حدیث بر سبیل فرض وارد شده یعنی در امت من خسف و مسخ رخ نمی‌دهد و اگر بالفرض خسف و مسخی رخ می‌دهد در قدریه رخ می‌دهد.

۳) حدیث نفی بر حالت عمومی معمول است و این حدیث بر یک فریق خاص.

❖ ۱۰۷- و عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « القدرية مجوس هذه الأمة، إن مرضوا فلا تعودوهم، وإن ماتوا فلا تشهدوهم». رواه أحمد و أبو داود.

در این حدیث منکرین تقدیر به مجوس تشبیه داده شد به این خاطر که مجوس به دو خالق اعتقاد دارند یکی خالق خیر و نور که یزدان است. دوم خالق ظلمت و شر که اهرمن است و قدریه که بنده را خالق افعال خود می‌دانند به تعدد خالق معتقد است.

❖۱۰۸- وعن عمر قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « لا تجالسوا أهل القدر ولا تفاتحوهم».

رواه أبوداود.

ولا تفاتحوهم این دو معنا دارد:

۱. لا تفاتحوهم از فتاحة گرفته شده به معنی قضاوت و داوری است یعنی اهل قدر را به عنوان داور و قاضی برای خود انتخاب نکنید و پیش آنها جهت داوری برای امور مراجعه نکنید چرا؟ چون آنها با شما دشمنی دارند.

۲. معنی دوم لا تفاتحوهم یعنی با اهل قدر پیش سلام یا پیش کلام نباشید یا با آنها مناظره نکنید که شما را در شک و تردید می‌اندازد و اعتقاد شما را مشوّش می‌کنند این حدیث و امثال آن که از عیادت اهل قدر و حضور در جنازه آنها و مراجعه به سوی آنها منع می‌کنند هدف تمام این روایات زجر و وعید و تغلیظ است.

❖ ۱۱۳- عن أبي الدرداء قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إن الله عز وجل فرغ إلى كل عبد من خلقه من خمس: من أجله، وعمله، ومضجعه، وأثره، ورزقه». رواه أحمد.

معرفی راوی حدیث: نام حضرت ابودرداء ﷺ عویمر بن عامر انصاری خزرجی است. حضرت ابودرداء ﷺ بیشتر به کنیه‌اش معروف است حضرت ابودرداء ﷺ بیشتر زندگی‌اش را در شام گذراند و در سال ۳۲ در دمشق رحلت فرمود کنیه‌اش به خاطر دخترش درداء است که کنیه مادرش هم به خاطر نام دختر ام درداء است.

❖ ۱۱۵- وعن ابن الديلمي، قال: أتيت أبيَّ بن كعب، فقلت له: وقع في نفسي شيء من القدر، فحدِّثني لعلَّ اللّه أن يذهبه من قلبي. فقال: لو أن اللّه عز وجل عذب أهل سماواته وأهل أرضه؛ عذبهم وهو غير ظالم لهم، ولو رحمهم كانت رحمته خيراً لهم من أعمالهم، ولو أنفقت مثل أُحدٍ ذهباً في سبيل اللّه ما قبله اللّه منك حتى تؤمن بالقدر، وتعلم أن ما أصابك لم يكن ليخطئك وأن ما أخطئك لم يكن ليصيبك ولو متَّ على غير هذا لدخلت النار. قال: ثم أتيت عبد اللّه بن مسعود فقال مثل ذلك قال ثم أتيت حذيفة بن اليمان فقال مثل ذلك، ثم أتيت زيد بن ثابت فحدَّثني عن النبي ﷺ مثل ذلك. رواه أحمد، و أبو داود، و ابن ماجه.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث ابن دیلمی رضی الله عنه است کنیه‌اش ابو عبدالرحمن یا ابوضحاک. نام این بزرگوار عبدالله بن فیروز رضی الله عنه است. ابن دیلمی رضی الله عنه در اصل فارسی و ایرانی است. ابن دیلمی رضی الله عنه، اسود عنسی مدعی دروغین پیامبری را کُشت. ابن دیلمی رضی الله عنه در زمان حضرت معاویه رضی الله عنه در سال ۵۰ هـ ق رحلت فرمودند.

«باب اثبات عذاب قبر»

سوالی در اینجا وارد می‌شود به این صورت که احادیثی که در این باب ذکر شده در آنها همان طور که ذکر عذاب قبر است نعمت و خوشی قبر نیز بیان شده پس چرا عنوان باب را اثبات عـذاب القبـر بست؟ این سوال دو جواب دارد:

۱) بنا بر کثرت معذبین قبر چون تعداد آنها خیلی زیاد است عنوان باب را عذاب قبر بست.

۲) منکرین احوال دوزخ از همه بیشتر عذاب قبر را انکار می‌کنند به خاطر تردید منکرین عنوان باب را عذاب قبر بست.

نکته اول: یادآوری این نکته ضروری می‌نماید احادیثی که در آنها قبر ذکر شده منظور آنها از قبر، قبر معروف نیست بلکه عالم برزخ یعنی مدت زمان و فاصله‌ی پس از مردن یا قبل از زنده شدن مجدد که انسان در آن به سر می‌برد منظور است بلکه عالم برزخ مراد است فرق نمی‌کند که شخصی در زیر خاک دفن شود یا در دریا غرق شود یا در آتش سوخته شود خلاصه اینکه به هر طوری که بمیرد فرق ندارد عذاب یا نعمت و راحتی به او می‌رسد اما چون اکثر مردگان در خاک و قبر مدفون می‌شوند بنا بر اکثریت قبر را صراحتاً ذکر نمود.

نکته دوم: عالم‌ها سه دسته هستند:

۱. عالم دنیا: که آغاز و پایان آن از پیدایش تا مرگ است در این عالم مسائل و احکام به ذات یا بدن تعلق دارند و با روح به واسطه و تبعیت بدن ارتباط پیدا می‌کنند.

۲. عالم برزخ: ابتدا و انتها دارد پس از مرگ شروع و قبل از بعث و زنده شدن مجدد تمام می‌شود در این عالم احکام به ذات با روح تعلق دارند البته با بدن به تبع و واسطه‌ی روح ارتباط پیدا می‌کنند.

۳. عالم آخرت: این عالم ابتدا دارد ولی پایانی ندارد ابتدای آن از بعث بعد الموت شروع می‌شود و الی لانهایة ادامه دارد در عالم آخرت احکام و امور با بدن و روح هر دو تا به ذات و اصالتاً ارتباط دارد.

نتیجه: چون احکام هر عالم جدای از همدیگر است بنابراین مقایسه و ارزیابی یک عالم با عالمی دیگر صحیح نیست با فهمیدن این نکات تمام سوالاتی که بر عالم برزخ وارد می‌شود حل می‌شود.

مسئله‌ی ثبوت عذاب قبر

در مورد ثبوت عذاب قبر چند مذهب وجود دارد:

۱) تمام صحابه کرام ﷺ، تابعین و جمهور اهل سنت و جماعت به وجود عذاب و نعمت در عالم برزخ و قبر اعتقاد دارند. این مذهب برای اثبات مدعای خود دلایل از آیات قرآن و احادیث معروف دارند:

۱. دلیل اول این آیه کریمه است ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَ عَشِيّاً﴾ منظور از نار که در این آیه کریمه آمده عذاب قبر و برزخ است و عذاب آخرت مراد نیست چرا که ذکر عذاب آخرت در آیه بعدی آمده است چنانچه خداوند متعال می‌فرماید ﴿وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾.

۲. ﴿الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ منظور این آیه نیز از عذاب، عذاب قبر و برزخ است چرا که قبل از آن ذکر مرگ آمده و متصل با موت فرشته این ندا را سر می‌دهد: ﴿الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ و اگر منظور این آیه عذاب قبر و برزخ نباشد پس ترتیب این آیه به ما قبل درست در نمی‌آید و ارتباط پیدا نمی‌کند.

۳. ﴿مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ و همچنین احادیث این باب دلیل اهل سنت و جماعت هستند.

۲) اکثر خوارج و معتزله و برخی از روافض احوال برزخ از جمله عذاب قبر را انکار می‌کنند.

مبنای انکار این مذهب (مذهب دوم) عقل و گمان و وهم است اینها معتقدند اگر واقعاً عذاب قبری وجود داشت لا اقل ما آنرا می‌دیدیم بسیاری از مردگان را می‌بینیم ولی هیچ چیزی به نظر نمی‌آید بعضی از مردگان در آتش می‌سوزند بعضی را درندگان می‌خورند پس باید این درندگان عذاب را حس می‌کردند از تمام این مطالب این نکته به دست می‌آید که جز از عالم آخرت عالمی دیگر به نام برزخ وجود ندارد.

جواب جمهور به منکرین برزخ: جمهور از این استدلال منکرین جواب اجمالی داده است چیزی که از قرآن کریم و احادیث مشهور ثابت شود در برابر آن قرار گرفتن و قیاس نمودن خودش بر خلاف عقل سلیم است و اعتباری ندارد و این نکته قبلاً واضح شد قیاس عالم برزخ با عالم دنیا درست نیست در دنیا چیزهای زیادی وجود دارند که مشاهده نمی‌شوند اما وجود آنها از مسلمات است و هیچ احدی وجود آنها را انکار نمی‌کند.

❖ ١٢٦- وَعَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَتُوُلِّيَ عَنْهُ أَصْحَابُهُ [وَ] إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ أَتَاهُ مَلَكَانِ فَيُقْعِدَانِهِ، فَيَقُولانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ. فَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ، فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ وَ الْكَافِرُ فَيُقَالُ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ فَيَقُولُ: لا أَدْرِي! كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ! فَيُقَالُ لَهُ: لا دَرَيْتَ وَلا تَلَيْتَ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِمِطَارِقَ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ». متفق عليه. و لفظه للبخاري.

در مورد سوال قبر علامه ابن عبدالبر رحمه‌الله و ابن قیّم رحمه‌الله می‌گویند سوال قبر فقط از مؤمن و منافق می‌شود زیرا هدف از سوال قبر تشخیص مؤمن از منافق است. طبق نظر این بزرگواران مراد از کافر که در روایات می‌آید منافق است. حضرت انور شاه کشمیری رحمه‌الله و بعضی دیگر از محدثین می-فرمایند از کافر هم سوال می‌شود چنانچه این مطلب از آیات قرآنی و حدیث ظاهر است و هدف سوال تنها امتیاز بین مؤمن و منافق نیست بلکه به منظور اظهار شرافت آنحضرت و الزام کافران هم سوال می‌شود.

مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ

هَذَا الرَّجُلِ در مورد این اشاره چند احتمال وجود دارد:

۱. حجاب‌ها و ممانعی که در میان قبر مرده و روضه‌ی مطهر آنحضرت ﷺ وجود دارد تمام برداشته می‌شوند و روضه‌ی آنحضرت ﷺ مشاهده می‌شود در این صورت اشاره به محسوس و مشاهده است.

۲. صورت مثالی آنحضرت ﷺ به مرده عرضه می‌شود.

۳. به اعتبار معروف و موجود بودن در ذهن به سوی آنحضرت ﷺ اشاره می‌شود.

منظور در اینجا استمساک است

«باب الاعتصام بالكتاب و السنة»

اعتصام مصدر باب افتعال و ماده‌ی مجرد آن « عَصَمَ يعصِمُ عِصمَةً» عصمت به معنی منع، بازداشتن و عاصم یعنی مانع و بازدارنده منظور از اعتصام در اینجا تمسک جستن و دست زدن به چیزی که انسان به وسیله‌ی آن خودش را از گناهان و آفات و بلبلانی که او را به هلاکت می‌کشند باز می‌دارد منظور از سنت، قول، فعل و حالات آنحضرت ﷺ است که به شریعت و طریقت و حقیقت تعبیر می‌شود.

❖ ۱۴۰- عَنْ عائشةَ رضي الله عنها، قالت: قال رسولُ الله ﷺ: « منْ أَحْدثَ في أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فهُو رَدٌّ»ز متفقٌ عليه.

فهُو رَدٌّ

در مورد مرجع ضمیر دو احتمال وجود دارد:

۱) راجع به طرف شخصی است که بدعت ایجاد می‌کند.

۲) مرجع ضمیر هُو چیز ایجاد شده یعنی ما أَحْدثَ است.

❖ ۱۴۱- وَعَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: « أَمَّا بَعْد، فَإِنَّ خَيرَ الْحَدِيثَ كِتَابُ اللّٰه، وخَيْرَ الْهَدْى هدْيُ مُحمَّد ﷺ، وَشَرَّ الأُمُورِ مُحْدثَاتُهَا، وكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ ». رواه مسلم.

وكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ

بدعت در لغت به معنای ایجاد چیز جدید و نو شرعاً بدعت عبارتست از ایجاد چیزی که در دوره‌ی پیامبر اکرم ﷺ و صحابه کرام ﷺ و تابعین نظیر و مثالی ندارد نه ظاهراً و نه کنایتاً و از آنه مستنبط نیست و صحابه کرام ﷺ با وجود ضرورت و نیاز آن را انجام نداده‌اند چنین چیز جدیدی را ثواب فهمیدن و به نام دین انجام دادن بدعت نام دارد. از قیوداتی که در تعریف بدعت است چند چیز خارج می‌شود:

۱. از قید اول (نظیر آن در قرون ثلاثه وجود ندارد و از آنها مستنبط نیست) مسائل فقهی و کلامی از تعریف بدعت خارج می‌شوند.

۲. از قید دوم (ثواب فهمیدن و به نام دین انجام دادن) توسعه در لذائذ خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و وسائل ایاب و ذهاب و غیره از بدعت خارج می‌شود.

مسئله‌ی دوم: آیا بدعت به دو دسته حسنه و سیئه تقسیم می‌شود یا نه هرچه که بدعت نام دارد سیئه است و اصلاً حسنه‌ای وجود ندارد؟

در این مسئله دو نظریه وجود دارد:

۱) عده‌ای از علماء اعتقاد دارند بدعت دو دسته است.

أ. حسنه

ب. سیئه

۲) نظر بعضی از محققین این است که بدعت فقط سیئه است و چیزی به نام حسنه در بدعت وجود ندارد. این گروه قول حضرت عمر ﷺ که در مورد تراویح فرمودند «نِعمَتِ البدعةُ هذه» چنین توجیه می‌کنند که منظور از بدعت در قول حضرت عمر ﷺ بدعت به معنای لغوی کلمه است نه بدعت شرعی زیرا عمل صحابه کرام ﷺ به بدعت شرعی تعبیر نمی‌شود یا معنی قول حضرت عمر ﷺ این است که اگر کدام بدعتی خوب بود پس این تراویح می‌بود ولی حقیقت امر این است که بدعت خوبی وجود ندارد.

❖ ۱۴۵- وَعَنْ أَنسٍ، قال: جاءَ ثَلاثَةُ رهْطٍ إِلَى أَزْواجِ النَّبِيِّ ﷺ يسْئَلُونَ عنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخبِروا بِهَا كأَنَّهُمْ تَقَالُّوْها؛ فَقَالُوا: أَين نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، وَ قَدْ غَفَرَ اللهُ لَهُ ما تَقَدَّم مِنْ ذَنْبِهِ وما تأَخَّر؟! فَقالَ أَحَدُهُم: أَمَّا أَنَا فأُصلِّي الليل أبداً. وقال الآخَرُ: وَأَنا أَصُومُ النَّهَارَ أبداً، ولا أُفطِرُ. وقالَ الآخرُ: أنا أَعْتَزِلُ النِّساءَ فلا أَتزوَّجُ أبداً، فَجاءَ النَّبيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فقال: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كذا وكذَا؟! أَما واللّهِ إِنِّي لأَخْشَاكُمْ للّهِ، وَأَتْقَاكُم له، لكِنِي أَصُومُ وَأُفطِر، وَأُصلِّي وَأَرْقُد، وَأَتَزَوّجُ النِّسَاءَ، فمنْ رغِب عن سُنَّتِي فَلَيسَ مِنِّي». متفقٌ عليه.

این سه نفر صحابی بودند به نام‌های حضرت علی رضی الله عنه حضرت عثمان بن مظعون رضی الله عنه (برادر رضاعی پیامبر ﷺ)، حضرت عبدالله بن رواحه رضی الله عنه

قَدْ غَفَرَ اللهُ لَهُ ما تَقَدَّم مِنْ ذَنْبِهِ

مراد از ذنب در این حدیث چیست در حالیکه پیامبران از گناه معصومند؟

از آنجائیکه پیامبران دارای درجات بلند بوده‌اند ترک افضل و اولی در حق پیامبران ذنب به شمار می‌آید اما در واقع پیامبران همگی از گناه معصوم بوده‌اند پس مراد از ذنب در این حدیث ترک اولی و افضل است در حق پیامبران و این قبیل حسنات الابرار، سیئات المقربین است.

❖ ۱۵۳- و عن سعد بن أبي وقاص، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إن أعظـم المسـلمين في المسلمين جرما من سأل عن شيء لم يحرم على الناس، فحرم من أجل مسألته». متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت سعد بن ابی وقاص ﷺ است کنیه‌اش ابواسحاق و اسم پدرش مالک بن وُهَیب زهری است. حضرت سعد بن ابی وقاص ﷺ یکی از عشره مبشره بـه جـ[illegible] سالگی مسلمان شد و یکی از صحابه‌ی مستجاب الدعوات است و این هم یکی از فضائل جزئی حضرت سعد ﷺ و همچنین حضرت زبیر ﷺ است که رسول خدا ﷺ والدین خود را فدای این دو صحابی می‌کند حضرت سعد ﷺ در سال ۵۵ هجری در حالیکه هفتاد و [illegible]ست در نزدیکی مدینه منوره وفات شد و نماز جنازه‌ی این بزرگوار به امامت مروان بن حکم که در آن زمان والی مدینه بود برگزار شد حضرت سعد ﷺ در قبرستان بقیع مدفون است و آخرین صحابه‌ای است از عشره مبشره که وفات کردند.

❖ ۱۵۹- و عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « بدأ الإسلام غريبا، وسيعود كما بدأ، فطوبى للغرباء». رواه مسلم.

بدأ الإسلام غريبا

لفظ بدأ دو احتمال دارد:

۱. بدأ از بَدَ أ يَبدُوْ است به معنای ظاهر و آشکار شدن.

۲. بدأ مهموز اللام است به معنی شروع، آغاز و ابتدا.

این جمله سه توجیه دارد:

۱) اسلام که در وهله‌ی اول شروع شد پیروان آن عده‌ی قلیلی بودند یعنی به منزله‌ی غریبه و مسافر هر کس در آن زمان اسلام را قبول کرد مردم از او کناره گیری کردند و او را ترد نمودند.

۲) توجیه دوم اینست که قبول کنندگان اسلام در ابتدا و آغاز آن کم بودند و در آخر زمان عمل کنندگان بر آن نیز کم می‌شوند طبق این دو توجیه غریباً صفت پیروان اسلام است.

۳) غریباً صفت اسلام است. معنی حدیث اینست که اسلام در زمان آغازین خودش به منزله‌ی غریبه و مسافری بود، جا و مکانی نداشت تا اینکه دار المدینه آن را در خود جای داد و در آخر زمان نیز اسلام به مدینه پناه می‌برد و در آن جای می گیرد.

فطوبی للغرباء

مراد از غرباء چه کسانی هستند؟ در این مورد چند توجیه وجود دارد:

1. **مراد از غرباء کسانی هستند که به اسلام چنگ می‌زنند یعنی مسلمانان فرق نمی‌کند در ابتدای اسلام باشد یا در آخر زمان.**
2. **منظور از غرباء مهاجرین هستند.**
3. **مراد از غرباء کسانی هستند که حدیث آنها را مشخص کرده. در حدیثی از ترمذی وارد شد «هم الَّذین یُصلِحونَ ما أَفْسدَ الناسُ مِن بعدِی مِن سُنَّتِی»**

❖ ۱۷۱- وعن عبد الله بن عمرو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « ليأتين على أمتي كما أتى على بني إسرائيل حذو النعل بالنعل، حتى إن كان منهم من أتى أمه علانية، لكان في أمتي من يصنع ذلك. وإن بني إسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين ملة، وتفترق أمتي على ثلاث وسبعين ملة، كلهم في النار إلا ملة واحدة». قالوا: من هي يا رسول الله؟ قال: « ما أنا عليه وأصحابي». رواه الترمذي

تفترق أمتي على ثلاث وسبعين ملة

علامه فضل الله توربشتی رحمه الله گوید به اعتبار اهل اصول فرقه‌های اهل بدعت شش تا هستند:

۱- خوارج ۲- معتزله ۳- رافضیه ۴- جبریه ۵- مرجئه ۶- مشبهه.

و هریک از این شش فرقه شاخه‌های زیادی دارند. خوارج ۱۵ فرقه هستند، رافضیه ۳۲ فرقه و گروه، معتزله ۱۲ شاخه، جبریه ۳ فرقه، مرجئه و مشبهه هر کدام ۵ شاخه دارند.

مجموعه اهل سنت و جماعت یک فرقه است.

کلهم في النار

در این حدیث اشکالی وارد می‌شود به این شرط دخول نار از دو حالت خارج نیست یا منظور آن دخول ابدی و همیشگی است پس سوال پیش می‌آید این ۷۲ ملت همه کافر نیستند پس چگونه به

صورت ابدی وارد نار می‌شوند یا منظور از دخول نار، دخول ابدی نیست پس علت تخصیص این ۷۲ ملت که به نار داخل می‌شوند چیست در صورتیکه عصاة و گنهکاران مؤمن هم در نار داخل می‌شوند.

جواب دخول نار از دو جهت است:

۱) از خرابی اعتقاد

۲) از خرابی اعمال

منظور این حدیث از دخول نار از جهت اول است یعنی این فرقه‌ها به سبب خرابی اعتقاد به نار می‌روند و گنهکاران مؤمن به سبب خرابی اعمال وارد نار می‌شوند این دو نوع دخول در نار با هم فرق دارند شخصی که از جهت خرابی اعتقاد به نار می‌رود در آن بیشتر ماندگار می‌شود و مؤمنان گنهکار که از جهت خرابی اعمال به نار می‌روند به اندازه خرابی اعتقاد در نار نمی‌مانند.

إلا ملة واحدة

مراد از ملت واحده و ناجیه اهل سنت و الجماعت است چون حدیث در ادامه مراد آن را خود مشخص کرده است: « ما أنا عليه وأصحابي»

«کتابُ العلم»

علم عبارتست از نوری در قلب مؤمن که این نور برگرفته شده از اقوال، افعال و احوال محمّدی که انسان را به سوی خداوند متعال، صفات، افعال و احکام او هدایت می‌کند. علم بر دو دسته است:

۱. علم کسبی: علم کسبی آنست که به واسطه‌ی کسب بشر و انسان بدست می‌آید.

۲. علم لَدُنّی: علم لدنی آنست که بدون واسطه و کسب بشر بدست می‌آید.

علم لدنی سه دسته است:

۱) وحی

۲) الهام

۳) فراست

❖ ۱۹۸- عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: « بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». رواه البخاري.

وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا حَرَجَ

این حدیث با احادیث دیگری که نهی وارد شده است از اشتغال به آنچه که از بنی اسرائیل گرفته می‌شود نهی وارد شده است تعارض دارد توجیه و تطبیق بین روایات چیست؟

علماء این تعارض را به دو صورت حل کرده‌اند:

۱. مراد از روایات نهی، نقل کردن احکام کتاب‌های بنی اسرائیل است و این درست نیست چرا که تمام شریعت‌های گذشته با آمدن دین اسلام و آمدن رسول الله منسوخ شده‌اند و مراد این حدیث که از بنی اسرائیل رخصت می‌دهد که از بنی اسرائیل حدیث بیان شود بیان داستان و نشانه‌های عجیب و شگفتگی که در بنی اسرائیل رخ داده است و این اشکال ندارد.

۲. مراد از این حدیث رخصت بیان قصه و داستانهای بنی اسرائیل است و منظور احادیث نهی عمل به احکام آنها است.

❖ ۲۰۲- وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا».

متفق علیه.

حسد دو نوع است:

۱) حسد حقیقی: عبارتست از « تمنّی زول نعمةِ عن الغیر» حسد به معنای حقیقی به اجماع علماء حرام است.

۲) حسد مجازی یا به تعبیر دیگر غبطه عبارتست از « تمنّی مثلِ نعمةِ الغیر من غیر زوالها عن صاحبها». غبطه اگر در امور دنیا باشد حکمش این است که مباح است و در طاعت و بندگی خداوند متعال حکم استحباب را دارد.

مراد از حسد در این حدیث حسد نوع دوم یعنی مجازی و غبطه است.

❖ ٢١٢- عَن كثير بْن قيس، قَالَ: كُنْت جالسا مع أبِي الدرداء فِي مسجد دمشق، فجـــاءه رَجُل فقَالَ: يا أَبَا الدرداء! إنِي جئتک من مدينة رَسُول ﷺ، لحديث بلغني أنك تحدثه عَـــن رَسُول الله ﷺ ما جئت لحاجة. قَالَ: فإنِي سَمِعْت رَسُول اللّه ﷺ يَقُولُ: « من سلك طريقا يطلب فِيه علما سلک اللّه بِهِ طريقا من طرق الجنة، وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضـــى لطالب العلم، وإن العالم يستغفر لَهُ من فِي السماوات و من في الأرض و الحيتان فِي جوف الماء، وإن فَضْل العالم عَلَى العابد كفَضْل القمر ليلة البدر عَلَى ســـائر الكواكـــب، و أن العلماء ورثة الأنبياء، و إن الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما، و إنما ورثوا العلـــم، فمـــن أخذه أخذ بحظ وافر». رواه أحمد و الترمذي، و أبو داود، و ابن ماجـــه، و الـــدارمي، و سماه الترمذي قيس بن كثير.

وضع و نهادن بالهای فرشتگان به چه معنی است.

١. این بر حقیقت معمول است.

٢. این کنایه و مجاز است از تواضع و فروتنی. در این صورت این حدیث مفهوم آیه کریمه‌ی ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ و آیه‌ی ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ را می‌رساند.

۳. بعضی گفته‌اند منظور از وضع جناح کمک کردن و آسان نمودن سعی و تلاش در مسیر طلب علم است.

وإن فَضْل العالم عَلَى العابد

مراد از عابد، عابد بی علم است و مراد از عالم، عالم با عمل است.

❖ ۲۳۸- وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، وَ لِكُلِّ حَدٍّ مُطَّلَعٌ». رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ

أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ

در مورد معنی و مفهوم این حدیث اقوال زیادی حدوداً ۳۵ قول نقل شده است:

علامه منذری رحمه‌الله گوید اکثر این اقوال ضعیف و غیر محتاط هستند البته ما در اینجا فقط به ذکر اقوالی که بیشتر معتبر هستند اکتفا می کنیم:

۱) خلیل بن احمد نحوی رحمه‌الله می‌فرماید منظور از هفت حرف، هفت قرائت است ولی این قول چندان قوی نیست چرا که در روایات آمده است که از این هفت حرف، شش حرف تمام و محوشده و فقط یک حرف مانده است. ولی قرائات هفتگانه تاکنون وجود دارند.

۲) جمهور علماء مانند ابو عبید استاد امام بخاری رحمه‌الله، ابو حاتم رحمه‌الله، قاضی ابوبکر بن حبّان رحمه‌الله و غیره معتقدند که مراد از هفت حرف هفت لغت عرب است که به اعتبار فصاحت و بلاغت خیلی معروف بودند و این هفت لغت عرب عبارتند از:

۱- قریش ۲- طی ۳- هوازن ۴- ثقیف ۵- اهل یمن ۶- هُذَیل ۷- بنو تمیم

صحیح ترین قول همین است.

۳) بعضی می‌گویند مراد از سبعة احرف، هفت مضمون است که قرآن مشتمل آن است که عبارتند از:

۱- امر ۲- نهی ۳- قصص ۴- امثال ۵- وعید ۶- وعده ۷- وعظ

بعضی هفت مضمون را به طور دیگری بیان و تفصیل کرده‌اند که نزد این عده هفت مضمون عبارتند از:

۱- عقائد ۲- احکام ۳- اخلاق ۴- امثال ۵- قصص ۶- وعد ۷- وعید.

لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا

ضمیر منها به سبعة احرف راجع است و در بعضی نسخه‌ها منه وارد شده در این صورت مرجع آن قرآن کریم است.

ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ

درباره‌ی ظهر و بطن اقوال مختلفی وجود دارد:

۱. منظور از ظهر معنایی است که تمام اهل زبان آن را می‌فهمند و مراد از بطن معنی است که فقط بندگان خاص خداوند متعال آن را می‌فهمند.

۲. مراد از ظهر معنایی است که اهل تفسیر آن را بیان می‌کنند و مراد از بطن معنایی است که اهل تاویل آن را بیان می‌کنند.

۳. مراد از ظهر چیزی است که کسی که آن را می‌شنود به مجرد شنیدن آن را می‌فهمد و مراد از بطن معنایی است که علمای اصول دلالتاً یا اشارتاً استخراج می‌کنند.

۴. منظور از ظهر لفظ و مراد از بطن معنی است.

۵. منظور از ظهر تلاوت و منظور از بطن تفکر وتدبر است.

وَ لِكُلِّ حَدٍّ مُطَّلَعٌ

مطلع به معنی جای و محل اطلاع و صعود و بالا رفتن. مراد از حد احکامی هستند که خداوند متعال برای بندگانش مشروع ساخته است پس محل اطلاع ظهر قرآن، فراگیری زبان عربی و علوم مرتبط به آن (صرف، نحو، فصاحة) و شناخت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ است و محل اطلاع بطن قرآن تزکیه‌ی نفس و صفای دل است که با پیروی و اتباع و عمل بر ظهر قرآن حاصل می‌شود.

❖ ۲۳۹– وعن عبد اللّه بن عمرو، قال: قال رسول اللّه ﷺ: « العلم ثلاثةٌ: آيةٌ محكمةٌ، أو سنةٌ قائمةٌ، أو فريضةٌ عادلةٌ وما سوى ذلك فهو فضلٌ ». رواه أبو داود، و ابن ماجه.

العلم ثلاثةٌ

منظور از این علم، علمی است از دین که یادگیری آن حیثیت فرض کفایه دارد.

آيةٌ محكمةٌ

مراد آیه محکمه احکام کتاب الله است که منسوخ نباشند.

سنةٌ قائمةٌ

أی « ما ثبتَ فی العبادات من الشرائع و السنن» یعنی احکام شرعی و سنت‌هایی که از احادیث ثابت‌اند و منسوخ هم نیستند و جمهور صحابه ﷺ و تابعین بر آن اجماع دارند.

فريضةٌ عادلةٌ

منظور از فریضه عادله علم میراث یا حکمی است که از قرآن و سنت مستنبط باشد با این تفصیل این جمله به اصول دین وفقه یعنی کتاب الله، سنت، اجماع و قیاس اشاره دارد.

❖ ۲۴۳- وعن معاوية، قال: إن النبي ﷺ نهى عن الأغلوطات. رواه ابو داود.

منظور از أغلوطات مسائلی هستند که انسان در اشتباه انداخته می‌شود و هدف آن فقط امتحان مردم است. بعضی گفته‌اند منظور از أغلوطات مسائل سخت و پیچیده است.

❖ ۲۴۴- وعن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: « تعلموا الفرائض و القرآن. وعلموا الناس فإني مقبوض». رواه الترمذي

فرائض دو احتمال دارد:

۱) منظور از فرائض علم فرائض و میراث است.

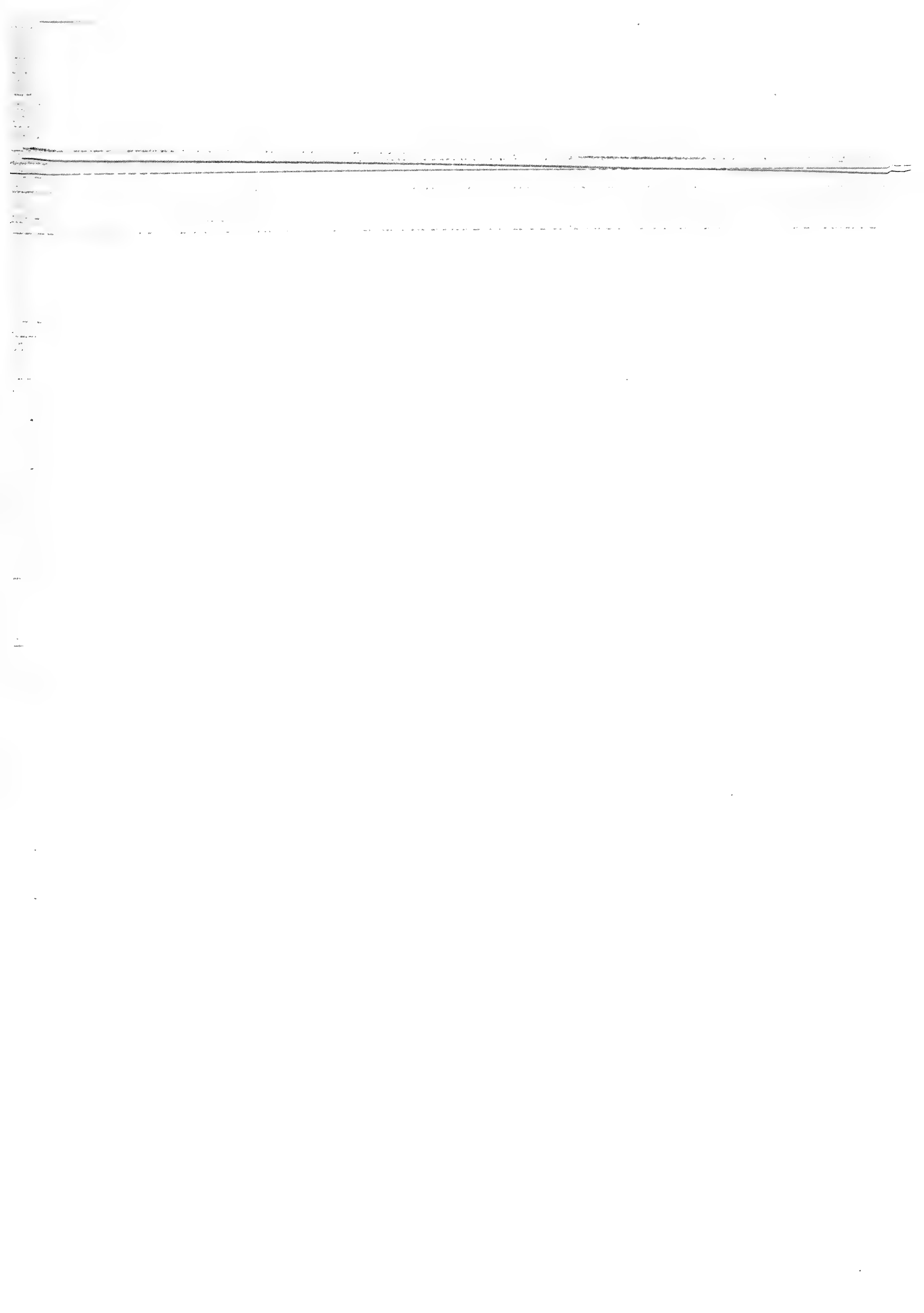
۲) صحیح این است که منظور از فرائض احکامی هستند که خداوند متعال بر بندگانش فرض نموده است البته فرائضی هستند که از احکام رسول خدا ﷺ فهمیده می‌شوند.

❖ ۲۴۷- وَعَنْهُ، فِيمَا أَعْلَمُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْعَثُ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ عَلَى رأْسِ كلِّ مائةِ سنةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَها». رَوَاهُ أَبُودَاوُدَ.

مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَها

منظور از تجدید دین احیاء و زنده کردن عمل بر کتاب و سنت و امر کردن به مقتضای آن است در ... حدیث بعضی از ... به خصوصی که در زمان خود از دیگران به خاطر تجدید دین و ترویج سنت قلع و قمع بدعت و نشر علم ممتاز بوده‌اند مراد گرفته‌اند.

... این است که این حدیث بر عموم حمل شود چرا که لفظ مَن بر واحد و جمع اطلاق می‌شود با این تفصیل این حدیث تنها به یک قشر مانند فقهاء اختصاص ندارد بلکه قُرّاء، محدثین، واعظان، زاهدان و غیره را در بر می‌گیرد که همه به نوعی به ...



❖ ۲٤٧- وَعَنْهُ، فِيمَا أَعْلَمُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، قَالَ: « إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْعَثُ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ عَلَى رأْسِ كلِّ مائةِ سنةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا». رَوَاهُ أَبُودَاوُدَ.

مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا

منظور از تجدید دین احیاء و زنده کردن عمل بر کتاب و سنت و امر کردن به مقتضای آن است در رابطه با این حدیث بعضی از علماء افراد به خصوصی که در زمان خود از دیگران به خاطر تجدید دین و ترویج سنت قلع و قمع بدعت و نشر علم ممتاز بوده‌اند مراد گرفته‌اند.

ولی صاحب جامع الاصول می گوید در اینجا اولی این است که این حدیث بر عموم حمل شود چرا که لفظ مَن بر واحد و جمع اطلاق می‌شود با این تفصیل این حدیث تنها به یک قشر مانند فقهاء اختصاص ندارد بلکه قُرّاء، محدثین، واعظان، زاهدان و غیره را در بر می گیرد که همه به نوعی به تجدید دین پرداخته‌اند.

کتاب فضائل قرآن

در این باب مسئله‌ای وجود دارد که آیا تمام قرآن کریم از حیث فضیلت با هم برابر است یا بعضی از سوره‌ها و آیات آن از بعضی دیگر افضل تر هستند.

۱. قاضی ابوبکر باقلانی ابن حبان رحمه‌الله و ابوالحسن اشعری رحمه‌الله می‌فرمایند: قرآن کریم تماماً برابر است هیچکدام از سوره‌ها و آیات آن فوقیت و برتری ندارند.

دلیل این عده اینست که قرآن کریم کلام خداست ما اگر بعضی از آن را بر بعضی دیگر افضل بدانیم نقص و کوتاهی مفضول علیه (افضل) لازم می‌آید و این در شأن خداوند متعال محال است.

۲. نزد جمهور علما: بعضی از سوره‌ها و آیات قرآن بر بعضی دیگر افضلیت دارند.

دلیل جمهور: روایات کثیره‌ای هستند که دال بر فضیلت بعضی از سوره‌ها و آیات هستند. از جمله (یس) قلب قرآن و فاتحة الکتاب افضل سورالقرآن، آیة الکرسی سیدة آیه القرآن، و قل هو الله احد: تعدیل ثلث القرآن است.

باب فی اختلاف و جمع القرآن

جمع دو معنی دارد:

۱) به معنای حفظ و نگهداری

۲) جمع به معنای نوشتن و تدوین

جمع به هر دو معنی در زمان پیامبر گرامی ﷺ بوده است با احتساب و شمار کردن این جمع قرآن کریم کلًا در سه مرحله جمع شده است:

۱. جمع زمان پیامبر اکرم ﷺ به جمع اول معروف است.

۲. در زمان خلافت خلیفه اول به پیشنهاد حضرت عمر فاروق رضی الله عنه صورت گرفت.

۳. جمع نهایی قرآن است در زمان خلافت خلیفه سوم حضرت عثمان رضی الله عنه بنابر هشدار و احساس خطر حضرت حذیفه بن یمان توسط خلیفه سوم با مشورت به اجماع صحابه کرام رضی الله عنهم صورت گرفت.

فصل فی الجهاد

جهاد: مصدر باب مفاعله از جُهد مشتق است پس لغتاً به معنی مشقت و زحمت است. و شرعاً عبارتست از بذلُ الجُهد فی قتال الکفار.

علامه بن هُمام رحمه الله گوید جهاد به معنی دعوت و فراخواندن کفار بسوی دین حق و در صورت عدم پذیرش با آنها قتال و مبارزه کردن است.

جهاد دو نوع است:

۱) جهاد اکبر: مجاهده با نفس و شیطان که مجاهده با نفس با یادگیری امور دینی و عمل بر آنها و تعلیم دادن آن به دیگران صورت می‌گیرد و مجاهده با شیطان یعنی دفع و برطرف ساختن شبهه‌ها و شهوت‌هایی که توسط شیطان ایراد و آراسته می‌شود.

۲) جهاد اصغر که همان جهاد باکفار است با کمک ابزار زیر مانند دست، مال، زبان و دل انجام می‌گیرد و یکی دیگر از مصادیق جهاد با فاسقان یعنی افرادیکه اعمالشان خوب نیست جهاد با فاسقان سه مرحله دارد:

أ. اولاً بوسیله دست

ب. دوم با زبان

ج. سوم اگر این توانایی را نداشت لا اقل در دل آنها را بداند.

❖ ٣٨٧٥- و عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « مَن أدخل فرساً بين فرسين، فإن كان يؤمن أن يُسبق؛ فلا خير فيه، و إن كان لا يؤمن أن يُسبق فلا بأس به». رواه في «شرح السنة». و في رواية أبي داود، قال: « من أدخل فرساً بين فرسين، يعني وهو لا يأمن أن يُسبق؛ فليس بقمارٍ. ومن أدخل فرساً بين فرسين، وقد أمن أن يسبق؛ فهو قمارٌ».

صورت مسأله این حدیث این است:

۱. اگر در میان دو نفر مسابقهٔ اسب سواری برگزار شود و برای آنها شخص ثالثی چون امیر و حاکم یا فرد دیگری جائزه‌ای در نظر گرفته است که هر یک برنده شد جائزه برای اوست این صورت جائز است و هیچ اشکالی ندارد.

۲. صورت دوّم مسابقه این است که شرط فقط بر یک طرف دایر است. به طور مثال خالد و محمود با هم مسابقه‌ای برگزار می‌کنند خالد به محمود گفت اگر من برنده شدم اسب مال من است محمود قبول کرد و شرطی دیگر از خودش دایر نکرد این هم اشکالی ندارد.

۳. صورت سوم مسابقه اینست که شرط دایر بین طرفین است این صورت درست نیست مگر اینکه شخص ثالثی خود را وارد این مسابقه کند مثلاً به طور مثال خالد و محمود با هم مسابقه می‌دهند خالد به محمود گفت اگر من در مسابقه برنده شدم اسب تو برای من است و همچنین محمود به خالد گفت شرط گذاشت اگر من هم برنده شدم اسب تو برای من است این شرط جائز نیست مگر شخص ثالثی بیاید و وارد مسابقه شود مثلاً بکر آمد و گفت من هم وارد مسابقه می‌شوم اسب هر دوی شما برای من است مسابقه‌ای که قبلاً که در میان خالد و محمود نادرست در حال

برگزاری بود بکر آن را حلال و درست قرار می‌دهد ولی بشرطی که بکر خبر نداشته باشـد کـه اسبش تیزرو است و یقین دارد که مسابقه را می‌برد این مسابقه‌ای نشد.

باب آداب سفر

❖ ۳۸۹۲- عن كعبِ بن مالك: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الخَمِيسِ. رواه البخاري.

چرا پیامبر ﷺ روز پنج شنبه را برای خروج دوست داشتند؟

۱) چون روز پنج شنبه اعمال انسان به طرف خداوند می‌روند. و چون سفرهای پیامبر ﷺ برای خداوند متعال بود.

۲) چون پنج شنبه کاملترین روز هفته است به این معنی که آخرین روز هفته است.

۳) خمسِ یعنی پنجج، عرب به لشکر خمیس می گفتند چون لشکر به پنج دسته بود.

برگزاری بود بکر آن را حلال و درست قرار می‌دهد ولی بشرطی که بکر خبر نداشته باشد که اسبش تیزرو است و یقین دارد که مسابقه را می‌برد این مسابقه‌ای نشد.

باب الجزیه

جزیه عبارت است از همان مالی که از کفار اهل ذمه گرفته می‌شود.

جزیه دو دسته است:

۱) جزیه صلح و ترازی: مقدار و اندازه این جزیه معلوم نیست بستگی به توافق و رضایت اهل ذمه با حاکم اسلامی دارد.

۲) جزیه‌ای است که حاکم اسلامی به عنوان یک تکلیف بر کفار اهل ذمه تعیین می‌کند نزد احناف بر افراد متوسط سالی ۲۴ درهم، هر ماهی ۲ درهم، و بر فقیر کاسب ماهی یک درهم، سالی ۱۲ درهم است و امام شافعی می گوید جزیه هر شخص بالغ یک دینار یا ۱۲ درهم است.

❖ ٣٨٩٣- وَعَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُ؛ مَا سَارَ رَاكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ». رواه البخاري.

این حدیث، با حدیث دیگری که حضرت جابر رضی الله عنه آن را روایت کرده است که در آن حدیث سفر کردن در شب اجازه داده شده است در ظاهر تعارض دارد. تطبیق دو حدیث چگونه است؟

به شب رفتن انسان از دو حال خالی نیست:

۱. انسان به این رفتن نیاز فوری دارد و گمانش هم این است که رفتنش خطر ندارد و از جان خود ایمن است و گمان می‌کند که سلامت من در خطر نیست این سفر جایز است.

۲. اگر در رفتنش خطر و ترس باشد جایز نیست و در این حدیث منظور همین است و پیامبر ﷺ از چنین سفری منع فرموده‌اند.

باب الجزیه

جزیه عبارت است از همان مالی که از کفار اهل ذمه گرفته می‌شود.

جزیه دو دسته است:

۱) جزیه صلح و ترازی: مقدار و اندازه این جزیه معلوم نیست بستگی به توافق و رضایت اهل ذمه با حاکم اسلامی دارد.

۲) جزیه‌ای است که حاکم اسلامی به عنوان یک تکلیف بر کفار اهل ذمه تعیین می‌کند نزد احناف بر افراد متوسط سالی ۲۴ درهم، هر ماهی ۲ درهم، و بر فقیر کاسب ماهی یک درهم، سالی ۱۲ درهم است و امام شافعی می‌گوید جزیه هر شخص بالغ یک دینار یا ۱۲ درهم است.

باب قسمت الغنائم و الغلول فيها

❖ ۳۹۸۷- وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَسْهَمَ لِلرَّجُلِ وَ لِفَرَسِهِ ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ سَهْماً لَـهُ وَ سَهْمَيْنِ لِفَرَسِهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

ائمه ثلاثه و صاحبین می‌گویند سواره سه سهم دارد و پیاده یک سهم. این دلیل همین مذهب است امام اعظم رحمه الله می‌فرماید سواره دو سهم و پیاده یک سهم دارد. دلیل امام اعظم رحمه الله روایتی دیگر از حضرت ابن عمر رضی الله عنه است و همچنین روایت مُجَمِّع بن حارثه رضی الله عنه که در ادامه باب می‌آید که در روایت مجمع وارد شده فأعطى الفارس سهمين و الراجل سهماً.

کتاب الآداب

آداب جمع ادب است. ادب دو معنا دارد:

۱) ادبیات فارسی، ادبیات عرب، نگارش و ...

۲) رعایت کردن ادب در قول، فعل و رفتار. در اینجا همین معنای دوم مراد است.

ادب عبارتست از به کار بردن قول یا عملی که قابل ستایش و تمجید باشد یا ادب یعنی اخلاق گرامی و بزرگ.

باب السّلام

در سلام دو مسئله وجود دارد. ابتدای سلام سنت و جواب سلام واجب است.

مراد از سنت و واجب، کفایه است. اگر جمعی نشسته باشند یک شخص وارد شود و سلام دهد از میان جمع یک نفر جواب دهد از دیگران کفایت می‌کند.

از واجب، ثواب سنت بیشتر دارد.

کمترین الفاظ سلام، السلام علیکم و کاملترین آن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است.

❖ ٤٦٥٧- وعن جابر، أن النّبي ﷺ قال: «إذا كتب أحدكم كتابا فليتربه فإنه أنجح للحاجة». رواه التّرمذی، و قال: هذا حديث منكر.

فلیتربه

۱. بنده، عاجزی و ناتوانی خود را پیش کند به خدا

۲. مخاطبی که برای او نامه می‌نویسد به او تواضع را تعلیم می‌دهد.

۳. چون در آن زمان قلم‌ها جوهری بودند نامه را با خاک بمالد تا جوهر آن خشک شود.

باب المصافحة و المعانقة

مصافحه با هر دو دست سنت است.

باب القیام

علمای اهل ظاهر می‌گویند قیام درست نیست و در حدیث آمده که پیامبر اکرم ﷺ به انصار گفت «قوموا الی سیدکم» این به خاطر ضعف حضرت سعد ﷺ بود که پیامبر ﷺ فرمود بلند شوید برای کمک به او و احترام برای او امّا علمای دیگر می‌گویند که نفس قیام اشکالی ندارد و جایز است در صورتی که در آن مبالغه نباشد.

باب الجلوس و النّوم و المشی

❖ ٤٧٠٩- و عن جابر، قال: نهی رسول الله ﷺ أن یرفع الرجل إحدی رجلیه علی الأخری وهر مستلق علی ظهره. رواه مسلم.

این حدیث با حدیث قبل که در آن آمده « رأیتُ رسول الله ﷺ فی المسَجْدِ مُستَلِقیاً وَاضعاً إحْدَی قَدَمَیْهِ عَلی الأُخْریَ » به ظاهر تعارض دارد پس حل این تعارض چیست؟

جواب: در حدیثی که پیامبر ﷺ نهی فرموده از این نوع دراز کشیدن این منع حمل شده بر همان حالتی که منجر به کشف عورت شود و اگر خوف کشف عورت نباشد اشکالی ندارد.

باب العطاس و التّثاؤب

❖ ٤٧٣٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: « إن الله يُحِبُّ العطاسَ وَيَكْرَهُ التَّثاؤب، فإذَا عَطَس أحَدكُم وحمد الله كانَ حقًّا على كل مسلم سمعهُ أن يقول له: يرحمك الله. فأما التّثاوب فإنما هو من الشيطان، فإذا تثاؤب أحدكم فليردُّهُ ما استطاع، فإن أحدكم إذا تثاؤب ضَحِكَ منه الشيطان ». رواه البخاري و في رواية لمسلم: فإن أحدكم إذا قال: ها؛ ضَحِكَ الشيطان منه ».

خمیازه از شیطان است کنایه از غفلت، گرانی، کوتاهی و پرخوری است که شخص می‌تواند آن را دفع کند.

❖ ٤٧٣٣- وعنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إذا عطس أحدكم فليقل: الحمد لله، وليقل له أخوه – أو صاحبه – يرحمك الله. فإذا قال له: يرحمك الله، فليقل: يهديكم الله ويصلح بالكم » رواه البخاري.

گفتن الحمدلله مسنون است و جواب الحمدلله واجب کفایه است.

❖ ٤٧٣٧– وعن أبي سعيد الخدري، أنّ رسول الله ﷺ قال: «إذَا تَثَاءَبَ أحَدُكُمْ فَلْيُمسِكْ بَيده على فمه، فإنَّ الشيطان يدْخل» رواه مسلم.

« فإنَّ الشيطان يدْخل » دو توجيه دارد: يا شيطان حقيقتاً وارد می‌شود يا اينكه سستی شيطان وارد می‌شود.

❖ ۴۷۸۸- وَ عَنْ جُنْدَبٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ فَقَالَ:

«هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ».

خداوند متعال می‌فرماید که پیامبر ﷺ شاعر نیست اما در این حدیث آمده که پیامبر ﷺ شعر خواندند.

جواب:

۱) آن حضرت ﷺ شاعر نبوده بلکه ایشان شعر دیگران را می‌خواندند و از خود هیچ شعر نگفته است.

۲) آن حضرت ﷺ شعری گفته که شبیه شعر بوده ولی در اصل نثر بوده و نظم نبوده.

❖ ٤٧٩٤- وعن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: «لأَنْ يَمْتَلِيَ جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيـهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَ شِعْرًا». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

مراد این است که:

۱. شب و روز و همّ و غم شخص شعر گفتن باشد حرام است.

۲. شعر توحیدی و اسلامی نباشد و تعریف جاهلیت را بکند حرام است.

۳. شعری که در مورد اسلام و مدح خدا و پیامبر ﷺ باشد خوب است.

❖ ٤٨١٤- و عن عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ، قال: قال رسول الله ﷺ: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُـــوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

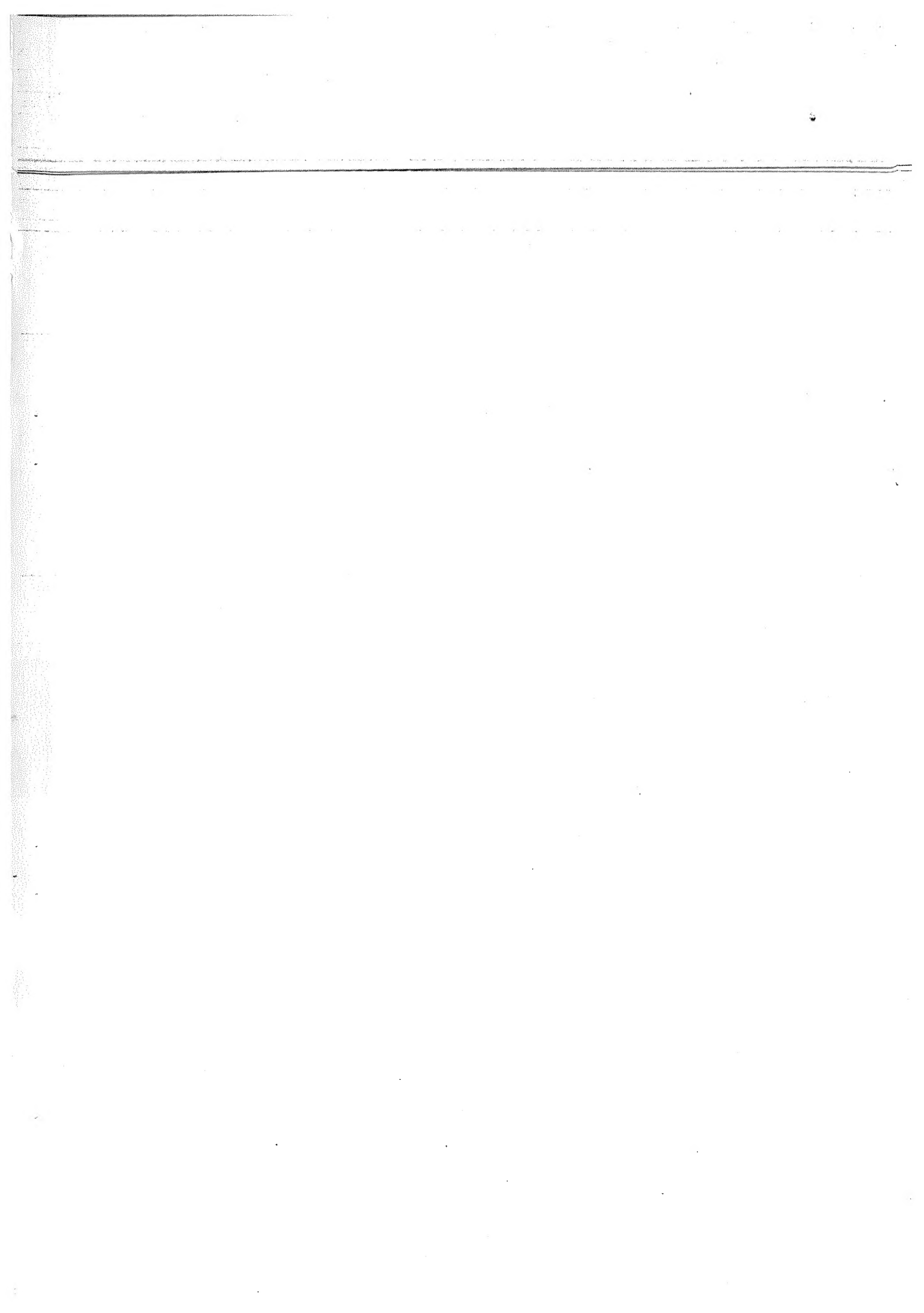
مراد از کفر:

۱) ناسپاسی و ضایع کردن حق مسلمانان و خارج شدن از دستور الهی

۲) یا مراد کفر حقیقی است در صورتی که قتال و درگیری آنها را حلال بداند.

❖ ۴۸۲۱- وعن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: «إذا قال الرَّجُل: هلَكَ النَّاس، فهُو أهْلَكُهُمْ». رواه مسلم.

شخصی وضعیت و اعمال مردم را می‌بیند و می گوید مردم هلاک شدند از روی حجب و تکبر که من از آنها نیستم پس هلاک ترین مردم است. اما اگر از روی دلسوزی بگوید و خود را شامل کند اشکالی ندارد.



❖ ٤٨٢٦- وَعنِ المِقْدَادِ بْنِ الأسْوَدِ [رضي اللّه عَنْهُ] قال: قال رسول الله ﷺ: « إِذَا رَأَيْتُمُ المَدَّاحِين فَاحْثُوا في وَجُوهِهِمُ التُّرابَ » رَوَاهُ مسلم.

پس بپاشید در چهره‌هایشان خاک این دو توجیه دارد:

۱. این حدیث بر حقیقت خود محمول است که بر چهره‌ی او خاک بپاشید.

۲. این حدیث محمول است بر حرمان یعنی مجروم کنید آنها را و چیزی به آنها ندهید.